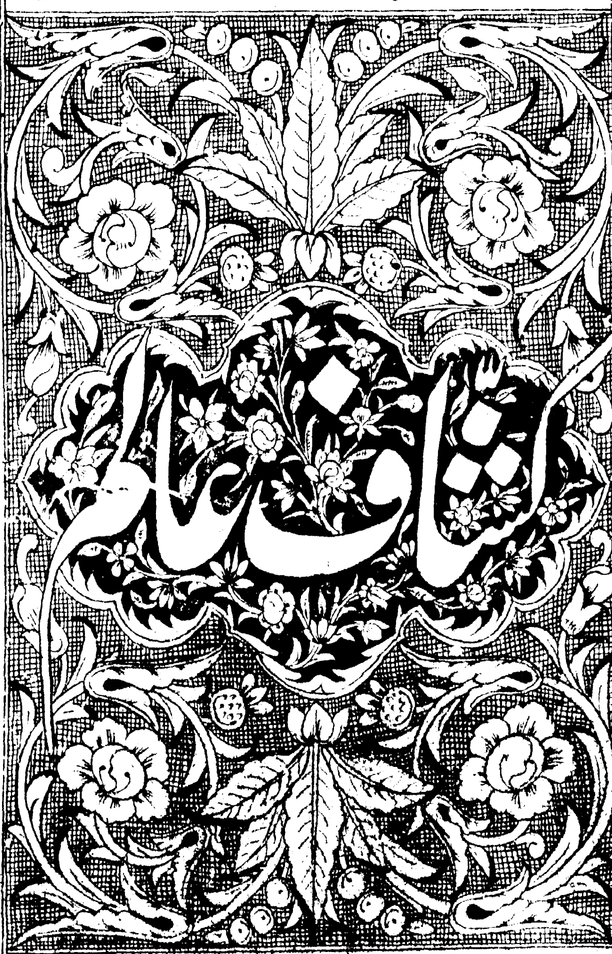
UNIVERSAL LIBRARY

ماشاء الله لا قوة الا بالله



در لکهنو مطبع نظامی طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

ارباب عقل و افکار و اصحاب فهم و انظار را باید که تاملی در قدرت خالق نمایند که چگونه بسیط ارض را از
کتمان محض در وجود آورده و ولایات متنوعه و جزایر متفرقه آفرید و با آنکه همگی جماعات بر کرهٔ ارض هستند
باین اشیان سوای چند محل نیست هر جماعتی را طرق مختص و اوضاع خاص بخشید ما اعظم شانه و اوضح برهانه و تحیات
متواتره بر برگزیدگان درگاه خالق جهان و صلوة متکاثره بر پسندیدگان بارگاه یزدان باد بعد ازان چنین گوید
حکیم آلهی ساکن لکهنؤ مضاف وده معروف بحکیم الهند میخواست که مقالاتی متضمن علوم ریاضیه والهیة
تالیف نماید لیکن از قلت فرصت متعذر نمود لهذا تا تالیف کتاب مذکور بر وسعت وقت گذاشته رسالهٔ مجمله
در فن جغرافیا به چهار ماه از کتب معتبرهٔ انگریزی اقتباس نموده و نیز اشکال و نقشها ملحق ساخته بر یک مقدمه
و دو مقاله و یک خاتمه مدون کرده مسمی بکشاف عالم ساخت التماس از ناظرین آنست که تعصب را
گذاشته از روی انصاف تامل نمایند که تا حال چنین رساله در فن جغرافیا تالیف نگشته زهی رساله که
طول و عرض و انقسام بصوبجات و اشیای قابل تجارت و کیفیت آبادی و حال باشندگان هر ولایت
که در شمار چه قدر هستند و چه مذهب و چه شکل و چه مزاج و مهارت در کدام صنعت و میل بر کدام شغل میدارند
و کیفیت آب و هوای و حال زمین که زرخیز و جید است یا بی زر و کم حاصل و افراط و تخصیص اشیا و بلاد و جبال
و انهار نامی و طریق پادشاهی و خلاصهٔ تاریخ هر ولایت بر ناظرین واضح میکند حقا بر کسیکه این رساله را

مطالعه ساخت در گنجی نشسته سیر تمام کرهٔ ارض و ما فیها نمود و از احوال جزوی و کلی هر ولایت مطلع گشته
نمی از دریای بی انتهای صنعت الهی و قدرتش دریافت **مقدمه** در بیان شکل ارض و تقسیم
ارض نزد قدما شکل زمین مستدیر است زیرا که زمین بسیط است و هر بسیط مستدیر میباشد و قطرش نزد
بطلمیوس هفت هزار و یکصد و شصت میل است و دو میل برابر یک کروه میباشد و محیطش بیست و
دو هزار و یا نصف میل و مسطحش شانزده کرور و یازده لک میل و نزد متاخرین فرنگ شلجمی است زیرا که زمین نزد
ایشان بحرکت سریع بر محور خود متحرک است و نصف زمین که مقابل شمس میباشد آنجا روز است و
نصف دیگر که مقابل شمس نباشد آنجا شب است و اگر جسمی را از اجزای لطیف ساخته بسرعت هر چه
تمامتر بحرکت مستدیره متحرک سازند شکل شلجمی پذیرد پس هرگاه کرهٔ آب از لطافت شلجمی شود
اگر کرهٔ خاک بجهت صلابت نشود باید که مواضع خط استوا غرق آب ماند و حال آنکه اکثر بلاد آنجا
غرق نگشته لهذا بر تقدیر ثبوت حرکت ارض بر محورش اعتراف بشلجمیت کرهٔ خاک
ضرور است چنانچه حکیم نیوطن نسبت قطر استوائی زمین با محورش نسبت دو صد و سی
با دو صد و بیست و نه یافته و قطر زمین هفت هزار نهصد هفتاد و نه ای برطانیقی
استخراج کرده و دیگران هفت هزار و نهصد و شصت و چهار میل انگریزی چنانکه
متفق علیه جمهور است و دائرهٔ محیط زمین بیست و پنجهزار بیست و شش میل
انگریزی است و مسطحش بیست و نه کرور و هشتاد و سه لک هفده هزار و شصت
و چهار میل لیکن حکمای فرانس منطقهٔ زمین را بیست و چهار هزار و نهصد و
چهل و هشت میل میگیرند و باتفاق متاخرین یکدرجهٔ عرضی زمین مساوی
شصت میل جغرافیوی است که سی کروه باشد و درجهٔ طولی در مواضع
خط استوا مساوی درجهٔ عرض است زیرا که هر دو از دوائر عظام اند لیکن
هر قدر که عرض موضع زیاده می شود درجهٔ طولی کوتاهی پذیرد حتی که
زیر اقطاب درجهٔ طولی نباشد چنانکه ازین لوح واضح می شود

حساب درازی یکیک درجهٔ طولی بکمی یکیک درجهٔ عرضی بمیلها و جزوهای میل از دقیقه و میل

درجات عرض بلد	میلها و جزوهای میل از یکصد جزو میل	درجات عرض بلد	میلها و جزوهای میل از یکصد جزو میل	درجات عرض بلد	میلها و جزوهای میل از یکصد جزو میل	درجات عرض بلد	میلها و جزوهای میل از یکصد جزو میل	درجات عرض بلد	میلها و جزوهای میل از یکصد جزو میل	درجات عرض بلد	میلها و جزوهای میل از یکصد جزو میل
۱	۵۹ میل ۹۹ جزو	۱۶	۵۷ میل ۹۷ جزو	۳۱	۵۱ میل ۴۳ جزو	۴۶	۴۱ میل ۶۸ جزو	۶۱	۲۸ میل ۱۷ جزو	۷۶	۱۳ میل ۵۲ جزو
۲	۵۹ میل ۹۶ جزو	۱۷	۵۷ میل ۶۷ جزو	۳۲	۵۰ میل ۹۸ جزو	۴۷	۴۰ میل ۹۳ جزو	۶۲	۲۷ میل ۲۴ جزو	۷۷	۱۲ میل ۵۰ جزو
۳	۵۹ میل ۹۲ جزو	۱۸	۵۷ میل ۳۱ جزو	۳۳	۵۰ میل ۳۲ جزو	۴۸	۴۰ میل ۱۵ جزو	۶۳	۲۶ میل ۳۰ جزو	۷۸	۱۱ میل ۴۸ جزو
۴	۵۹ میل ۸۵ جزو	۱۹	۵۶ میل ۹۳ جزو	۳۴	۴۹ میل ۷۴ جزو	۴۹	۳۹ میل ۳۶ جزو	۶۴	۲۵ میل ۳۶ جزو	۷۹	۱۰ میل ۴۲ جزو
۵	۵۹ میل [illegible] جزو	۲۰	۵۶ میل ۳[illegible] جزو	۳۵	۴۹ میل ۱۵ جزو	۵۰	۳۸ میل ۵۷ جزو	۶۵	۲۴ میل ۴۰ جزو	۸۰	۹ میل ۳۷ جزو
۶	۵۹ میل ۶۷ جزو	۲۱	۵۶ میل ۳۸ جزو	۳۶	۴۸ میل ۵۴ جزو	۵۱	۳۷ میل ۷۸ جزو	۶۶	۲۳ میل ۴۵ جزو	۸۱	۸ میل ۲۵ جزو
۷	۵۹ میل ۵۰ جزو	۲۲	۵۵ میل [illegible] جزو	۳۷	۴۷ میل ۹۲ جزو	۵۲	۳۶ میل ۹۴ جزو	۶۷	۲۲ میل ۴۸ جزو	۸۲	۷ میل ۳۱ جزو
۸	۵۹ میل ۴۲ جزو	۲۳	۵۵ میل ۶۳ جزو	۳۸	۴۷ میل ۳۸ جزو	۵۳	۳۶ میل ۱۱ جزو	۶۸	۲۱ میل ۵۰ جزو	۸۳	۶ میل ۳۷ جزو
۹	۵۹ میل ۲۶ جزو	۲۴	۵۴ میل ۲۳ جزو	۳۹	۴۶ میل ۶۳ جزو	۵۴	۳۵ میل ۲۷ جزو	۶۹	۲۰ میل ۵۲ جزو	۸۴	۵ میل ۳۲ جزو
۱۰	۵۹ میل ۹ جزو	[illegible]	۵۴ میل ۸۱ جزو	۴۰	۴۵ میل ۹۶ جزو	۵۵	۳۴ میل ۴۱ جزو	۷۰	۱۹ میل ۵۳ جزو	۸۵	۴ میل ۱۸ جزو
۱۱	[illegible] میل ۸۹ جزو	۱۶	۵۳ میل ۴۲ جزو	۴۱	۴۵ میل ۲۸ جزو	۵۶	۳۳ میل ۵۳ جزو	۷۱	۱۸ میل ۵۴ جزو	۸۶	۳ میل ۱۴ جزو
۱۲	۵۸ میل ۶۹ جزو	۲۷	۵۳ میل ۹۲ جزو	۴۲	۴۴ میل ۵۹ جزو	۵۷	۳۲ میل ۶۸ جزو	۷۲	۱۷ میل ۵۴ جزو	۸۷	۲ میل ۹ جزو
۱۳	۵۸ میل ۴۶ جزو	۲۸	۵۲ میل ۴۶ جزو	۴۳	۴۳ میل ۸۸ جزو	۵۸	۳۱ میل ۷۹ جزو	۷۳	۱۶ میل ۵۴ جزو	۸۸	۱ میل ۵۰ جزو
۱۴	۵۸ میل ۲۲ جزو	۲۹	۵۲ میل	۴۴	۴۳ میل ۱۴ جزو	۵۹	۳۰ میل ۹۰ جزو	۷۴	۱۵ میل ۵۳ جزو	۸۹	۱ میل ۵ جزو
۱۵	۵۷ میل ۹۹ جزو	۳۰	۵۱ میل ۹۶ جزو	۴۵	۴۲ میل ۴۳ جزو	۶۰	۲۹ میل ۹ جزو	۷۵	۱۴ میل ۵۲ جزو	۹۰	× ×

مخفی نماند که زمین مستدیر است مثل نارنج و در وسط زمین میان شرق و غرب دایره عظیمه فرض کرده اند آنرا
خط استوا گویند و گردش کرهٔ آب محیط است که آنرا بحر اعظم و بحر محیط گویند و بحر اعظم را چهار قسم کرده اند
اول قسمی که در غرب واقع است آنرا اطلنطق و اقیانوس غربی و بحر مغرب گویند دوم قسمی که در شرق است آنرا
پاسفک و بحر الکاهل و بحر مشرق خوانند سوم قسمی که در جنوب است آنرا بحر جنوب و بحر هند نامند چهارم
قسمی که در شمال است آنرا بحر ظلمات و بحر شمالی و بحر منجمد خوانند زیرا که اکثر از سرما یخ بسته میباشد و از
احاطهٔ آب سطح کرهٔ زمین دو قسم گشته برای سهولت فهم یکی را فوقانی که ما بران هستیم و مقابل آنرا
تحتانی خیال باید کرد و جزیرهٔ برطانیه که مسکن انگریزانست در بحر مغرب واقع است لهذا انگریزان سطحی را
که ما بران هستیم در جانب شرقی برطانیه واقع شده بر شرقی گویند و سطح دیگر زمین را که مقابل سطح ما است
و در جانب غربی برطانیه واقع شده بر غربی نامند و بر شرقی را چهار قسم کرده اند اول قسمی که در شرق
و شمال است آنرا **آشیه** گویند دوم قسمی که در مغرب و شمال است آنرا **یوروپ** و **فرنگ** نامند
سوم قسمی که در مغرب و جنوب است آنرا **افریقه** خوانند چهارم قسمی که در جنوب و مشرق است آنرا **آسطرال**
گویند و بر غربی را دو قسم کرده اند اول قسمی که در شمال خط استوا است آنرا امریکه شمالی گویند دوم قسمی که
جنوب خط استوا است آنرا امریکه جنوبی نامند و بر غربی فقط در جنوب و شمال است لهذا منقسم بچهار قسم
نشده بر کل ما که معلوم شد که سطح کرهٔ زمین از احاطهٔ آب دو قسم شد یکی بر شرقی که ما بران هستیم و نسبت جزیرهٔ
برطانیه در شرق است دوم بر غربی که در مقابل سطح مسکن ما است و نسبت جزیرهٔ برطانیه در غرب است
کما فی هذا الشکل لهذا الحکیم الهند رساله را متضمن بر دو مقاله نمود **مقاله اول** در بیان ملکهای بر شرقی
متضمن بر چهار باب **باب اول** در بیان ملکهای آشیه متضمن بر یازده فصل **باب دوم** در بیان
ملکهای فرنگ متضمن بر شانزده فصل **باب سوم** در بیان ملکهای افریقه متضمن بر هشت فصل **باب**
چهارم در بیان ملکهای آسطرال آشیه متضمن بر دو فصل **مقاله دوم** در بیان ملکهای بر غربی
متضمن بر دو باب **باب اول** در بیان ملکهای امریکه شمالی متضمن بر چهار فصل **باب دوم**
در بیان ملکهای امریکه جنوبی متضمن بر هشت فصل **خاتمه** در تقسیم ارض بانواع دیگر و بیان اصطلاحات
حکیم الهند باید دانست قطعهٔ زمینی را که از هر چهار طرف محاط آب باشد جزیره گویند مثل جزیرهٔ [illegible]
و جزیرهٔ برطانیه و قطعهٔ زمینی را که از سه طرف محاط آب باشد [illegible] متصل خشکی باشد جزیره نما گویند مثل جزیره نما [illegible]

عرب و جزیرهٔ تمامی ملاکا و قطعهٔ زمینی را که شکل سه کنج باشد رو بگوشهٔ زدن در میان بحر محیط برآمده باشد
راس گویند و در انگریزی کیپ مثل کیپ آف گود هوپ و کیپ هارن و قطعهٔ زمینی را که دراز و کم عرض در میان دو اقلیم
واقع شده یکی را با دیگری پیوسته میکند خاکنای گویند مثل خاکنای پانامه و آبی کثیر و عمیق را که از هر چهار
طرف محاط زمین باشد بحیره گویند مثل بحیرهٔ چین و بحیرهٔ خزر و آبی را که از بحر محیط مثل شاخی برآمده باشد
خلیج گویند مثل خلیج عرب و خلیج فارس و آبی را که از جای برآمده و تا مسافت دراز روان شده در بحر اعظم
یا بخلیج پیوسته باشد نهر گویند مثل نهر گنگ و نهر فرات و آبی را که عمق نداشته باشد و تا مسافت اندک
روان شده محاط زمین باشد غدیر گویند **مقالهٔ اول** در بیان ملکهای بر شرقی مشتمل بر چهار باب
باب اول در بیان ملکهای اشیه متضمن بر یازده فصل **فصل اول** در بیان احوال اشیه
اشیه لفظ عربی است در اصل عشیه بود انگریزان اشیه کردند باید دانست که اشیه عبارتست
از کلان‌ترین حصهٔ زمین که در مشرق و شمال است شمالی اشیه فرنگ شرقیش بحر پاسفک جنوبش بحر هند
و استطرال مغربش افریقه طول اشیه از مشرق تا مغرب سه هزار و هشتصد کروه و عرض از جنوب تا شمال
دو هزار و شش صد کروه جنوب روس و روم داخل اشیه است شمال روس و روم داخل فرنگ است از
کلان خلیجهای و بحرهای اشیه خلیج عرب و خلیج فارس و خلیج بنگاله هر سه خلیج در جنوب بحر هند متصل
میشوند و بحیرهٔ قلزم و بحیرهٔ چین و بحیرهٔ خزر که بر حد فارس و روس و تاتار است و کلان‌ترین جبال اشیه
همالیه است که شمال تمام هندوستان واقع است و بر تمام زمین برابرش کوهی نیست و بحار مشهور اشیه
کیانگ و هوانگ که هر دو از تبت برآمده در تمام چین جاری شده متصل بحر الکاهل میشوند و آمو و نهر چینی
و گنگ و سند که در تمام هندوستان جاری شده در بحر الهند میریزند و نیل که تمام مصر از و سیرابست
و فرات که از روم و عرب گذشته در خلیج فارس می‌افتد اشیای نفیس اشیه لعل و الماس و یاقوت و زمرد
و مروارید و طلا و نقره که همه اشیای مذکور بهتر و کثیر در اشیه پیدا میشود بیان اشیای خاص اشیه
چای خطائی و عطریات و جوز بویا و دارچینی و قرنفل و الاچی و ابازیر اینهمه اشیا از اشیه در ملکهای دیگر
می‌برند **فصل دوم** در بیان **ولایت چین** در چین تاتار شرقی یعنی خطا و تبت نیز داخل است
طول چین از ده درجه شرقی لکهنو تا پنجاه درجه شرقی که چهل درجه باشد و عرض شمالی از بیست درجه
شمالی خط استوا تا پنجاه درجه شمالی که سی درجه باشد و بحساب امیال طول چین از جنوب تا شمال یکهزار و

چهارصد میل و عرضش از شرق تا غرب یکهزار و دو صد میل **بیان چین** ولایتی است قدیم از جهت
وسعت و کثرت مردم بسیار معروف و باشندگانش زیاده از ده کرور هستند و شهرت چین ازین است
که دیواری در طول ششصد کروه و در عرض دوازده دست ارتفاع شانزده دست بطور قلعه بر سرحد
چین و تاتار بنا کرده اند تا سواران تاتار به چین یورش نسازند و سه هزار برج در آن دیوار هستند و در آن
برج مردمان برای حفاظت میباشند اهل چین بسیار محنت کش و در کاریگریها هوشیار و چالاک هستند
خصوصاً در ساختن اشیای عاج و استخوان ماهی و کشیدن تصویر فانوس و دستگاه کامل میدارند لیکن
خود پرست قوم خود را از اقوام عالم افضل میدانند و مردم اجنبی را از نهایت وسواس در ملک خود
راه نمیدهند و زبان چین با زبانهای دیگر هیچ نسبت ندارد و طریق نوشتن چینیان بر شمارات کنایاتست
ولایت چین منقسم به پانزده ملک است به چیل شنشی شانسی شانگ طنگ هونان سیز چوان هوپا
کیانکس چکیانگ کوی چو یونان کوانکس کوانگ طنگ فوکین چین کیانگ نان در کتب قدماست
که اهل چین بعبادت اوثان اشتغال میدارند و اکثر قائل تناسخ هستند و دانستن صنعتها را ثواب
میشمارند و کشیدن تصویر نزد اهل چین نوعی از عبادت خالق است لهذا درین فن مشقی کامل پیدا
و گردونی ساخته اند که بی حرکت هر قدر که بخواهند میروند و در وقت استادن می ایستند و باشندگان چین
اگرچه حسن صورت اتصاف میدارند لیکن اکثر کوتاه قامت و بزرگ سر و کاهل میباشند و نام دار السلطنت
چین پکن است و در چین ظروف از سنگ میسازند اول سنگ را سائیده در حوض اندازند و آب ریخته
برهم زنند تا آنچه ثقل باشد در حوض نشیند و صاف آن را گرفته در حوض دیگر انداخته صاف آن را میگیرند و این
عمل تا سه چهار بار میسازند تا هرچه صاف تر برآید در سرکار پادشاه چین خرج شود و باقی برای مردمان میگذارند
و در کتب انگریزی است که در چین آنقدر شهر آبادان هستند که شمار آن دشوار است مگر دار السلطنت چین
شهر **پکن** است که در آن سی و دو لک مردم هستند و شهر **نانکن** که از پکن هم کلان است و **کنطن**
ازینجهت مشهور است که در یکی از شهرهایش برای تاجران ملکهای دیگر اجازت است که برای تجارت
آیند و اشیای چین قابل تجارت ظروف چینی و جامهای ابریشمی و چای و دیگر اشیا است و راه چین برای
آمد و رفت سوداگران بتکلف بسیار آراسته است هوای شمالی چین سرد است و هوای جنوبی گرم
و از جمله اسباب عیش پیدا میشود و قابل ملاحظه اینست که در چین از جهت کثرت خلق یکقدم زمین غیر مزروع

نمی‌ماند و بعض چینیان پرستش خالق مینمایند و در بعضی طریق هنود جاریست مگر امتیاز ذات نمی‌کنند
و مردگان را دفن میسازند بلکه اهل چین وهمی و وسواسی هستند پادشاه چین اختیار مطلق میدارد چونکه رعایا را
مثل عیال خود میداند لهذا از دست و ظلم کمتر میشود و اهل چین در هر امر پابند رسم و دستور آبای خود هستند
اگرچه دقیقه‌رسی بسیار می‌کنند لیکن باز رشوت ستانی و ظلم و بدعت در اینها بسیار است و از کلان نهرهای چین
کیانگ و هوانگ است که تمام چین از اینها سیراب است و دیگر نهرهای بسیار هستند و بسیار نالها نیز برای
آسانی تاجران کنده اند از آنجمله یکیست که کیانگ را با هوانگ پیوسته می‌کند آنرا سی و دو هزار مردم در عرصه
چهل سال کنده بودند **بیان تاتار** شرقی که فارسیان ختا گویند ملکی است وسیع شمال چین واقع خراج گذار
پادشاه چین را امید هست نسبت وسعتش باشنده کان کم هستند قریب شصت لک [illegible] بود و شهرت
این ملک از این است که مسکن اصلی مغل و ترک است و مولد چنگیز خان و تیمور که در عهد خود تمامی [illegible]
در تواریخ فارسی هست که ختا ولایتیست وسیع باغات و بتخانه های عظیم آراسته میدارد و بتهای زرین و
سیمین در آن بغایت بزرگی تا پنجاه گز و زیاده بر آن و عرض مناسب طول در بتخانه‌ها نصب کرده اند و مسکن
قوم تاتار است که در جلادت و خصومت و خونریزی اشتهار دارند و گوشت جمیع حیوانات میخورند لیکن گوشت
ماده نمیخورند و مقید بحلال و حرام نیستند قوبلا خان حاکم ختا قریب تختگاه سلاطین سابق شهری که بخان بالیغ
اشتهار دارد بنا کرده تختگاه خویش نمود از آن وقت آن شهر تختگاه ختا است **احوال چنگیز خان**
در پانصد و نه هجری متولد شد قدری خون فسرده در مشت داشت و در شصت و سه جانشین پدر گشت نامش
تموچین بود عابدی از مغل نزدش آمد و گفت **شعر** نهادیم نام تو چنگیز خان + ازین پس تو خود را تموچین مخوان
قانونی موافق رای خود وضع کرده در آنست هر شهری که از جنگ فتح کنید آنجا قتل عام سازید و غنیم را برای
اطاعت نویسید که مطیع شوید تا بجان امان یابید تموچین منشی را که نامه اطاعت حسب دستور بتعظیم و
تکریم نوشته بود قتل کرد و گفت چنان می‌نویسید که یاغی در سرکشی افزون شود و همانا یاغی اتفاق
میدارد و سپاه تموچین هفتصد هزار سوار بود و سوای پیاده‌ها و در شهرهای ترک و فارس مثل خوارزم
و سمرقند و بدخشان و بلخ و بخارا و هرات و قزوین و طوس و مازندران و دیگر بسیار شهرها قتل عام کرد
و کسی را زنده نگذاشت خواست که در هند آید و از راه بنگاله بولایت خود رود [illegible] گوسفند تفاؤل نموده
نیافت چنگیز خان بعد قتل خوارزم بمسجد جامع بخارا آمد پرسید که سرای سلطان است گفتند که خانهٔ یزدان

از اسپ فرود آمده بر منبر نشست و گفت کاه در صحن مسجد بهر شکم اسپان پر سازند و کتب فقه و مسائل دین
محمدی از صندوقها بر آورده آخور اسپان ساختند و اوراق مصاحف در قاذورات انداختند و فشار چهارپایان
بدست علما دادند بعد ازان چنگیز خان در عیدگاه رفت و زبان معایب مسلمانان کشود و گفت از شما گناهای عظیم
صادر شده من غضب خدا هستم که خدا بر شما فرستاده است آنچه دارید پیشکش کنید هر کس هر چه داشت حواله کرد
بعد ازان گفت که مردم خوارزم شاه پنهان نکنید ظاهر شد که مردم خوارزم شاه در جای مخفی هستند در غضب
شده حکم نمود تا در بخارا قتل عام کردند و متنفسی آنجا زنده نگذاشتند **تبت** که بملک برف و کوهستانی مشهور
است بنسبت وسعتش باشندگان بسیار کم هستند زیاده از ده لک نباشند و در تبت شهریست که لاسه نام دارد
قابل گفتن شهر آباد نیست و اشتهار تبت ازان جهت است که حاکمش لامه گرو است که گاهی نمی میرد الله یار
عثمانی در سنه یکهزار دو صد هجری از مسافرانیکه از تبت آمده بودند احوال تبت دریافت کرده می نویسد که
لاسه تختگاه تبت است در آنجا مردم چین و خطا آمد و رفت میدارند و اکثر مردم کشمیر که مسلمان هستند دران شهر
آباد اند لهذا بانگ نماز میشود و راجه که هندو است متعرض نمی شود و گوشت و عسل آنجا فراوان است و
غله ازان و خطاب اعلای تبت لامه است و باشندگان آنجا را اعتقاد است که لامه نمی میرد و روحش
در جسم دیگر انتقال میگیرد لهذا روز مردن لامه از اطفالیکه آن روز پیدا شده اند طفلی که بجودت طبع و علامات
خاص بر آید گویند که روح لامه درین حلول کرده است آن طفل را برای سلطنت میگیرند و پرستش کنند در
نواح تبت چند لامه هستند لیکن لامهٔ تبت کلان از همه بزرگ است و در تبت بسیار از مرد و زن پارسائی
اختیار میسازند برین شرط که تا زیست مجرد باشند اجناس تبت قابل تجارت سوهاگه و نمک لاهوری و پشم
است که در کشمیر ازان شال می بافند **فصل سوم در بیان ملک برهما** برهما ملکیست نهایت زرخیز
غربیش هندوستان شمالیش چین جنوبش بحر و مشرقش بحر چین واقع است شکر آنجا بافراط پیدا میشود و گندم
و روغن و پنبه نهایت خوب و دیگر میوجات و حیوانات آنجا مثل هندوستان است و در ملک برهما معدن طلا
و نقره و جواهرات است و آبکاری بسیار میشود و اهل برهما زمین را کنده روغن بر می آرند و ملک برهما منقسم
بر پنج صوبه است یکی **آوا** دوم **مارتبان** سوم **پگو** چهارم **ارا کان** پنجم **کاسی** است آوا از قدیم
دار السلطنت برهما بود دیگر برای چند روز **امرپور** دار السلطنت شده اکنون بازار است و شصت سال است
که بدستور سابق دار السلطنت است و رنگون که بر لب دریا است و پگو از کلان شهرهای برهما است در ملک

قریب هفتاد لک مردم هستند ساکنان برهما که مردم رنگشان مایل بسفیدی میانه قد و چست و چالاک و ظریف و متهور
اشرار میباشند و تمیز ذات نمی کنند و زنان را در پرده نمیدارند اگرچه نکاح با یک زن میسازند و مردگان را دفن میکنند
و پادشاه برهما اختیار مطلق میدارد و از خودبینی پادشاهان دیگر را معدوم می پندارد که دام عهده و منصب
برای کسی موروثی نباشد موقوف بر رضای پادشاه است و تمام اهل دربار جلوس او می باشند و اهل برهما مذهب بودهه
هستند اگرچه گوتمه را می پرستند لیکن میگویند که او نیز نیست شده باز پرستش میکنند و در اصواب میدانند و گنبد بوده
در ملک برهما بسیار اند و اکثر مطلا و مذهب هستند زبان اهل برهما با دیگر زبان نسبتی ندارد و نیز طریق نوشتن
ایشان با کدام نوشتن مشابه نیست و تاریخ برهما قابل ملاحظه است که ملک برهما از قدیم در عمل پادشاهان
قدیم خود مانده مگر قریب یک صد سال گذشته که سلطان پیگو که از ملک برهما علحده بود بر پادشاه برهما غالب آمده
پسر خود را تخت نشین برهما ساخت هنوز پسرش بران متسلط نگشته بود که الومپرا نامی شخصی گمنام چند سپاهیان
کار آزموده را فراهم کرده پسر پادشاه پیگو را از ملک خارج کرده پادشاه آنجا شد و در مدت چند روز ملک پیگو را
نیز در عمل خود آورد و اکنون پادشاهی که در ملک برهما تخت نشین است پسر نبیره الومپرا است

فصل چهارم

دربیان تانکن مملکتیست وسیع در شرق و شمال ملک برهما واقع سابق در عمل چین بود منقسم است
بشش صوبه اول تانکن دوم **کوچین** سوم **کینامبادیه** چهارم **تسیامپه** پنجم **لاوس**
ششم **لاکتهو** آب و هوایش معتدل و خوشگوار است و زمینش بسیار زرخیز و آبادان باشندگان انجا دو کرور
و ده لک هستند و در تانکن میوه های بی شمار و نهایت لذیذ که در جای دیگر نباشد پیدا میشود و فیل انجا خیلی
خوش قد و تیز رفتار میباشد که در جای دیگر نیست و نام دار السلطنتش **باکن** است که در سابق معروف
بکیشو بود باشندگانش چهل هزار هستند **بیان ملک سیام** مملکتیست زرخیز متصل غرب و جنوب
کوچین و برهما قبل تسلط پادشاهی برهما سابق در ملکهای شرقی سیام بسیار نامور بود لیکن اهل برهما
اکثر ملک سیام را مسخر کردند اکنون اندک ملک سیام که باقیست طولش سه صد و پنجاه کروه و عرضش صد
کروه و باشندگانش هشتاد لک هستند و نام دار السلطنتش نیز سیام است که بفاصله بیست و پنج کروه
از دریای شور بر کناره رود **منام** واقع و دران ملک یک لک مردم اند و اهل سیام زربفت و اطلس
و کمخواب می بافند و سیاه فام و دراز قامت هستند و غذای ایشان برنج و ماهی است مرد بسیار
آرام طلب اند مشقتی که مردان را باید زنان می سازند **بیان ملک آشام** که شرقی بنگاله است

جانب غرب و شمال ملک سیام واقع و نام تختگاه آنجا شام غر کانگ است و در آن تمام سیب و خرما مطلق نیست
لهذا باشندگان آنجا از شکل سیب و خرما می ترسند و از دریاهای آنجا طلا بسیار حاصل میشود **فصل**
پنجم در بیان ایران ایران ملکی است وسیع طولش از جنوب تا شمال یکهزار و دو میل و عرضش
از شرق تا غرب نهصد و شصت میل باشد کانش زیاده از یک کرور هستند حد غربیش عرب
و ترکیش تا تاتار شمالی آن روم جنوبیش هند آب و هوای ایران مختلف است طرف شمالیش کوهستان
واقع و آبادی بسیار کم و برودت بکثرت و در میانش ریگستان و میدانی وسیع آبادی بسیار کم لیکن
هوای آنجا معتدل و سمت جنوبیش میدانی مختصر است و زمین آن نیز [illegible] ایام گرما گرمی بشدت میشود
که از تحمل بیرون است اهل ایران سفید رنگ قوی هیکل و جسیم و دراز بالا میباشند اکثر مایل بعیش و
عشرت و ظریف الطبع و صاحب ادراک و در معاملات راستی و تند مزاج و رنگین اند و محاصل ایران
غله و شراب روغن و میوجات بافراط است خصوصا نارنگی و خرما و خربزه و انگور و بادام و سنا مکی
و ریوند و اقسام ادویه و پارچه ابریشمی مؤلف حدائق الاقالیم می نویسد از مرزداران ایران معلوم شد
که همگی لشکر علوفه خوار ایران در وقت پادشاهی شاهجهان فرمانروای هندوستان سی هزار سوار بود و محصول
تمام ولایت ایران دو کرور و بیست و پنج لک روپیه که نیم خراج هندوستان است و طولش از سفید رود
تا بردع یکصد و شصت فرسنگ و عرضش از خلامات تا خوزستان صد فرسنگ و نام دار السلطنت ایران
اصفهان است که در تمام ایران شهری برابرش معمور نیست و مار و کژدم آنجا بسیار کم است و گوشت نرود
متعفن نشود و زلزله و صاعقه و بیماری کمتر باشد و صفهان در قدیم الایام دار الیهود نام داشت از جهت
که چون بنی اسرائیل از بخت نصر گریختند پاره از خاک بیت المقدس گرفته گرد عالم میگشتند و خاک صفهان
را برابر خاک بیت المقدس یافته آنجا شهری بنا کردند موسوم بدار الیهود از اینجا دریافت میشود که باشندگان
ایران از مردان عرب آمیزشی دارند و نیز شکل ایرانیان برین شاهد است و قزوین شهریست قدیم باغات
آنجا در سال زیاده از یکبار آب نمیخورند مردم قزوین در اختلاط بی مثل اند چنانکه شاعری گوید **نظم** شاه زاید
که دارد چار صنف از چار شهر + تا بود ممتاز دایم بر سر سروری + از صفاهان عامل از قزوین انیس
همزبان از خراسان مطرب از تبریز مرد لشکری + **بیان اسمای ملکهای ایران** ملکهای
غربی و شمالی ایران آذربایجان گیلان شیروان مازندران ایروان ملکهای شرقی و شمالی خراسان

زابلستان سیستان هرات و [illegible]ستان ملکهای شرقی جنوبی مکران کرمان کردستان فارس عربزمین
ملکهای غربی و جنوبی خوزستان عراق عجم در کتب انگریزی است کلان شهرهای ایران اصفهان قزوین
و تبریز و مشهد است اصفهان شهریست پای تخت ایران و بسیار کلان هوایش بسیار موافق است دورش
دوازده کروه باشند کانش قریب شش لک هستند راه بسیار تنگ و کشمکش فراوان دارد قزوین
نیز شهر کلانست قدیم در عراق عجم در آنجا بادام و انگور و خربزه بسیار میشود و باغات انگور آنجا در تمام سال
یکبار آب میخورند و تبریز در آذربایجانست مساجد و کاروان سراها بسیار میدارد و کارخانه پارچه بافی از
ابریشم و ریسمان جاریست و باشنده هایش قریب پنج لک پنجاه هزار اند و شیراز نیز کلان شهریست در فارس
و آباد و شراب شیراز مشهور است آنجا مقبره حافظ و سعدیست و پادشاه ایران اختیار مطلق میدارد و رعایا
از جور و بدعت عمال او تکلیف میکشند اکثر اهل ایران مسلمان و کمتر آتش پرست هستند در تاریخ است
که سابق سلطنت ایران در محل حکومت عنصریه بود پس در خاندان کیخسرو آمد بعده بدست سکندر شده بعد از ان
در خاندان ارسیس مانده بعدش ساسانیان پادشاهی کردند و یزدگرد پادشاه آخر است در عهد خلافت
عثمان علی خلیفه سوم ملک ایران در قبضه اهل اسلام در آمد و بعد از عمل ایشان بیرون شده تسلط چنگیز خان گشته
پس عمل تیمور و بعدش سلطنت خاندان اسمعیل صفوی بعد از ان تسلط افغانی پس از ان عمل پادشاه

فصل ششم در بیان تاتار غربی که مشهور بتوراست

تاتار ملکی است بسیار وسیع
شمال فارس واقع مقر چند ریاست مستقل است و منقسم بچهار صوبه کلان بخارا بلخ ترکستان خوارزم
و نیز چند خطه غیر مشهور دیگر در تاتار شمرده میشود نهرهای مشهور تاتار جیحون و سیحون است که هر دو بجهیل
آرال پیوسته اند و کلان شهرهای تاتار سمرقند و بخارا و بلخ است مردم تاتار بسیار زحمت کش و خانه بدوش
میباشند و گروه گروه مثل لشکر با زنان و فرزندان و مواشی و دیگر هر چه میدارند جا بجا خیمه زده گشت کار مینمایند
و از سرحد فرنگستان تا بحر الکاهل در زمین میدان وسیع منزلهای ایشان یافته میشود و هر جا که جای خوش
و سبز می یابند خیمه زده میباشند هر گاه علف برای ایشان نماند جای دیگر میروند و تمام اهل تاتار
مذهب محمدی میدارند و هر گروه تابع ایل خود میباشند در تواریخ است که اول در تاتار عمل یونانی بوده
بعد از ان عمل رومی پس چنگیز خانی که او در سال یکهزار و دو صد شانزده عیسوی بر تاتار مسلط گشته
بعده تیموری که در سال یکهزار و سه صد و شصت و نه عیسوی خود را در بلخ ملقب صاحبقران کرده

سمرقند را پای تخت نمود در تواریخ فارسی است ماوراء النهر که ترکستان گویند ... است در غایت معموری
شرقی آن کشغر غربی خوارزم شمالی تاشکند و جنوبی بلخ از افزونی غلات و بسیاری میوه جات و کثرت
مراعی و مواشی ترجیح بر دیگر ولایات ترکستان میدارد و آنجا قحط نمی شود و باشندگانش زراعت پیشه و اهل حرفه
شجاع و سپاهی باشند و در میان نهرها ... آمو و سیحون واقع نام دار الملکش سمرقند است که معظم ترین
بلاد ترکستان است وجه تسمیه آنکه سمر نامی از سلاطین یمن آنرا ویران کرده لهذا به سمرقند اشتهار دارد
کش جنوب سمرقند بفاصله بیست فرسنگ واقع اطرافش در غایت خضرت و سبزی است لهذا آنرا
قبة الخضرا گویند **طمغاج** شهریست از ترکستان دهات بسیار دارد زنان و مردان آنجا موی بریدن ممنوع
و از غرایب آنجاست که زنان آنجا را بعد مباشرت بکارت عود مینماید خراج سرتاسر ماوراء النهر و تمام ولایات
بلخ و بدخشان یک کرور و بیست لک روپیه خانیست که سی لک روپیه هندوستان باشد **بیان ابتدای**
آبادی خوارزم ولایتیست عظیم و آبادان سابق پادشاهی بر گروه ترک غضب کرده فرمود که جای برند
که از آبادی بسیار دور باشد فرمان بران آنگروه را در جائیکه الحال خوارزم نام دارد بردند آنگروه نقد عافیت
غنیمت شمرده اقامت گزیدند بعد از مدتی ملک از احوال ایشان پرسید و شخصی برای دریافت حال فرستاد
آن شخص آنجا رفته دید که خانها از چوب و کاه ساخته اوقات بگوشت ماهی میگذارند در زبان ترک
خوار بمعنی گوشت و رزم بمعنی هیمه لهذا بخوارزم اشتهار یافت باشندگان خوارزم لشکری و دلاور
می باشند هوای خوارزم بنهایت سرد است وقت صبح از خوف کرخت اعضا بیرون نتوان رفت
اطرافش بیابانست تخم خربزه را در قلم اشتر خار که قسمی از گیاه است نصب کرده میگذارند و در زمین
آنجا میکارند بغیر محنت آبپاشی و قلبه رانی خربزه در غایت تازگی و شیرینی حاصل میشود و خشک آنرا
بولایت دیگر میبرند **فصل هفتم در بیان ملک روس** باید دانست که ولایات جنوبی روس
در ایشیه و شمالی روس در فرنگ است لهذا اول را روس ایشیه و دوم را فرنگستانی روس می نامند
و کوه یورال میان ایشیه روس و فرنگستانی روس و کوه الطس جنوب ایشیه روس واقع و در ایشیه روس
پانزده نهر اند که طرف شمال جاری شده در بحر شمالی پیوسته اند از انجمله آنگا یعنی آمل و لیشنه بسیار کلان
هستند روس ایشیه ملکی است وسیع محیط کناره شمال ایشیه طولش از شرق تا غرب قریب یکهزار کروه است
عرضش از جنوب تا شمال قریب چهارصد کروه است و مکانش کم هستند از سی و پنج لک زیاده نباشند

وغایت طول یوم در جنوب ... بانزده و نیم ساعت است شمال روس در موسم سرما تا چند ماه آفتاب
غروب نمی شود در روس چهار صوبه منقسم است کاشان استرخان ارمینیه سیبریه
ارمینیه سابق بدست فارسیان بود از چند سال در عمل روس آمد و سیبریه از همه صوبه کلانست
در صوبه استرخان شهر استرخان دار السلطنت روس است و در آن سی هزار مردم اند و در بلاد جنوبی روس
اسباب معاشرت پیدا میشود و در بلاد متصله رود آتل تجارت ... و چیزهای که از ماهی ساخته میشود
بسیار است شمال روس از شدت سرما زراعت بسیار کم میشود سوای چوب و پوستین از قسم سمور و سنجاب
چیزی دیگر آنجا نمی شود و ... بسیار است آب بعض غدیر نمکین و بعض غدیر شیرین است و نیز میدانها
بسیار واقع که سوای قسمی از گیاه کند ... دیگر آنجا نمی روید از آنجمله طول میدانی سه صد کروه است
باشندگان روس ... بر اصناف کثیره اند که در زبان و عادت و مذهب خلاف دارند طرف شمال قوم
سموئیده و استیاک و کوریاک می باشند که همه بت پرست و وحشی صفت اند و ساکن همه سه قوم سوای شکار
نیست و تحمل کشت کاری ندارند کوتاه قامت و بدشکل اند و ... است ملک بسیار کم و در شمال و مشرق
قوم هست مشهور به چینگلی که نسبت اقوام مذکور در از بالا و خوبصورت و در ... حرفت فی الجمله وحشیانه
اند و در کمسچتکه که جزیره نماست قومی هست آنها مثل قوم سموئیده وحشی صفت و پلید و جنوب روس
اشیه چهار قوم هستند قزاق قلماق چرکس کرجی خانه بدوش هستند و در خیمه می باشند
و هر جا که برای مواشی خود چراگاه خوب می یابند همانجا می باشند و قلماق زراعت مطلق نمیکنند و نان
و ترکاری نمیخورند و غذای ایشان ماهی و گوشت و مرغ و شیر و مکهن و پنیر است و قوم چرکس عالی همت و
شجاع و در فنون محاربه مشقی کامل پیدا کرده اند اگر میان ایشان حاکمی نامدار می بود در مرتبه اعلی میرسیدند لیکن
ایشان کوهستانی و با یکدیگر عداوت پیدا کرده اند و از عدم اتفاق زیردست اقوام دیگر میباشند گرجستان
ملک خوبست میان بحیره اسود و بحیره خزر واقع دار الحکومتش تفلیس نام دارد باشندگان آن خوش شکل
و خوبصورت اند پادشاه روس اشیه و فرنگستانی اند و روس یکی است و در شهر و جا این ... بیت ...
روسیان مختلف است باشندگان صوبه کاشان و صوبه استرخان اکثر عیسوی مذهب اند و بعضی
یونانی و ارمنی و در صوبه سیبریه و طرف شمال همه بت پرست اند و باقی اهل اسلام و پیروان سه گروه

فصل هشتم در بیان روم اشیه یعنی ولایت روم که در اشیه است و دیگر ولایات روم

که در فرنگ است بیانش در فرنگستانی روم کرده خواهد شد طول روم از ... تا فارس شرقاً و غرباً شش صد
میل و عرضش از سرحد روس تا خلیج فارس سه صد و پنجاه میل اهل روم اکثر مذهب محمدی میدارند و مسیحی یونانی
و ارمنی نیز بسیار هستند و حکم پادشاه آنجا قانون است اگر خلاف قرآن نباشد و پادشاه ملاحظه با... حاکمان را
و عاملان اطراف نیز میدارد و شهرهای نامی روم حلب و دمشق و سمرنا و بصره و بغداد که بر نهر دجله واقع
در سلف پایتخت خلفای عباسیان و بسیار آبادان بود حالا زیاده از بیست هزار مردم آنجا نیستند و در
حلب دو لک و پنجاه هزار و در دمشق یک لک و هشتاد هزار سابق دمشقیان شمشیر خوب میساختند اکنون آن
صنعت را فراموش کرده اند و در سمرنا که بر ساحل یونان واقع است یک لک و بیست هزار مردم اند اگرچه
شهرهای روم بسیار آبادان هستند لیکن دهاتش ویران هستند زیرا که بسبب ظلم و خیانت عمال که کشند
دهات برخاسته در شهرها سکونت اختیار کرده اند در گرما هوای روم بسیار گرم شود و در سرما اگرچه معتدل است
لیکن در بعضی جاها طاعون شایع میشود که شهرها هلاک می شوند زمین روم بسیار حاصل است مگر از جور عمال ویران
میباشد و شیهای روم قابل تجارت قالین و ابریشم و روغن و ریوند چینی و میوه ها است در تواریخ
روم آشیه حال کنیکاوس است که سلطنت عظیمه که از قدیم بوده نیست کرده بعد از زمان عهد اسکندر که سلطنت
فارس را تباه ساخت بعده چند سال قبل از عیسی ملکهای روم بتدریج در عمل رومیان آمدند و در چهار
صد عیسوی که سلطنت رومی به دو حصه منقسم شد یکی شرقی دوم غربی آن وقت روم آشیه داخل سلطنت شرقی
بود در سال یکهزار و یکصد عیسوی ترکان بر روم آشیه مسلط گشتند لهذا اهل انگلند روم آشیه را ترکی نامند
نام کلان جزایر کاندیا و رودس و قبرس و ساموس و مطلین که در عمل پادشاه روم اند و کلان دریاهای روم
دجله و فرات و اسی ... گذار میشوند

فصل نهم در بیان عرب

عرب یک جزیره نمای وسیع است
جانب غربی آن بحر قلزم و جانب شمالش روم آشیه جنوبش بحر هند شرقی ملک فارس طولش
یکهزار و چهار صد میل و عرضش نهصد میل است مردمان در عرب قریب یک کرور باشند اکثر عرب را تو...
بدوی در خیمه ها میباشند جابجا گشته غارتگری و سخت دل زودی از شهرت و حریص زنان و متعصب اند
و غارتگری و قزاقی را کسب پیشه خود میدانند درین قوم پادشاه نیست مگر هر قبیله پاس و لحاظ ریش خود
میدارد و طریق اهل شهر مثل شهرهاست و میان عربستان کوهستان هست و گرداگرد ریگستان و کوه
... که در تاریخ بنی اسرائیل نامی است طرف مغرب و شمال در کنار بحر قلزم واقع نهری در دریای

در عرب نیست و محاصل عرب بیابان و شتران و قهوه چنانچه اسپ عربی شهرت دارد و نام کلان شهرهای عرب
مکه و مدینه و جده و مخا که بسیار مشهور اند و مسقط که بر خلیج فارس واقع است سابق در مکه مدارس و کتب خانها بسیار
بودند اکنون آنچه بود همان سرائی گشتند و کتابهای ضائع شدند و از تاریخ عرب چنان ظاهر میشود که ملک عرب در یک دوام
سلطنت کلان گاهی حاصل نشده بعد از آن عهد محمد بعد از آن عهد خلفا که بقدر دانی علم مشهور بودند از آنجا که
بعضی از اهل هند طریقه محمدی میدارند لهذا حکیم الهند احوال بالاجمال و حلیه محمد صلی الله علیه و سلم موافق کتب اسلامیه
می نویسد تا مسلمانان زیارت پیغمبر خود بچشم دل نمایند در تواریخ است که مدینه سابق یثرب نام داشت محمد صلی الله علیه و سلم
آنرا مدینه خواند گلستان نخلستان بسیار دارد و هوایش در غایت گرمی است مشمومات در آنجا بوی زیاده میدهد
پیغمبر صلعم ختنه کرده بوجود آمد عمر محمد صلعم شصت و سه سال بود هرگاه چهل ساله شد با خدیجه بیوه نکاح کرده بمرتبه نبوت
سرفراز شد و سیزده سال در مکه ماند پس از آن در مدینه آمده ده سال بسر کرد در آن ده سال پنجاه و شش سریه
بر دشمن فرستاد و بیست و هفت بار با مخالفان دین غزا کرد در بیست غزوه بنفس خویش مقاتله نمود و حلیه محمد صلعم گندم
رنگ کشاده پیشانی باریک ابرو چشمان سیاه بلند بینی گردن روشن کشاده گی میان دندانها هر دو دست دراز
باریک انگشتان درشت قد در بدنش موی ها نبود مگر خطی از مو از سینه تا ناف رسیده **بیان شکل کعبه**
شکل شش پهلو دارد طولش بیست و چهار درعه و عرضش بیست درعه و ارتفاعش بیست و هفت درعه
دروازه اش جانب مشرق است و حجر اسود که اسلام آن بزرگترین شرف باشند بر در خانه موضوع است
حکیم الهند وقایع سالهای هفتم از یازده سال که متضمن عروج محمد است می نویسد **وقایع سال هفتم**
از هجرت درین سال محمد صلعم بسلاطین عصر نامها نوشت اصحاب گفتند که ملوک نامه بی مهر اعتبار نمیکنند
پس انگشتری ساختند از نقره و بر آن رسول الله نقش کردند و بر نامها مهر ساختند آن انگشتری در عهد
عثمان رض بچاه افتاد جمله هفت نامه بود یکی بخسرو پرویز پادشاه ایران و دوم به نجاشی والی حبشه سوم
بهرقل ملک روم چهارم بسلطان اسکندریه پنجم بحارث صاحب شام ششم بجد حاکم یمامه هفتم
بفرمانروای بحرین خسرو نام محمد صلعم بالای نام خود دید برآشفت و نامه را پاره کرد و بوالی یمن نوشت
که شخصی که دعوی نبوت میکند بسته نزد من آرید والی یمن دو کس به مدینه فرستاد بایشان محمد صلعم و علی رض
گفتند که جوابش موقوف بر فردا است درین اثنا خسرو پرویز را شیرویه پسرش قتل کرد و نامه بوالی یمن
رسید که بمحمد صلعم تعرض نرساند والی یمن ایمان آورد و ابنای فرس و اهالی یمن ایمان آوردند و نجاشی در زمان

حبشه ایمان آورد و هرقل ملک روم از بیم و والی ملک یمان نیاورد و حاکم اسکندریه هدیها از کنیزک و هزار مثقال طلا و شتری
و خواجه سرائی و دراز گوشی ارسال داشت و حارث والی شام آماده حرب شد هرقل منع کرد و هوذه والی یمامه در جواب نوشت
که بعضی از دیار خود بمن گذار تا ایمان آرم محمد صلعم گفت که اگر غوزهٔ خرما بر زمین افتاده باشد و از من بخواهد ندهم و والی
بحرین ایمان آورد **وقایع سال یازدهم** محمد صلعم اول سال بیمار شد و صحت یافت باز بیمار شد و مرض
سخت گشت محمد صلعم با صحاب گفت که دوات و قلم بیارید تا وصیتی نویسم که شما بعد من گمراه نشوید فاروق گفت که رسول
را مرض مزاحمت دارد قرآن میان ما بسند است علی گفت دوات و قلم باید داد درین گفتگو آواز بلند شد رسول صلعم
بهوش آمد و گفت که نشاید پیش پیغمبر نزاع کنید از نزد ما برخیزید این اختلاف اول است **فصل دهم**
در بیان هندوستان هندوستان ملکی است بسیار کلان و نهایت وسیع و از جهت قدامت
و کثرت آبادی و افزونی محاصل و آداب مشهور عالم است بحساب امیال طول هندوستان از جنوب تا شمال دو هزار
میل است و عرضش از شرق تا غرب یکهزار و پانصد میل غربی هندوستان ملک عرب و فارس شرقی ملکهای
چین شمال تبت و ترکستان و جنوبش بحر الهند و کلان نهرهاش گنگ است که در شرق هندوستان از مقصد
کروه آمده در خلیج بنگاله می افتد و دریای جمن و گهاگهره و سانپو که در تبت و آشام است هم در گنگ می آمیزند
و در مغرب هندوستان دریای سنده است که پنجاب گویند از پنج نهر مخلوط است لهذا ملکهای اطراف این پنج
نهر را پنجاب نامند و در جنوب هند نربده و گوداوری و کشنا که هر سه بطرف مشرق رفته در خلیج بنگاله
پیوسته اند و از جبال مشهورهٔ هندوستان همالهٔ است که در تمام جهان مشهور است زیرا که دیگر کوه در بلندی بر
نمیرسد و این کوه مابین هندوستان و تبت واقع است و در دکن کوه گهات که شرقاً و غرباً محاذی دریای
شور است اشیای هندوستان قابل تجارت نیل و پنبه و افیون و ململ و ابریشم و برنج و شکر و شال و امثال آن و زر
و جواهر چنانچه اقسام الماس و زمرد و انواع یاقوت و لعل هندوستان در تمام عالم نامور است در ملکهای
جنوب هندوستان در موسم گرما گرمی بافراط میشود و دیگر ملکهایش قریب اعتدال هستند باشندهٔ هندوستان
ده کرور از انجمله هشت کرور و پنجاه لک هنود و دو کرور و پنجاه لک مسلمان و انگریز و یهود و غیره اهل هند بسیار با
ادب میباشند لیکن راستی و صفای دل ندارند و دوستی میان ایشان بی غرض نباشد و در صناعات
چابکدست و هوشیار هستند مگر از صنعت جر اثقال وقوف ندارند اگر علم جر اثقال در ایشان بودی
در جمله صناعات نامور عالم میشدند در آئین اکبریست که در فراخنای هندوستان بفراوان زبان

سخن هندیان اختلافی که از همدیگر یکدیگر باز ندارد بسیار هست و آنچه دریافت میشود دوازده گونه است
دهلی بنگاله ملتان مادروار گجرات تلنگانه مرهت کرناتک سنده کابل کشمیر بلوچستان سابق
هندوستان از عمل راجه ها بود اول پادشاهی هندوستان در خاندان کرشن بود که پایتخت ملک
اوده بود و آخرین راجهای هند پرتاب چند معاصر نوشیروان عادل بود بعد ازان در هندوستان
ملوک الطوایف شدند و نیز معلوم میشود که راجهای هندوستان خراج گزار پادشاهان ایران بودند و در
دو صد هجری محمود غزنوی دوازده بار بر هندوستان یورش نموده ملتان و لاهور و دهلی و قنوج را
بتصرف خود آورد و شهر سومنات و نگرکوت و متهرا و دیگر شهرها که در ان بتخانه ها نامی بودند خراب ساخت
و هنود برای محافظت بت سومنات جنگ کرده زیاده از پنجاه هزار کشته شدند بعد عجز بغزنوی پیغام دادند
که عوض هشت کرور روپیه سومنات ما را ده غزنوی گفت که بت فروش نیستم آن بت را از اره دو نیم کرد
گویند از شکمش جواهر گران بها در قیمت زیاده از هشت کرور روپیه برآمد و تا یکصد و پنجاه سال سلطنت
هندوستان در خاندان غزنوی ماند بعد ازان تا چهار صد سال در خاندان مختلفه ماند از انجمله قطب الدین
غلام ترکی که متبنای شهاب الدین غوری شده بود تسلط اسلام بسیار کرد و حکام هنود را قتل و خارج
از ریاست کرده ملکهای ایشان در تصرف خود آورد و در سال پانصد و شصت هجری امیر تیمور یورش بر
هندوستان کرده در دهلی آمد و دو لک آدم را قتل نموده دهلی را ویران ساخته برگشت و بعد یکصد و بیست
و هفت سال ازین حادثه بابر پادشاه از نسل تیمور بر جمیع حکام دهلی غالب آمد و اکبر نبیره اش که بنهایت
عادل و عاقل بود و تمام اهل هند از هنود و مسلمان تا حال تعریفش میگویند قندهار و ملتان و کابل و کشمیر
و گجرات و مالوه و سنده و اجمیر و بنگاله را بتصرف خود آورد و بعد ازان جهانگیر و شاهجهان و عالمگیر
پادشاهی با رونق و حشمت کردند بعد عالمگیر سلطنت هندوستان بی رونق شده در عهد سلطنت محمد شاه
نادر شاه پادشاه ایران در هندوستان آمده سلطنت مغل را تباه کرد و باز در عهد محمد شاه از عدم اتفاق
امرای دهلی بلکه حسب طلب یکی از وزرای محمد شاه در دهلی آمده هجده کرور و پنجاه لک روپیه نقد سوای جواهرات
و دیگر اسباب گران بها گرفته و در ملکهای بکنار دریای سنده مثل کابل و قندهار عمل نموده برگشت و در سنه
یکهزار و یکصد هجری قوم انگریز از پادشاه خود اجازت گرفته برای تجارت در هند آمدند و بیشتر قوم دچ و فرانگیز
و فرانسیس در هندوستان بودند اکنون که سنه یکهزار و دو صد و شصت و سه هجریست جمله ملکهای هندوستان

درعمل انگریز است دراکثر ملکها انگریز فرمانروا هستند در بعضی ملکها مثل ناگپور و گلکنده تا کمی از طرف
انگریز بیبا اند لیکن در کابل و قندهار که در عمل افغانان است عمل انگریز نشده مخفی نماند که هندوستان تخمین
بست و شش ملک است که نام اینها هر ملکی با تفصیل مینگارد بیان ملکهای اطراف گنگ که در مشرق [illegible] هفت ملک
برکنار گنگ آباد هستند بنگاله ملکیست از سیع مولف هفت اقلیم گوید که هوایش نهایت اعتدال دارد حاصلش
برنج و شکر و فوفل و فلفل دراز و ابریشم است انبه و انناس و کیتوله و کتهل و کیله بسیار و خوش مزه پیدا می شود
و سکانش نساجی را خوب دانسته اند تاج خان افغان حاکم بنگاله از امرای شیر شاه جهت نام غزالی ململ
فرستاده بود که بست و هفت ذرعه طول و یک و نیم درعه عرض داشت هر گاه در مشت گرفتی همه پنهان شدی
طولش چهار صد کروه عرضش دو صد کروه و بست و هفت سرکار که هزار و کیصد و نود محال مدخلش چهار
کرور و پنجاه لک روپیه کلکته بندریست مشرق بنگاله مایل جنوب نهایت آبادان عمارات عالی قلعه استوار
دارد دار السلطنت انگریزان است که فرمانروای هندوستان هستند حکیم الهند نوشتن فوجی که از
طرف بادشاه انگریز و کمپنی در هندوستان متعین است در ضمن دار السلطنت هندوستان مناسب دانسته
لهذا دریافت فوج متعینه هندوستان از کتب معتبره انگریزی نموده مرقوم ساخت باید دانست که فوج
انگلند یعنی انگریزان نوکر بادشاه انگلند است و فوج مردم هندوستان نوکر کمپنی است تعین فوج در مقام
است که انتقام احاطه گویند یکی بنگال دوم مندراس سوم بمبئی حکیم الهند فوج متعینه مقام التفصیل مینگارد

نقشه یعنی مقام فوج پیاده و سوار	بنگال احاطه	مندراس احاطه	بمبئی احاطه	جمع
رساله سواران گوران ولایت	۲	۱	۱	۴
رساله ترکسواران هندوستانی	۱۰	۸	۳	۲۱
رساله سواران هندوستانی بغیر وردی و توپ	۵	+	۱	۶
جمع رساله با هر سه قسم مرقوم	۱۷	۹	۵	۳۱
پلتن های پیاده گوران ولایت	۹	۹	۵	۲۳
پلتن های پیاده هندوستانی	۷۴	۵۲	۲۶	۱۵۲
پلتن جنگی قدیم که اکنون نصف تنخواه در خانه یابد		۱		۱
پلتن های نظامت هندوستانی	۱۵	۲	۴	۲۱

جمیع پلٹن های هر چهار قسم مذکور	۹۸	۶۴	۳۵	۱۹۷
جمیع رساله ها و پلٹن ها بالکل	۱۱۶	۷۴	۴۱	۲۳۱
برگیدها که در هر برگید یک ترپ هندوستانی و سه ترپ گوره انگریز باشد	۳	۱	۱	۵
پلٹن های توپ انداز هندوستانی در هر پلٹن هشت کمپنی کل سی و دو کمپنی	۲	۱	۱	۴
جمیع پلٹن های توپ انداز ولایتی و هندوستانی	۷	۴	۳	۱۱

اوڑیسه ملکیست زرخیز مشرق بنگاله مائل جنوب در حدائق الاقالیم مینویسد که در موضع پرسوتم بتخانه ایست
عظیم نام آن بت جگنناتهه است که بوده از تارنامند مسکنان آنجا وقت کتخدائی عروس الله روز وقف خدمت
جگنناتهه میسازند اگر بعد سه روز رفع بکارت نشود خوشی مینمایند والا تنگدل میشوند و نیز درین ولایت
برادر خرد زن برادر کلان را از آن خود میدانند و برادر کلان را عار نیست طولش یکصد و بست کروه عرضش
صد کروه پنج سرکار و صد و سی محال مداخلش ده کرور و بست و پنج لک روپیه **بهار** ملکیست دلکشا تابستان
گرم زمستان قریب اعتدال دارد و از کثرت دریا و انهار سرسبز و شاداب میباشد زیر شش ابر آتشش ماه
کشد برگ تنبول آنجا سبز نازک و خوش مزه و کم جرم شود دهل بسیار بزرگ که دو کس آنرا بر دارند پیدا میشود
گیا معبد هنود آنجاست طولش یکصد و بست کروه عرضش صد کروه مداخلش یک کرور و پنجاه لک
روپیه **رهتاس** قلعه ایست بر کوه رفیع که بر آن دشوار در کمال وسعت و استحکام فردوسی گوید که از ابنیه
راجه رهتب بن هنگل معاصر کیکاوس شاه ایران است مؤلف حدائق الاقالیم گوید که انگریزان که در قلعه کتتانی
سر مدروز کار راند چون قلعه رهتاس را دیدند گفتند که این قلعه بجنگ نتوان گرفت مگر بفریب **بهار** نام
شهریست که از وصال دلدار حکایت میکنند حکیم الهند گوید شاید از همین جهت نامش بهار است معنی بهار
در زبان هندی وصال است بغایت خوش آب و هواست سه منزل از عظیم آباد سمت جنوب واقع چرونجی
و نارجیل آنجا بسیار پیدا میشود مولف حدائق الاقالیم گوید که رسم ڈبره در ملک بهار بسیار پسندیده ام که زمین
را مثل تالاب فرش سنگها حفر کنند با رتفاع یک قد آدم و زیاده بران و عرض پنج و شش گز هنگام برشکال
آب از کوه و صحاری جمع شود در وقت ربیع کار آید عظیم آباد و عظیم گده از کلان شهرهای بهار است
گجرات ملکی است حسن خیز مؤلف هفت اقلیم گوید که در لطافت آب هوا و کیفیت آبادی بر جگر
شهرهای هند رجحانی دارد بازارش وسیع دکاکینش با کمال تکلف و زینت ساخته مسقف خانها

بیشتر از گهیرپل هست لشکرش از اناث و ذکور حسین و دولتمند و بعضی بنهایت خوبصورت میباشند خصوص جمال و ناز نسوان
آنجا که قلم از بیان عاجز است احمد آباد شهریست آباد کرده احمد شاه کاریگران چابکدست و اهل هنر یکتا صنعت بیشمار آرای دران
گزین بهر باتش بزنده و بهشتی و نشستی بیشتر کشتکار جوار و باجرا است در آئین اکبری نویسد که از تخم تا برودهه
که صد کروه باشد انبه از بهترست انگه بالیده و شیرین بود و برخی در خامی شیرینی آرد انجیر گزیده و انگور میانه و گل و میوه
بسیار خربزه در زمستان و تابستان نشاط افزا بهر بار دو ماه فراوان شود از انبوهی درخت بیشکار عشرت نشو نما کرد
کاریگران آنجا تقلید قماشهای ایران و توران و فرنگ نمایند و انواع سلاح خوب میسازند طولش سه صد و شصت کروه
عرضش دو صد و شصت کروه نه سرکار و یکصد و هشتاد محال سیزده بندر رند خالصش سه کرور و پنجاه لک روپیه عرض
گجرات ولایتی است کچهه طولش دو صد و پنجاه کروه عرضش صد کروه تازی آن بنهایت بقیمت پنجهزار روپیه خرید و فروخت
کرده میشود باشندگانش کچهه دراز بالا و دراز ریش و گندم رنگ قوی هیکل و دلاور میباشند اله آباد که در قدیم
پراگ میگفتند ملکیست آب و هوایش معتدل طولش یکصد و شصت کروه عرضش یکصد و بیست کروه شانزده
سرکار رند خالصش یک کرور و پنجاه لک روپیه است قلعه اله آباد از ابنیه اکبر شاه است در میان گنگ و جمن مثلث الشکل
واقع مولف حدائق الاقالیم گوید که نقشه قلعه اله آباد را در مجلس راجه نوال رای دیدم مرقوم بود که زیاده از ده
کرور روپیه در تعمیرش صرف شد و طبقه چهارم را که از غبار پنهان شده بود از سوختن ذخیره هیزم آگاه گشته حفر
کردند چیزی مثل توپ از چرم خام تو بر تو تنانیده در طول قریب هفت ذرعه برآمد متحیر شدند راقم از [illegible]
جوناتهان اسکات عرض حال کرد فرمود که اختراع توپ از هندوستان است هندوان در سابق از پوست حیوان
میساختند و سه چهار بار سر میکردند حکیم الهند میگوید که استخراج شمشیر از هندیان است عجب نیست که توپ
نیز هندیان اختراع کرده باشند و حکیم الهند نیز سلاحی عجیب استخراج کرده که از یکبار سر کردن هزار بار ضرر تواند کرد
و به ضرب صف پنجاه کس نیست میشود و انشاء الله عنقریب ظاهر خواهد شد و حال مفصل السلاح و دیگر استخراجات
حکیم الهند در خاتمه کتاب مرقوم خواهد شد کالنجر قلعه ایست بغایت متین بر کوه از ابنیه راجه کدار مطیع گشتاسپ
پادشاه ایران پرنا شهریست متوسط مؤلف حدائق الاقالیم گوید که راقم در شهر پتنا رسید شهری دید مختصر اکثر
عمارات از سنگ داشت و اناث آنجا اکثر در حسن و ملاحت بی نظیر چنانکه از جمله چهار قسم اناث دو از هندیمی فروتر
و از سوم و چهارم افزون تر باشند انجا پیدا میشود بنارس شهریست بفاصله سی و چهار کروه از اله آباد
بسمت مشرق واقع مسکن حوران خورشید لقا و معدن حسن روح افزا علی حزین شاهزاده ایران گفته از بنارس

نزد مهعبد عالم است اینجا هر برهمن بچه یا لچهمن برام استهان اینجا حکیم الهند کوید نسوان جمیل نوجوان آنجا سرو قامت
لطیف اعضا بدر کل نرگس چشم گل رخسار درخشنده برق سراپا ناز حسن اناث باشندگان آنجا که خارج از بیان
است تا کجا نویسد دیگر از کلان شهرهای الهآباد غازی پور است که بر ساحل شمالی گنگ واقع کلاب آنجا بسیار
پیدا میشود دیگر جونپور که معدن فضلا است **اوده** ملکیست خوش آب و هوای مستان تابستانش معتدل و
اقسام غله آنجا از زراعت و اکثر میوه های روی زمین بافراط خوب پیدا میشود و نیز اوده شهریست کلان بر
دریای گهاگهر آنجا تختگاه راجه رام چندر طول ملک اوده از سرکار گورکهپور تا قنوج یکصد کروه و عرضش از شمالی
کوه تا سانکپور تابع الهآباد صد و پانزده کروه پنج سرکار لکهنو و بهرایچ و خیرآباد و گورکهپور و اوده مداخلش
یک کرور و سی لک روپیه **لکهنو** شهریست بر ساحل جنوبی دریای گومتی قند اوله و کمان آنجا معروف است
اکنون باشندگان لکهنو صنعت کمان فراموش کرده اند وزیر الممالک آصف الدوله امام باره و مسجد وسیع شا
و بلند بر ساحل دریای گومتی بنا کرده که مثل آن در جای دیگر نباشد **گورکهپور** شهریست شمال دریای
گهاگهر واقع برنج و روغن و مرغ آنجا ارزانست شمال آن کوهیست همالیه که مداریه نیز گویند نهایت بلند
و دراز و مثل او کوهی دیگر در بلندی بر زمین نیست شمال گورکهپور بر کوه مداریه شهریست **نیپال** بسیار آبادان
و زرخیز باشندگان آنجا سفید رنگ دراز بالا و قوی هیکل میباشند آنجا از خاک شوئی دریای طلا حاصل
میشود و کمایون و تبت و کشمیر نیز برهمین کوه است **دهلی** در آئین اکبری مینویسد که نخست اندرپت نام داشت
از اقلیم سوم درازش صد و شصت و پنج کروه پهنا صد و چهل کروه و بعض جا صد و سی کروه آب و هوایش نزدیک اعتدال
هشت سرکار مداخلش هفت کرور و پنجاه لک روپیه در آئین اکبریست که کمایون از سرکارهای دهلی است
لیکن صحیح است که کمایون ملکیست علیحده بر کوه مداریه واقع آنجا دریائیست که از ریگ شوئی قرصهای
طلا حاصل میشود و در روزن خانهای باشندگان آنجا زنبوران خانها میسازند و در وقت گرفتن عسل نقدر
که از قدیم مقرر است حرکتی نمیسازند اگر کسی در آن طمع کند ناخوش شده راه صحرا میگیرند بعد از آن مالک خانه
جمعی همراه گرفته دنبال زنبوران میرود و آنوقت باز در روزن آمده جا میگیرند باشندگان آنجا تصویر در نقد
راجه را در ظاهر و باطن پرستش میکنند زنان آنجا خوش پوش هستند لیکن اکثر زرد رنگ و چینی ایست و بد اطوار
و بی شرم اند **اکبرآباد** ملکیست در وسط هندوستان واقع سابق آگره نام دهی بود سکندر لودی تختگاه
خود ساخت و شهر بادل گده مشهور ساخت اکبرشاه وسط هندوستان تصور نموده اکبرآباد نام نهاد و قلعه

سنگین بخرج سی و پنج لک روپیه بعرصهٔ چهار سال تعمیر نمود اکنون در عمل انگریزان است گلاب و عطر آن شهر بغایت
پسندیده بود و جمالی که قسمی از خربزه است بسیار شیرین پیدا شود و هوایش بسیار دلکشا و روح افزاست طولش
یکصد و هفتاد کروه عرضش صد کروه چهارده سرکار در عملش چهار کرور و پنجاه لک روپیه محصول مؤلف حدائق الاقالیم
گوید **گوالیار** شهریست مختصر شهرپناه سنگین دارد الحال جابجا ریخته و کانهای آهن در انجاست و
گلاب یاسمین انجا در غایت لطافت و ارزانی باشد باشندگان انجا در حسن و نغمه پردازی مشهوراند
میر محمد امین باشنده گوالیار که اصلش از روم است و با راقم نهایت موافقت میدارد تفنگی ساخته که بغیر
باروت گله بصدای خفیف برمی آید چه از صنعت در خزانهٔ تفنگ هوا بند کرده گله بران نهاده حرکت میدهد او
از صدمهٔ هوا میرسد و گله از تفنگ میجهد و کارگر میشود و زخمی کند و از کلان شهرهای آگره قنوج است که در سلف
تختگاه راجهای عظیم هندوستان بود و مشهور پیره انجا که قسمی است از شیرینی نهایت لطیف و خوش مزه
میشود مؤلف ثانی گوید که راقم بسیر شهر اپن که بفاصله ۰ کروه از شهر اندر شمال و مغرب واقع رفته تماشای
عجیب و حسن مردان از توصیف مشاهده کرد چه هر روز سه چهار گهری روز مانده دختران نوخیز مابین
سیزده و بیست سال در نهایت حسن و جمال در میدانی فراخ دلکشا مجتمع شده تا شب نغمه‌ها و خنده و
بازی بایکدیگر بسر برده بمکانهای خود مراجعت میسازند کانهپور که بر ساحل جنوبی گنگ است **بیان**
ملکهای اطراف سنده که غرب هندوستان است و هشت ملک کنار سنده واقع **لاهور**
ملکی است آب و هوایش نهایت سازگار کشتکاریش بسیار خوب و بیشتر از آب چاه سرسبز میشود و اسپ انجا
بسیار گزنده و مثل عراقی باشند از ریگ شعبی طلا و نقره و مس و روی و جست و برنج و شیشه برمی آید آتشش
دریایش گزین دارد ستلج و بیاه و راوی و چناب و بهت و سنده لاهور شهریست بر ساحل دریای راوی
آبادیش بخلف رامچند که لهو نام داشت نسبت میکنند در بزرگی و انبوهی مردم کم همتا و بوفور اقمشه
و انواع اقمشه بر اکثر شهرهای هند رجحانی دارد انگور و خربزه و برف بافراط است و شهر لاهور مابین
شاهجهان آباد و پیشاور واقع پانزده منزل سمت مغرب از لاهور پیشاور مسافت دارد و پانزده منزل
سمت شرق دهلی است طولش از آب ستلج تا دریای سنده صد و هشتاد کروه عرضش هشتاد و شش کروه
پنج سرکار و دویست و سی محال در عملش و کرور پنجاه لک روپیه **ملتان** ملکیست زمستانش معتدل
تابستان بسیار گرم دارد باران کمتر بارد چهیت و شطرنجی نیکو میسازند بهکر دشتی است خراج در

تابستان سموم میوزد هر سالی دریای سنده از جنوب بشمال گراید آبادی ساحل شمالی را خراب می کند
طولش چهار صد کروه عرضش یکصد بست و پنج کروه سه سرکار مداخلش هشتاد لک روپیه اجمیر ملکی است
ریگستان بسیار دارد و معدن الماس آنجاست آب چاه از دور برآید و جو و باجرا و موتهه فراوان شود در هشتم
حصه بحاکم دهند نقد کم رواج دارد فصل ربیع ناقص شود زمستان با عتدال تابستان گرم باشد راجه بتهور
والی آنجا بود که برانند رییت دهلی مستند از گذشته طولش یکصد و شصت کروه عرضش یکصد و پنجاه از هفت
سرکار یکصد و هشت محال مداخلش یک کرور پنجاه لک روپیه **مالوه** ملکیست آب و هوای معتدل دارد در
تاریخ جهانگیریست که بارش آنجا چهار ماه شود و در قلب سه شبها احتیاج بالا پوشی افتد زمین آنجا نسبت دیگر
جاهای هندوستان بلند است و کشت فصلین نیکو میشود و انگور دو بار میرسد یکی بوقت دخول آفتاب به حوت و بار
دیگر وقت بودنش در اسد اولین شیرین تر و بسیار لطیف میباشد درین ملک فیل بسیار است و باشندگانش
اکثر دهقان و اهل حرفه هستند طولش دویست و چهل کروه عرضش دویست و سی کروه ۱۰ از ده سرکار و صد
و نه محال مداخلش یک کرور هفتاد لک روپیه **سنده** دار الحکومتش تهتهه است جامع جمیع اشیا
خاصه دارید که از شاه در می آرند سوم حصه از کشتها بر زر میگیرند کان آهن و نمک فراوان محصول هر گل
و میوه فراوان اناناس نهایت خوب میشود و دشتش کروهی تهتهه کان سنگ زرد واقع دراز و کوتاه برای عمارت
می تراشند خورش ساکنان آنجا برنج و ماهی است طولش دو صد و پنجاه کروه عرضش صد کروه چهار سرکار
پنجاه و هفت محال و پنج بندر است مداخلش یک کرور بست لک روپیه اله یار عثمانی در حدائق الاقالیم نوشته
که از اتفاقات عجیبه در عهد محمد فرخ سیر پادشاه در صوبه سنده مقدار هشتصد هزار جریب ریزهای قند و نبات
از آسمان بارید میر عبد الجلیل وقایع نگاری آن صوبه انشا این رباعی در وقایع نوشت **ابیات**
فرخ سیر آن پادشه بابرکات + چرخ از ادب و شده شیرین حرکات + در سال هزار و یکصد و
بست و چهار + باران بارید ریزه قند و نبات + راقم آن ریزهای قند و نبات بسیار دیده صاف
و براق مثل ژاله بودند و قوامش آنقدر سخت بود که در دهان می گوفتند ابو الفضل سال آغاز خروج مسلمانان
در ولایت هند مینویسد برهمنی چچ نام وزیر راجه سنده شده بعد فوت راجه بجایش نشست در زمان
عمر خطاب رض مغیره ابی العاص با لشکر بسیار از راه بحرین در هند آمد سپاه سنده برای جنگ ایستاد
مغیره در نبرد گاه فرو شد و در خلافت عثمان رض برای تیز دهش احوال هند آگاه خودی را فرستادند

فرستاده چنان آگاهی رسانید که اگر لشکر بسیار رود از دق نرسد و کم کاری نکنند علی‌هذا در خلافت خود لشکری
فرستاد و بختی سرحد دهلی را یغما کرده از آگهی فوت خلیفه بازگشتند پنج چهل سال کامرانی کرده فوت شد
داهر پسر خرد چچ بر مسند ریاست نشست حجاج چون عمارت یافت علاءالدین محمد قاسم را که ابن عم
داماد وی بود بسند فرستاد محمد قاسم چند بار با داهر آویزشهای سترگ نمود در روز پنجشنبه دهم رمضان نود
و سه هجری داهر در جنگ نقد زندگی سپرد محمد قاسم دختران داهر را با دیگر نفایس نزد حجاج فرستاد چون
حجاج فوت کرده بود نزد ولید بن عبدالملک که خلیفه بود بردند او بر یکی از آنها عاشق شده در شبستان
خویش طلبید آن حیله اندوزان پیش خلیفه ظاهر کردند که محمد قاسم دست تصرف بر ما گشاده خلیفه از
نزدیکی برهنه نمود در خشم آمده فرمان فرستاد که محمد قاسم را در پوست خام کرده بدرگاه فرستند هنگامیکه
محمد قاسم میخواست که بر رای هرچند والی قنوج دست برد نماید منشور خلیفه رسید از فرمان پذیری تن داد
چون بدار الخلافه آوردند خلیفه بدان دختران نمود گفتند شکر خدا که قاتل پدر خود را بدین حال دیدیم و کام
دل بر گرفتیم بالجمله اول کسیکه از مسلمانان هند را یغما کرد علاءالدین محمد قاسم بود که در نود و نه هجری
بر سند دست یافت کشمیر از لاهور نود و هفت کروه جانب شمال مسافت میدارد در ظفرنامه گوید
کشمیر ولایتیست قریب خط وسط اقلیم چهارم پیرامونش حصاری از جبل کشیده در آئین اکبری مینویسد
اگر یک باغ همیشه بهار یا قلعه آسمان پایه خوانند سزاوار آبشارهای سامعه افروز هواساز کار چنگلهای
روح افزا بنفشه و گل سرخ و نرگس خود رو در صحرا صحرا اشمار گلهای از اندازه بیرون بهار و خزان بس
شنگرف بار و گرد مر انجا نبود دست مگس فرا دادن غنی کشمیری گوید ــه حسن سبزان انجا اگر هست خال
نمال است کشمیر در صباحت و شنگر جمال است در موضع پن پوره دوازده هزار بیگه زعفران زار
است طولش یکصد و بست کروه عرضش بست و پنج کروه چهل و شش حاصلش پنجاه لک روپیه
کابل ملکیست در لطافت آب و هوا و خزان و بهار بی همتاست گوناگون میوه نشاط افزاید لیکن خربزه
بشایستگی نبود زراعت نیکو شالد هر چهار سو گریوه بلند واقع زود آمدن غنیم بس دشوار در سنه یکهزار
دو صد هجری تیمور شاه افغان بر صوبه کابل و قندهار فرمان روا بود ــه چرخ می آرد طلا و نقره از خورشید
و ماه تا کشد بر چهره نقش سکه تیمور شاه حالا نیز که هزار و دو صد و شصت و سه هجری است کابل و قندهار
در تصرف افغان است طولش صد و پنجاه کروه است عرضش صد کروه هشت سرکار سی و شش محال

مداخلش پنجاه لک روپیه **قندهار** واقع دارد که در گرما سخت گرم شود و بعد سه چهار سال ریزش ابر نشاط
آرد گل و میوه فراوان گندم سفید بعمل آید دستهای زعفرانی برند خربزه خوب فراوان شود کان آهن در
کوه انجا واقع و غربی قندهار گرمسیر ملکیست شتر قیمتش پسندیده و کهسار آنجا برف پیوسته باشد طولش سیصد و
عرضش دویست و شصت کروه چهار محال هشت هزار و یکصد و چهار تومان یعنی دو میهات میدارد مداخلش
پنجاه لک روپیه **بیان ملکهای جنوب هندوستان** که عبارت از ملکهای است که جنوب نربده
واقع هستند باید دانست که ملکهای جنوب هندوستان آنقدر زرخیز هستند که جای دیگر نباشد سوای ملکهای
امریکه جنوبی **برار** ملکیست وسیع میان دو کوه جنوبی آب هوا نیک میدارد در موضع نیراگده کان
الماس واقع کشتکار گزیده شود در رودها فراوان در صحرایش فیلان بسیار پیدا شود **ستارگده** پرنال
از حصار نامی آنجاست **ایلچپور** بزرگ شهریست **گاویله** سنگین حصاریست طولش دویست کروه عرض
یکصد و هشتاد کروه دوازده سرکار دو صد محال مداخلش چهار کرور روپیه **خاندیس** ملکیست خرد بسیار
آبادان هوایش دلکشا تابستان گرم زمستان معتدل بیشتر کشتکار جوار و شالی است برخی جا سه بار شالی
برمیدهد و بر آن بسیار نازک و خوش مزه باشد در تابستان گرد خیزد و در بارش گل شود نهر تاپتیش بر طرفی
و پور نام بیشی درختهای عود و صندل بسیار دارد کلان ترین شهر هایش برهانپور است طولش هفتاد
و پنج کروه عرضش پنجاه کروه پنج سرکار دوازده محال مداخلش یک کرور پنجاه لک روپیه **مرهت**
ملکیست معروف باورنگ آباد و دولت آباد و سابق بدینوگرد شهرت میداشت سکانش نساجی را خوب
دانسته اند کاغذ آنجا با نام و مثل خطا باشد هوایش معتدل چهار ماه ریزش ابر شود میوهای آنجا نهایت
خوبی دارد باشندگان مرهت اکثر حسین و خوب شکل و نیکو معاش و دولتمند میباشند درخت انبه
دو فصل بار میدهد و غله همیشه ارزان انواع قیمتی جواهر نفیسه آنجا می آرند طولش یکصد پنجاه کروه
عرضش صد کروه هشت سرکار هشتاد محال مداخلش دو کرور روپیه **تلنگانه** ولایتیست متضمن مضافات
کثیره نهایت آبادان نام دار الملکش **گلکنده** است که از کثرت باغات و خوبی عمارات و لطافت آب
و هوا بر دیگر ولایات هند رجحانی دارد سکانش حسین و ملیح باشند و درین صوبه کان الماس واقع
است ازان الماسی بر می آید که در آب و تاب صفائی رنگ و مقدار بر الماسهای جای دیگر فوقیت دارد
طول و عرض و مداخلش معلوم نشد دیگر ملکهای جنوب هندوستان کرناتک و بیجاپور و میسور و گوا

و بندر که نهایت آباد و زرخیز هستند و طول و عرض و حالتش معلوم نیست در بحر هند جزائر منسوب بهند
بسیار کلان و آبادان هستند ازانجمله جزیره سراندیپ که بیانش می‌آید بسیار نامی است و دیگر جزائر
مالدیپ و لکهدیپ اطلیبار و در جنوب هندوستان یک وسیع جزیره نما داخل است که نامش ملاکا است
سه طرفش بحر هند و چین محیط است مردم آنجا پست قد و سیاه فام و موی سر دراز میباشند
و همه تجارت پیشه اند و در بعض جزائر بحر هند کوهها دارند و به دغابازی و خونخواری مشهوراند

فصل یازدهم در بیان جزائر آسیه بیان جزائر جاپان

جزائر چند بسیار کلان و آبادان
را در بحر الکاهل که بحر پاسفک گویند بر کنار چین واقع که در سفر آن جزائر بسیار صعوبت است
مردم جاپان در صنعتها مهارتی کامل دارند و در ادب قاعده مشابه اهل چین و مثل چینیان از اقوام
دیگر متنفر هستند و دادوستد فقط از اهل چین دارند هوای جاپان بسیار موافق و فرحت افزا است
و زمین آنجا بسیار زرخیز مگر گاه گاه زلزله می‌آید طلای آنجا در تمام عالم نادر است و با این خوبی در کدام
جا نمی‌شود اهل جاپان همه بت پرست اند و بت پرستی ایشان با هنود مشابهت دارد و در تجرد مشابه
اهل تبت اند و حکومت ایشان متعلق با دو شاه است پادشاه جاپان بلحاظ گروان یعنی مرشدان بسیار
میدارد

بیان جزیره سراندیپ

که انگلش سیلان و اهل هند سنگلدیپ گویند در بحر هند
جنوب کرناتک بفاصله بیست و چهار کروه واقع است سابق درمیان جزیره سراندیپ و کرناتک زمینی
مستطیل واقع شده یکی را بدیگری متصل ساخته بود اکنون اکثر جا از هم ریخته و از احاطه بحر محیط بود
جزیره مذکور نهایت معتدل و صحت بخش و فرح افزا است و زمینش جید و زرخیز و اثمار مثل
قرنفل و جوز بویا بافراط و خوب پیدا میشود و فیل و مروارید و لعل و یاقوت آنجا بسیار نادر میباشند
و شهرهای نامی این جزیره کولمبو و جافنا پتن و ترنکامالی است سابق جزیره سیلان در عمل پرتگیز
بود و بعد ازان در عمل ڈچ آمده اکنون در حکومت پادشاه انگلند باشند کاملش همه بت پرست
بوده هستند پدماوت قسمی از چهار اقسام زنان که در حسن و جمال و جمله صفات و خصال بی مثال
میباشند درهمین جزیره پیدا میشود حکیم الهند اوصاف پدماوت از هندیان آن القدر شنیده که تا کجا نویسد
چنانچه قصه رفتن رتن سین راجه چتهور که سرکار اجمیر است در آنجا و ترک نشستن بر جهاز و رفتنش
درین جزیره و از حسن تدبیر و مشقت کثیر آوردن آن نازنین را و عاشق شدن علاء الدین پادشاه

دهلی از استماع حسن و جمالش و خواستن او و غضبناک شدن راجه رتن سین از استماع این خبر و کارزار کردن
علاء الدین و قید کردن راجه را به بهانه ضیافت و حواله کردن رهائی راجه بر آمدن پدماوت و خبر شنیدن
پدماوت و فرستادن لشکر در محفه‌ها و ظاهر کردن سواری پدماوت و تلقین نمودن سرداران لشکر را
که هرگاه در دهلی رسند بعلاء الدین پیغام فرستند که چون مدتی در تحت رتن سین مانده ام تا وقتیکه
رتن سین طلاق نمیدهد بسلطان رخواستن خلاف شریعت است لهذا رتن سین را نزد من فرستند
تا ازو اجازت گرفته نزد سلطان آیم و فرستادن سلطان رتن سین را در سواری پدماوت و برآمدن
سرداران جنگی از محفه‌ها و کارزار کردن مردمان راجه بلشکر بادشاهی و روانه شدن رتن سین در اجمیر و عاجز
کشتن سلطان و کشته شدن راجه در جنگ یکی از راجهای جوار و ستی شدن پدماوت با لاش
راجه در هندوستان نهایت اشتهار دارد در حدائق الاقالیم هست که سرانديب چند جا معدن زر
و سیم و الماس دارد و دورش هشتاد فرسنگ است و از انجاکه سرانديب بر خط استوا هست لهذا
هشت فصل آنجا میشود دو ربیع و دو خریف و دو زمستان و دو تابستان و اشجار و نباتات دو بار
میوه دهد **بیان جزائر ملاغه** که جزائر نکوبار میگویند خرد و کلان هفده جزائر در شرق و جنوب [illegible]
متصل یکدیگر هستند طالب اصفهانی که در بعضی این جزائر رفته بود حال آنها در کتاب خود می‌نویسد
صورت اهل این جزائر بمردم تلنگو و چین برابر است همه گندم رنگ و گوشت و دراز قد و قوی خلقت
و جسیم و کثیر النشاط میباشند و غیر از لنگوته باریکی رخت دیگر ندارند با وجود ضخامت بدن اعضای تناسل
ایشان بسیار خرد میشود چون بجهت شکار در آبادیهای ایشان عبور افتاد دختران و پسران شیرین
شمائل و حسین بسیار بنظر آمدند خانهای ایشان همه کاهی مدور میباشد خانه بزرگان دو سه طبقه میدارد
و سقف هر طبقه از بانس می‌باشد طبقه زیرین برای مرغ و قاز و گوسفند میسازند طبقه وسط
برای مردان و طبقه سوم برای زنان مذهب ایشان اسلام است زنان ایشان در پرده می‌باشند
با غیر هرگز تکلم نمی‌سازند چون آبادیهای این جزائر زیر استوا است لهذا دو ربیع و دو خریف و دو زمستان
و دو تابستان میشود انناس بسیار لطیف و لیمو بر چند اقسام و خوش مزه و قاز و مرغ و پان و فوفل
خوب میشود و نارجیل نهایت افراط دارد کلان و نازک بامغز میباشد از ملاحظه لطافت هوا و دلکشائی
فضا و انهار و باغات و خوبی زندگی و آزادی آنمردم دل بی‌اختیار بسکونت آن سرزمین می‌کشد

بیان جزائر متفرقه ایشیه دیگر کلان جزائر متفرقه ایشیه جزائر سماطره بورنیو منیلز سیلبز
ملکز که همه در بحر هند هستند از جمله هفت جزائر سماطره یکی جزیره متصل جزیره نامی ملاکه و دیگری جزیره
جاوه بسیار کلانست درین هر دو جزیره انگریز و ډچ حکومت میدارند اجناس گرم در انجا بسیار
پیدا میشود خصوصاً مرچ سیاه و تجارت کافور انجا خوب میشود زمین آن جزائر زرخیز است لیکن هوا ناموافق
و شهر سنگاپور در جزیره سنگاپور که شمال سماطره است انگریزان از عرصه قلیل آباد کرده اند چونکه مناسب
تجارت است لهذا آبادیش در ترقی است **بورنیو** یک جزیره کلانست مگر غیر معروف از خوف باشندگان
وحشی مزاج انجا کوئی تجارت نمی سازند انجا قسمی از بوزنه میشود که از قد آدم کلانست **منیلز** سه جزائر
اند در عمل بادشاه اسپین و منیلز نام شهریست کلان در یکی از ان جزائر واقع تنباکو انجا بافراط می شود
سیلبز کلان جزیره ایست و غیر مشهور در انجا اقسام درخت پیدا میشوند و بهر ملک از انجا می آرند
ملکز چند جزیره خرد هستند در عمل ډچ از انجمله امبوینه و باندا از پیدائشها زرنشل قرنفل و جوز بویا
که برای تجارت می برند بسیار نامدار شده اند **باب دوم در بیان فرنگ متضمن بر شانزده**
فصل فصل اول در بیان احوال فرنگ مشرق فرنگ ایشیه که بیانش گذشته غربیش بحر اوقیانوس
که پاره غربی سمندر است و جنوبش افریقه که بیانش می آید و شمال بحر ظلمات که پاره شمالی از سمندر است
چنانکه ازین نقشه فرنگ واضح میشود طول فرنگ از مشرق تا مغرب یکهزار و پانصد و چهل کروه است
و عرض از شمال تا جنوب یکهزار و دو صد کروه فرنگ از جمله حصه های عالم بسیار خرد است طلا و نقره و جواهر
کمتر پیدا میشود و نیز از شدت برودت اکثر اقسام نباتات نمی روید و آب و هوای انجا برای حاصلات ارضی
خوب نیست لیکن برای امزجه مردم انجا بسیار موافق و طاقت بخش و روح افزا است لهذا مردمان انجا
اکثر شجاع و طاقتور و چالاک و صاحب شعور و در صنعت و هنر ماهر میباشند ملکهای فرنگستان
از خرد و بزرگ شانزده اند و منقسم در چهار مرتبه در مرتبه اول **بریطین فرانس روس آسطریه**
پروشیه در مرتبه دوم **اندلس اسویڈن روم نیدرلند** در مرتبه سوم **پرتگال**
سویٹزرلنډ ډنمارک و بعض خطهای الیمان در مرتبه چهارم **ریاستهای ملک**
الیمان که تعهد الیمانی گویند و **ریاستهای اطالیه** و دو ملک دیگر یکی **پولنډ** که در عمل
بادشاه روس است دوم **ناروی** که در عمل شاه اسویڈن است اگر تنازع در میان ریاستهای

مرتبه اول واقع شود از صلاح و مشورت پنج سلطنت که در مرتبه اول هستند نفوس آنها بدو بجز پنج سلطنت اول دیگری
در معاملات ریاستهای دیگر دخل نمیتواند کرد و آن چهار ریاست که در مرتبه دوم اند حاکم اند بر ریاستهای دیگر و محکوم
ایشان اند ریاستهای درجه سوم آن قدر اختیار ندارند که با کسی جنگ نمایند لیکن چنان قوی و شجاع هستند که ریاستهای
اول و دوم وقت جنگ اعانت ایشان را غنیمت میشمارند ریاستهای درجه چهارمی چند اند دستگاه ندارند
خود را بالاستقلال دارند مگر از کمک سلطنتهای قوی ایمن با امان هستند پنجم ولایت است که اهل ریاستهای
خرد و بزرگ با خودها متفق و متحد میباشند و قوی بر ضعیف درازی نتواند کرد و اگرچه فرنگستان از احاطه سمندر
سیراب شده است لیکن دریاهایش از دریاهای ایشیه و امریکه در طول و عرض و عمق بسیار کم هستند
و از مشهورترین دریاهای فرنگ بحیره روم است که اهل فرنگ میدیطرانین گویند معنیش مابین الارض است
و خلیج ونیس و بحیره یونان که اهل فرنگ آرکیپیلاگو نامند معنیش مجموعه جزائر متفرقه است و بحیره اسود و بحیره
ابیض و بحیره آسف و بحیره مارموره هر چهار بحیره بواسطه آبناها با یکدیگر پیوسته اند و در شمال فرنگ خلیج
طسکنی و بحر بالطک و دریای ژرمن واقع زمین فرنگستان کوهستانی است مگر بلندی کوههایش از کوههای
امریکه و ایشیه بسیار کم است از آنجمله کوه آلپس است که شمال ایطلیه و جنوب سوطزرلند واقع و جبل البورنیه
جنوب اسپین و شمال فرانس فیما بین هردو واقع از همه کلانتر هستند و سه کوه آتش فشان دارد و
تمام جزائر کلان یوروپ در بحیره روم سیفالونیه و سارودینیه و کارسکه و سسلی و ایلند و مالطه و مایرقه و منارکه
و یناقسه جزیره اخیر در عمل شاه اسپین هستند و در بحر اوقیانوس آیسلند که در عمل پادشاه دنمارک است
از آنجا که بیان برطانیه بسیار است در فصل انتها کرده میشود لهذا بیان چهار ملک دیگر که در مرتبه اول اند در
اخیر کرده خواهد شد تا قرب ملکهای مرتبه اول باشد و ابتدا از ملکهای مرتبه دوم نموده شد باید دانست که تعیین
طول و عرض ملکهای فرنگ در کتب انگریزی کابیل است لیکن حکیم الهند و سیل فرنگ را که برابر کرده معتدل
باشد بکروهی تعبیر کرده زیرا که کروه متعارف هندیان است و حسب اختصار

فصل اول در بیان اسویدن

در عمل شاه اسویدن ناروی دیک خطه جنوبی لیپلند هم هست جانب شمال اسویدن ناروی و
جنوب آن بحیره بالتک و مشرق آن پروشیه و مغربش نیز ناروی از اسویدن ملکیت وسیع طولش
سه صد و پنجاه کروه و عرضش یکصد کروه در ایام سرما برودت بسیار میباشد و اکثر کوه برف پوشیده منجمد
میمانند تا هفت و هشت ماه و در بعض جاها نه ماه سرما باشد و بر فور آخر شدن موسم زمستان آن ملک سرسبز

میشود زمین ملک سویدن سنگی کوه و جنگل و جهیل بسیار دارد و در اسویدن بیست و سه خطه اند پنج در جانب شمال
آن و دوازده در جنوب و شش در وسط و نام دار السلطنت اسویدن **اِسطاک هولم** است دران شصت
و پنج هزار مردم هستند و اشیای اسویدن قابل تجارت نقره و مس و جست و آهن و رال و صمغ و پوستین و چرم
و چربی و شهد مردم اسویدن مضبوط و محنت کش با ادب و چالاک و صاحب جرأت هستند بادشاه
انجا پابند قانون است و پنجاه هزار سوار و پیاده نوکر میدارد و مردم آنجا مذهب عیسوی میدارند **در بیان**
ناروی ناروی ملکیست دراز و کم عرض و کوهستانی و شمال یورپ طولش چهار صد و پنجاه کروه عرضش
یکصد و بیست کروه مردم دران کم هستند تخمیناً ده لک خواهند بود ناروی سابق در عمل دنمارک بود اکنون
در عمل سویدن است نام دار الحکومتش برجن است اشیای ناروی قابل تجارت چوب و مس و آهن است
که در اکثر ملکهای یورپ از انجا میرود و مذهب باشندگان ناروی مسیحی است بعضی پیرو پوتر الیمانی و
در شمال ناروی در دسمبر ماتا دو ماه آفتاب غروب نمی شود پس دو ماه یکروز انجا است زیرا که از طلوع آفتاب
تا غروب آن یکروز محسوب میگردد و در جنوب آن درازترین روز با هجده ساعت میشود و مردم ناروی
مضبوط و صاحب جرأت و کشاده پیشانی میباشند **بیان لیپلند** خطه ایست در نهایت شمال واقع
و جانب شمالش ملکی دیگر نیست جانب شرقی آن در عمل روس و شمالی و جنوبی در عمل سویدن است ملک
لیپلند بسیار بارد است و زمینش ناقص کوه و جنگل و غدیر بسیار دارد و هر سال تا هشت ماه برف در انجا میماند
جنگلهای انجا درخت صنوبر بسیار است قسمی از آهو که آنرا رین دیر گویند فراوان است مردمان جنگلی
آهو را در کاڑی میکشند بر سطح برف بسیار میدوند و در یکروز قریب صد کروه طی میکنند و از نقصان آب
و هوای لیپلند قامت باشندگان انجا دو نیم دست میباشد و بد صورت و سیاه رنگ و شکسته زبان هستند
و زیاده از شصت هزار نیستند و آبادی متفرق دارند نام کلان شهرهایش الیه و طارنی است **فصل**
دوم در بیان ملک اسپینیه اسپینیه یک جزیره نمای کلان زرخیز است طولش صد و پنجاه کروه
عرضش دو صد و پنجاه کروه نام دار السلطنتش میادرد است دران یک لک و پنج هزار مردم باشند
و باشندگان اسپین یک کرور و پنج لک هستند و در وسط آن کوهستان است و نهرهایش کم آب
باشندگانش متکبر و کاهل و جاهل دیده و تجربه کار اند و صوبجاتیکه برلب دریای شور واقع اند آباد اند
و برای کار تجارت موافق و نسبت صوبجات وسط شهرها و دهات بسیار دارند هوای اسپین

در موسم گرما بسیار گرم شود و عادت باشندگان آنجاست که از شدت گرمی بعد تناول چاشت در نصف
روز میخوابند و کارها در شب میکنند و مردم آنجا از کاهلی اوقات بعسرت میگذرانند و ارذال جاهل میباشند
و اشراف نیز چندان رغبت علم نمیکنند و در اسپین شراب و میوه های هر قسم و شهد و پشم بسیار پیدا میشود
طرف جنوبی اسپین در حکومت شاه انگلند است و در اسپین حکومت بادشاهی است و از چند روز مردم
آنجا دربار عام تجویز کرده اند لیکن این امر عظیم هنوز بند و بست نشده و اهل اسپین تابع کلیسای روم
و متعصب ائمه و صاحب مذهب دیگر آنجا نمی تواند ماند و شاه اسپین هفتاد هزار سوار و پیاده نوکر دارد و در سابق
آن طرفها شور و دریا ملکها بسیار داشت حالا در عمل او نمانده **فصل سوم در بیان فرنگستان روم**
روم ملکیست وسیع طولش سه صد کروه و عرضش دو صد و پنجاه کروه و در عمل بادشاه فرنگستان
روم و ملک ایشیا است و در افریقه ملک مصر زیر حکومت میدارد و نیز چند جزائر در بحر یونان در عمل شاه روم
هستند در زمان سلف روم بسیار مشهور بود در تاریخ روم هست محاربه فارسیان با یونانیان و یورش
اسکندر و غلبه نمودن رومیان و بنیاد شهر قسطنطنیه و تسخیر اهل اسلام استنبول را و اهل فرنگ این را بجهت
روم ترکستان گویند که قبیله از ترک و تاتار از جنگ و جدال با هم تنگ شده در ملک روم آمده بران تسلط
گشت لهذا ترکستان مشهور گردید و آب هوای روم فرحت افزا و معتدل است لیکن گاه گاه در آنجا وبا
میشود که خلقی را هلاک مینماید و مردم روم خوش دیدار و مضبوط لیکن کاهل و جاهل هستند و در اکل
و شرب اعتدال را نگاه میدارند دار السلطنت روم قسطنطنیه است و سوای آن در روم بسیار شهر
آبادان هستند زیرا که از جور عمال رعایا از دیهات برآمده در شهرها آباد شدند اشیای روم قابل تجارت
ابریشم و پنبه و تماکو و روغن و صابون و قالین هست مذهب اهل روم محمدیست مگر گریک که فارسیان یونانی
گویند بت پرست و عیسوی مذهب اند سابق گریکان نهایت ذلیل و خوار از دست رومیان بودند
زیرا که یونانیان بت پرست اند و رومیان مذهب محمدی دارند لهذا از راه تعصب همه با گریکان
انواع ظلم و اقسام اهانت میساختند و از سی سال گریکان شجاعت و بهادری کرده خود را از اطاعت
اهل ترک رها کردند و حکم بادشاه روم قانون است بشرطیکه خلاف قرآن نباشد **فصل چهارم**
در بیان نذرلند مشرقی نذرلند الیمان غربی شمالی آن برطانیه جنوبش فرانس مشتمل بر دو ملک است
که سابق علیحده بودند یکی هالند دوم بلجم هالند ملک مختصر است جانب شمال بلجم واقع و نهایت آباد است

در چنین ملک خرد اینقدر کثرت مردم است که در جای دیگر نخواهد بود و زمین هالند که سطح سمندر پست واقع شده
لهذا بندهای در عرض نیم کروه در طول آنقدر که پرگنات و آبادی ساحل سمندر را محافظ باشند در ارتفاع سنگ
بسته اند و هر وقت در محافظت آن بندها می باشند تا استوار مانند آمد و رفت مردم و اجناس راه نالهای
آنجا است مثل پرالکه در ملکهای دیگر دران ملک شاه راهی هست و در هالند همیشه سردی میباشد مردم آنجا که
مشهور بهیچ هستند لباس و اشیای را بسیار صاف میدارند و درین امر بسیار کوشش مینمایند و آباد
و محنت کش هستند و جمله تجارت پیشه چنانکه مهاجنان هالند مشهور هستند و نام دار السلطنت هالند امستردام
است دران دو لک مردم هستند باشنده هالند زیاده از پنجاه و دو لک باشند و بادشاه آنجا اختیار
نمیدارد ملک ایشان منقسم است بهفت حصه مردم هر بخش هر سال امیری دانشمند برای ریاست خود مقرر
میکنند و این هفت امیر جمع شده در شهر دار السلطنت که امستردام است بمشورت یکدیگر کاروبار ملکی
میسازند و تا وقتیکه همه ایشان هر یک حکم متفق نمیشوند آن حکم جاری نمی شود و سوای آن هفت امیر سرداری است
که در مجلس هفت امیر می نشیند و دخل در کاروبار نمی کند سابق یکی از اجدادش این ملک را از تصرف
بادشاه اسپین برآورده و این هفت امیر را هر سال مردمان تغیر میکنند لیکن آن سردار که بادشاه هالند
است بدستور میماند و بادشاهی نیدرلند موروثی است اگر پسر نباشد دختر بر تخت نشیند **بلجیم** مشرق
و شمال فرانس واقع طولش هفتاد و پنج کروه عرضش پنجاه کروه آب هوا معتدل و چراگاه سرسبز میدارد
و غله آنجا بافراط پیدا میشود و نام دار الحکومتش برسلس است که دران هشتاد هزار مردم هستند باشندگان
بلجیم را بلجیان و فلمنگ می نامند اهل بلجیم در رنگ سازی شیشه و طراز جالدار کتانی و در بافیدن پارچهای باریک
مشهور هستند و تصویر بلجیم نامدار میباشد باشندگان مانند پیرو گاتولیق هستند و اهل بلجیم تابع کلیسای رومی
بادشاه نیدرلند دو سه جزیره در بحر هند در حکومت خود میدارد از آنجمله جاوه بسیار کلان است و دو
جزیره در هند الغربی در ساحل هندوستان و غرب افریقه کوتهای تجارت میدارد **در بیان**
ملک پرتگال پرتگال ملکیست کم عرض بر ساحل اقیانوس جانب غربی اسپین واقع طولش
یکصد و پنجاه کروه و عرضش فقط پنجاه کروه نام دار السلطنتش **لسبن** است باشندگان پرتگال قریب
چهل لک هستند آب هوایش بهتر و خوشگوار مگر مائل حرارت است و هوای غربی که از طرف دریا می آید گرمی را
فرو میکند و زمین پرتگال اکثر کوهستانی است میوهای و شراب آنجا هر قسم خوب میشود و اهل پرتگال

و سپاهی و عاقل و معامله دان اند در امور تجارت هشیار و شغل اهلش تابع کلیسای رومی و متعصب‌اند و پادشاهی
آنجا شخصی است و از چند سال پریشان است و پادشاه پرتگال چهل هزار سوار و پیاده نوکر میدارد و نظر
شور دریای ملک برازیل در حکومت خود میداشت لیکن اهل برازیل یک شهزاده پرتگال را برای سلطنت
آنجا اختیار کرده از شاه پرتگال بی تعلق گردیدند **فصل ششم در بیان سوئیطزرلند** ملکی است
خرد آب و هوایش نهایت سازگار طولش یکصد گروه عرضش پنجاه گروه شمال اطالیه واقع سابق بیارده
ضلع میداشت اکنون بیست و دو ضلع میدارد و ضلع مثل پرگنه میباشد و نام دارالحکومتش برن است
سابق در عمل پادشاه المان بود و اکنون حکام آنجا برای حریت تنگ متفق اند و سوئیطزرلند قابل سیر است
در بعض جا کوههای بلند واقع که از قلهای آنها چشمه دریای آب می افتد و در بعض مقام نافر سنگها زمین از
برف پوشیده میماند و اکثر جا آبادی و تاکستان است و اقسام غله پیدا میشود و آب و هوایش معتدل و خوشگوار است
مگر در زمستان برف بسیار می افتد و بر بعض کوه برف همیشه میماند و تمام عالم اهالی آنجا در وقت ندر زار سپاه است
و امرای آنجا سپاه را بکرایه میفرستند و بعد دو سال طلب میدارند عوض آن فوجی دیگر متعین می کنند و طریق
مردمان سپاه آنجاست که تنخواه معینه خود ماه بماه میگیرند اگر اندک توقف و خلاف شود بر فور از وی جدا می شوند
و در وفاداری و دلاوری چنان ثابت اند که اگر هر دو طرف مردم سوئیطزرلند باشند هنگام رزم مخالفانه مشغول شدند
و از یکدیگر زخمی شده بقتل میرسند اهل سوئیطزرلند ساده دل و شجاع و طالب علم میباشند و در خرج اعتدال
را نگاه میدارند و زنان آنجا باعصمت و عزت و انتظام خانه موصوف اند و باشنده سوئیطزرلند هفده لک
و پنجاه هزار اند و مسیحی مذهب و بعضی پیرو کلیسای رومی و بعضی تابع کالوین که پیشوای دین عیسوی و مخالف
طریق اکثر است **فصل هفتم در بیان ملک دنمارک** ملکی است خرد و بار و جانب شمال المان واقع
از شرق تا غرب از چهل و پنج گروه تا پانزده گروه و از جنوب تا شمال یکصد و پنجاه گروه میدانها بسیار دارد غله و ترکاری
آنجا بکثرت پیدا میشود لیکن سردی بسیار است ملک دنمارک عبارت از یک جزیره نما و شش جزائر است جزیره نما
در عمل پادشاه انگلند است باقی شش جزائر زیلند و فونن و لالند و فالستر و اپلند و فرو در عمل پادشاه
دنمارک است مردم دنمارک دلاور و صاحب جرأت میباشند کوپنهاگن که در جزیره زیلند واقع دارالسلطنت
دنمارک است و باشندگان دنمارک سیزده لک هستند و عیسوی مذهب پیرو لوتر و پادشاه دنمارک را اختیار
کلی است و سی هزار سوار و پیاده نوکر میدارد و آنطرف دریای شور گرینلند که در شمال امریکه شمالی است

در عمل پادشاه دنمارک است و دو سه جزایر از هند الغرب نیز در عمل اوست

فصل هشتم در بیان ملک جرمنی که المان گویند

طولش صد و سی و پنج کروه عرضش صد و هفتاد و پنج کروه و در وسط فرنگستان واقع و مشتمل بر هشت ریاست است که هر یکی برای محافظت ملک با یکدیگر متحد و متفق اند ازین جهت آنرا اتحاد المانی گویند ازین هشت ریاستها چهار پادشاه میدارند بواریه سکسونی هنوور ورطمبرگ و چهار پادشاه نمیدارند و تابع حاکمان خود هستند لونبک فرانکفورت برمن و همبرگ بواریه طرف جنوب المان واقع و اطالیه و سوئطزرلند ملحق است و نام دار السلطنت بواریه منویخ است و مثل منویخ شهری دیگر در المان نیست عمارات بلند دارد راهای وسیع دارد و در هر کوچه نالها جاری و برکناره دریای ایزر واقع باشندگان منویخ خیلی هستند و در ملک بواریه سی و پنج لک **سکسونی** در تواریخ فرنگستانی بسیار مشهور است و نام دار السلطنت درزدن است مردم آنجا شصت هزار هستند و باشندگان سکسونی دوازده لک **هنوور** شمال المان واقع نام دار السلطنت نیز هنوور است و دران پانزده هزار مردم اند و در هنوور سیزده لک **ورطمبرگ** جنوب المان واقع و از دیگر ملکهای المان خرد است باشنده آن چهارده لکها هستند و دار السلطنت آن بنام اشطط گارد مشهور است و دران بیست هزار مردم اند که با فلاسفه دیگر مشهور اند **بیدن** یک ضلع خرد است که مابین دریای رین و سرحد ورطمبرگ واقع و داخل در تعهد اتحاد المانی است دران شراب غله و میوه بافراط پیدا میشود ماهی و هیزم نیز بسیار و نام شهر کلانش کارلسروهه است و آب هوای المان معتدل و خوشگوار است لیکن مائل بسردی و در سرزمین المان غله بافراط پیدا میشود چراگاه آنجا سبز میباشد و باشندگان المان ساده دل و جوانمرد و متقی و صاحب علم میباشند و صفائی رنگ جسم و نور چهره بسیار دارند و یک کرور و بست و یک لک و بست و هفت هزار هستند و نهرهای مشهور المان دانوب رین و یتن و ایلب و ادر **فصل نهم در بیان ملک اطالیه** اطالیه ملک پاپ است که خلیفه پادشاهان دین عیسویست طولش سه صد و سی و پنج کروه عرضش یکصد و نود کروه است سابق دار السلطنت روم بود و اکنون دار الحکومت پاپ است آب و هوایش معتدل و خوشگوار است اقسام شراب و روغن چلپای و گندم و شالی و شهد و ابریشم و شکر و پنبه در آنجا خوب پیدا میشود نام دار السلطنت اطالیه روم است و نیز مسمی به کبری است و مردم اطالیه عاقل و مودب و بکدست و اکثر در لذات جسمانی مستغرق میباشند مصور و مطرب آنجا مشهور هستند و رسم آنجا است که زنان آنجا دو شوهر میسازند یکی شوهر اصلی که متکفل ضروریات او است و دوم شوهری که برای مشغله خاطر و حصول فرمایشها میسازند و اهل و عیال تعلق بشوهر اول دارد در اطالیه پادشاه ...

بریاست میدارند حال آن بنید متوفت و سیاهای در جنوه که درعمل پادشاه جزیره سارذینیه است و نیس و غیاره دی
در عمل پادشاه نمطریه چنانکه بیانش می آید و پایرماه مونه که نیز در شمال است و لکا و هیسرنو و مکنسکی و زدوم که
در وسط است و نابلس جزیره سفالیه که در جنوب واقع جمله در حکومت پاپاست که خلیفه دین عیسوی است باشند کلان
اطالیه یکیا کرور و شصت و چهار لک هستند و کوه آلپس شمال اطالیه و جنوب سونیطر زلند واقع و نام طلان در پایهای
اطالیه بود او طبر است سابق ازین پاپا مثل خلفای بغداد پادشاهان فرنگ را مثل پادشاهی میداد و باج و خراج
از برای قیام دین عیسوی از پادشاهان فرنگ میگرفت و سلاطین فرنگ وقت مردن با امید نجات اخروی قطاعی از
ممالک خود به پاپا میدادند لهذا بسیار ملک در تصرف پاپا آمده بود و پادریان که عبارت از فقها و متشرعان دین عیسوی
است در تمام فرنگ مشهور ساختند که پاپا نائب خدا است اگر شما پادشاهی را که خلاف مرضی پاپاست اطاعت کنید
از دعای پاپا در جهنم خواهید رفت لهذا اگر کدام پادشاه حکم پاپا قبول نمیکرد او را دوزخی معرفت پادریان در ملک او
مشهور میساختند ناچار پادشاه از خوف عاقبت و رسوائی خلق اطاعت پاپا میکرد و اگر نترسیده خلاف رضای پاپا
مینمود مردمان فرمان آن پادشاه نمی پذیرفتند و نیز پاپا حکم کرده بود که کسی سوای کتب فقه و مسائل دین عیسوی
کتاب حکمت و تواریخ مطالعه نکند و شخصی که خلاف حکم پاپا میکرد او را در آتش می انداختند غرض که مردم فرنگ مثل
شتران مهار بدست پاپا بودند و همه سلاطین فرنگ از دست پاپا در آزار تا آنکه در سنه یکهزار و پانصد و بست و هفت
عیسوی هنری هشتم پادشاه انگریز که در ستانت‌های ممتاز عصر خویش بود با امرای ملک خود گفت که پاپا در لباس
شرع غیر از حکم رانی خویش نمیخواهد اگر شما اتفاق کنید زمین و مالهای که آبا و اجداد شما سپرد پادریان کرده اند
از ایشان گرفته بشما دهم مردم بطمع حصول زمین و مال با پادشاه متفق گشته عهد بستند پادشاه ناگاه نام خلیفه
از خطبه افکند و حکم نمود که تا دیگر روز مردم شهر بر پادریان تاخت کرده مال و اسباب ایشان ضبط نمودند و
اگر جهارها انداختند و تصاویر عیسی و مریم را شکسته زر و جواهر کنده بسرکار پادشاه رسانیدند و اکثر پادریان که
متابعت حکم پادشاه نکرده در ادای اموال توقف نمودند کسان پادشاه خانه ایشان ضبط کرده مفلس وار
بر جهاز نشانیده نزد پاپا فرستادند بعد از ان پادشاه زمین و مال ضبطی پادریان سه حصه کرده یکی برای
خود و دیگری برای امرا و سپاهیان خویش گرفت و سومی به پادریان گذاشت و حکم نمود تا انجیل که اصلش در
زبان یونانی و توریت که در زبان عبری است در انگریزی ترجمه کردند از حسن تدبیر آن پادشاه رونق انگریز
روز افزون گشت هرگاه پاپا این قضایا شنید بی نهایت رنجید و بدست معتمدی از پادریان خود مکتوبی

لعنت نامه و نصیحت فرستاد پادشاه آن کاغذ را زیر پای خود مالید و معتمد را ذلیل ساخته بیرونش کرد پاپا فرستاد که پاپا از زمین
چون پاپا رسید خود دید و به دیگر پادشاهان فرنگ نامه نوشت که پادشاه انگریز کافر شده و از دین عیسوی برگشته است
همراه پاپا باشید و اعانت کنید و الا از ثمره افعال پادشاه انگریز آتش از آسمان خواهد بارید بعضی پادشاهان قبول کرده
با پاپا رفیق شده در دریا جهاز انداخته جنگ کردند و حریف میدان نشدند و دیگر پادشاهان فرنگ مثل ... که
ترقی سلطنت انگریز دیده و بلحاظ اینکه بموجب گفته پاپا آتش از آسمان نبارید همه از اطاعت پاپا برآمده پادریها
را از ملکهای خویش بدستور انگریز مفلس کرده براندند و آن پادشاهان نیز که فرنگ ... پاپا شده از پادشاه
انگریز رزم کرده بودند از ترقی انگریز و نباریدن آتش بی اعتقاد شده بتدریج ملکهای که اجداد ایشان به پاپا داده بودند
گرفته در تصرف خود آوردند اکنون کار پاپا غیر از تعویذ و نقوش نویسی و دعای از دیاد عمر و جاه چیزی دیگر نیست
به دستور سابق دخل در ملکهای فرنگ نمی تواند کرد لیکن در ملک اصلی خود که عبارت از روم قدیم است پادشاهی نیز
میکند و اکثر در لوازم احتشام و عیش صرف میسازد زیرا که برای لشکر کشی نمیکند **فصل دهم در بیان**
ملک پروشیه ملک پروشیه بر ساحل جنوبی بحیره بالطک واقع است طولش از شرق تا غرب یازده صد
و پنجاه کروه و تا صد کروه و عرضش از جنوب تا شمال دو صد کروه نام دار السلطنتش برلن و در سلطنت پروشیه
خطهای ایشان که بر ساحل دریای رین هستند داخل اند نهر پروشیه بسیار عمیق است دیگر نالها بسیار دارد
و از واقع شدن بر ساحل دریای بالطک برای ارباب تجارت بسیار مفید است اهل پروشیه در حرفت و صنعت
بسیار ترقی رسیده اند لیکن در علم زراعت ماهر نیستند لهذا از محاصل زمین بسیار مستفید نمیشوند مردمان پروشیه
مضبوط و دلاور میباشند و یک کرور و چهار لک هستند پادشاهی آنجا از خاندانی ... و اکثر اهل پروشیه
عیسوی مذهب اند و بعضی پروتستنت **فصل یازدهم در بیان ملک آسطریه** ملکیست بسیار وسیع
و زرخیز طولش سه صد و نود کروه عرضش دو صد و شصت کروه منقسم بچهار صوبه آسطریه خاص و بوهیمیه
و مازوویه و گالشیه آسطریه خاص شمال ایطلیه در روم واقع است و نام دار السلطنتش وینه است و
هنگری ملکی علیحده بود که در عمل پادشاه آسطریه آمده طولش دو صد و ده کروه و عرضش صد و پنجاه کروه
باشندگان هنگری جوانمرد و شجاع و محنت کش و متکبر و کینه ور میباشند و لمباردی در ملک ایطلیه بر خلیج
وینیس واقع است و گالشیه شمال هنگری است در ملک آسطریه باوجود وسعت و زرخیزی و معدن
و حاصلات از جهت اختلاف زبان و مذهب عدم انتظام بسیار است لهذا در

فرنگستان چنانکه باید مرتبه نمیدارد و سبب اینکه یورش عثمان همیشه بر ایران میباشد تعلیم و ترتیب باشند کار آسطریه
آنعده ناتمام است طلبای آنجا بطریق آبای خود تحصیل علوم کنند لهذا در ایشان ترقی هنر نایست و همه
عیسوی مذهب مائل علم موسیقی هستند از انها چند کس درین فن استاد کامل شدند و در حکومت پادشاه
آسطریه دو کرور و هشتاد لک مردم اند **فصل دوازدهم در بیان ملک روس** ملکیست
بسیار وسیع طولش هفت صد و پنجاه کروه عرضش پانصد کروه منقسم بچهار صوبه کلان اول روس دوم
پولند سوم فینلند چهارم پولند جمله سمت شمالی اشیه داخل روس است فینلند که مابین خلیجهای
تینیه واقع است سابق در عمل سویدن بود اکنون در عمل روس آمده جانب شمال روس بحر شمالی است شرق
و جنوبی دریای آرال و غربی روم و نام دار السلطنت روس پطرسبرگ است که بسیار کلان و بر کنار خلیج
فینلند واقع مردم قریب لک دران شهر هستند مکانات باشندگانش از تخته های چوب است و عمارت عالی
بسیار کم و کلانترین دریاهای روس ولگا است که آتل نیز گویند از یکهزار و پانصد کروه جاری شده در بحیره
خزر میریزد آب و هوای روس مختلف است بعض جا سردی با فراط است و بعض جا معتدل و در ملک روس
میدان و جنگل و دریا بسیار واقع در زمین خطهای شمالیش زراعت بسیار کم و در خطهای وسط
و جنوبیش زراعت خوب میشود و اشیای روس قابل تجارت پنبه و ابریشم و چرم و چربی و پشمینه و سن
و شهد و موم است و روسیان بسیار خوش مزاج و دلیر و خوش قد و صاف رنگ میباشند سابق جاهل
بودند اکنون در علم و ادب ترقی میدارند و در روس فرنگستانی سه کرور و شصت لک مردم هستند و در روس
اشیه پنجاه لک پادشاه روس اختیار کلی دارد و فوجش زیاده از ده لک در شمار است و در وقت جنگ
آنقدر فوج از توران و قلماق و گرجی و تاتار جمع شود که در حساب نیاید و سوای آن جهازها نیز دارد و مذهب
روسیان عیسویست و بطریق یونانی و کلیسائی نیز هستند **بیان پولند** ملکیست پهنا طولش سه صد
کروه و عرضش نیز سه صد کروه بجانب شمال و شرقی پولند با حد روس پیوسته است و جنوبی با ترکستان
و آسطریه و غربی با حد پروشیه و المان اتصال دارد و پولند میدان و جهیل بسیار و چراگاه خوش
دارد و آب و هوایش معتدل است نام دار الحکومتش وارزا است اجناس پولند قابل تجارت چرم و سن
و پنبه و شهد و موم و نمک که زمین را کنده بر می آرند و باشندگان پولند خوبصورت و خوش قد و مضبوط
و زحمت کش و جری میباشند لیکن زر دوست و از همسران غرور بسیار دارند و بر مردم زیردست

تعلیم میدهند در شمار بیست و هشت ملک هستند از انجمله بیست و سه ایک متابع مذهب رومی کلیسائی و پنج ملک پیرو لوتر
الحال تابع شده در عمل روس است و سابق بوده اند منقسم بچهارده ضلع بود و در هر ضلع امیری خود را از
و پادشاهی بوده اند در خاندانی خاص نبود چه هر گاه پادشاه آنجا وفات می یافت پادشاهان فرنگ
سوای پسر کلان دیگر شاهزادگان را میفرستادند امرای آنجا یکی را تجویز کرده بر تخت می نشانیدند
و دیگر شاهزادگان مراجعت بدیار خویش میکردند و سپاه آنجا یک لک و هفتاد هزار پیاده و سوار بود

فصل سیزدهم در بیان ملک فرانس

فرانس مملکتی وسیع و بسیار آباد در سمت جنوب انگلند و غربی المانیا و شرقی انگلند واقع و سکنائش دو کرور و نود و چهار لک هستند
طولش دو صد و هشتاد کروه و عرضش دو صد و پنجاه کروه و آب و هوایش فرحت افزا و معتدل است
و زمینش جید و زرخیز شراب انجا بسیار لطیف و پارچه ابریشمی نهایت نفیس نام دار السلطنت
فرانس پاریس است که در کثرت آبادی بر اکثر شهرهای فرنگ ترجیحانی دارد مردان فرانس حسین تر از انگلش
و رفتار ایشان خوشتر و رخت ایشان چسپان تر و زیبا تر از رخت انگلش اکثر حلقه طلائی زیبا در گوش
میدارند و زنان فرانس اگرچه کشیده قامت و کرد اندام تر از انگلش هستند لیکن مطلقا حسن و خوبی
زنان انگلش نمیدارند و جلد گو و تیز رو و شدید الصوت و حاضر جواب اند کلان دریاهای فرانس لوئر و
سین و رون هستند و نالها نیز ساخته اند که برای آمد و رفت کشتیها کنده شده و اهل فرانس در بهادری
و شجاعت مشتهر و بسیار لاف زن و مائل حرفت و صنعت رقص و تماشا می باشند و اکثر مسیحی مذهب اند
و بعضی بر طریق رومی کلیسائی هستند سابق پادشاه فرانس اختیار مطلق میداشت لیکن از عرصه قلیل
بطور انگلند دیوان خاص و دیوان عام حسب خواستن رعایا مقرر شده قوانین عدالت ایشان بسیار
مفصل و درست میباشند و غیر آن دیگر ممالک و جزائر در تحت حکومت فرانس اند از انجمله تاز بنگو
و گادلوپ که در غرب الهند است و پانڈیچری که در هندوستان قریب مندراس بر ساحل
بحر هند واقع است و جزیره بوربون که در بحر هند است اهل فرانس بغایت شیرین زبان و همواره
متواضع میباشند و در جواب مخاطب لفظ بلی و نه را یا لفظی که مرادف صاحب است استعمال
مینمایند بلکه آنرا جزو لفظ نه و آری دانند و نشان دادن راه بغریب و دلالت او بر ضروریات بدل انجام
میکنند و آنرا موجب رضای حق میدانند و با ایشان مطلب با تکرار و تفصیل تو ان گفت طالب اصفهانی

گویند که با فرانسیس از اختلاف منزل و طعام مخاطبات سخت کردم نرنجیدند و بخندان روئی و بشاشتی جواب آن میدادند و جبین نخوت بر من بود بیان کرده تسلی دادند وکثیر النشاط و دیر ملول اند و بسیار زحمت کش میباشند زیرا که در کوی بازی و امثال آن آنقدر محنت و تحمل گرمی و سردی و تاب آفتاب از ایشان دیده شد که غیر ایشان در وقت ضرورت هم تواند کرد برخلاف انگلش که از صفات مذکوره نهایت بعید هستند چنانکه در بیان فضائل و رذائل صواب فی الجمله خواهد شد لیکن فرانسیس مبادرت بر کارهای بی آلات و بعد ساختن آلات ادوات مینمایند و از تکرار حرف مندرج میشوند و در پی چاره و تدبیر نمی آیند در میان فرانسیس و انگلند بحری از دریای شور واقع است نسبت فرانسیس با انگلند مثل نسبت توران با ایرانست و از سلف بیان بادشاه انگلند و بادشاه فرانس جدل می آید

فصل چهاردهم در بیان ایرلند

ایرلند جزیره ایست متصل جانب غربی انگلند طولش دو صد و هشتاد میل عرضش یکصد و شصت میل منقسم بچهار صوبه شرقی لینستر منقسم بیازده ضلع صوبه شمالی آلستر منقسم بنه ضلع صوبه غربی کناط منقسم بشش ضلع صوبه جنوبی منستر منقسم به پنج ضلع آب و هوای آن خوشگوار زمینش زرخیز بندرهایش برای ارباب تجارت بسیار مفید سابق بادشاه علیحده میداشت اکنون در تحت بادشاه انگلند است دار الحکومت آن شهر ڈبلن است که بر لب شور دریا واقع آنجا نائب بادشاه انگلند میباشد محیطش دوازده میل است خانها بعضی از سنگ تراشیده که بغیر آهک یکی بر دیگری چیده اند و اکثر از خشت که طرف بیرون خطهای باریک از آهک و خشت نمودار است اندرون سفید کاری و تذهیب کرده اند و اکثر چهار طبقه در جبه می بینی برای خوردن طعام و حاضری بالاخانه اول برای نشیمن زنان و مجلس شب و دوم برای رخت خواب صاحبان خانه سوم که سقفش از تختهای سنگ نازک یک وجب در طول و نیم در عرض میباشد مثل کهپریل میسازند برای نشیمن چاکران زن و مرد و نهادن غله بعض است سواد ڈبلن بسیار مسطح و باصفا و دلکشاست و باغات موزون که اکابر شهر در موسم تابستان آنجا بسر میبرند و هر روز برای اکتساب هوا می آیند آنجا بسیار است و در وسط ڈبلن رود خانها بزرگ غلطان میگذرد و دو پل از سنگ مرمر ساخته اند و اکثر مردم آیرلند که آیرش گویند مقلدین زمان ملک کاتلی یعنی پیروان ملت پوپ اند و قلیلی بر طریقه انگلش که خارجی و فیلسوفی گفته میشوند و از بی اعتنائی انگلش در تعصب اسکاط برکنار اند و بصفت جلادت و تهور و کثرت خرج و جهانی وکشاده دلی

برای انگلنڈ و اسکاٹ تفوق میدارند اگرچه در متانت و رزانت عقل چون انگلش نیستند لیکن در ذکا
و غور و فهمی زیاده از ایشان زبان آیرش اگرچه بحسن سلیقه زبان انگلش و آن وا داد حسن چشم و موی
سر نمیرسند و نیز چون زبان اسکاٹ در حسن قامت و تردانداهی نمی باشند لیکن عموماً چهره ایشان
حسین و سفید رنگ تر از آن هر دو است و گرمی اخلاق و جمع و خرج ... با سن آیرلنڈ قابل
تجارت پارچهای سن است که از جهت آیرلنڈ بسیار نامی ... م و چربی و گوشت نمکین
قلار شهرهای آیرلنڈ ڈبلن بلفاسٹ و اترڈ و لیمرک

فصل یاز... در بیان انگلنڈ که جزیره انگریزیست

متصل جانب شمال لبنن ولایتی است اسکاٹ لنڈ که انهار و جبال بسیار میدارد و مشهور
انگلنڈ انست که در تواریخ قدما بسیار نامدار است منقسم سی و سه ضلع طولش دو صد و هفتاد میل عرضش
یکصد و سی میل سابق پادشاه آنجا علیحده بود اکنون در عمل پادشاه انگلنڈ است نام کلان ترین
شهرها اڈنبرگ است باشندگانش بیست لک هستند پرهیزگار و دیانت دار می باشند و اسکاٹ لنڈ
منقسم بدو ناحیه شمالی که فراز گویند و جنوبی که نشیب نامند و هر سه ولایت انگلنڈ و اسکاٹ و آیرلنڈ
را برطانیه گویند طول انگلنڈ سه صد و شصت میل و عرضش دو صد و سی میل و یک میل برابر
نصف کروه است منقسم چهل ضلع ضلع غربی انگلنڈ ویلز است طولش یکصد و چهل میل عرضش
پنجاه میل منقسم بدوازده ضلع که جمله پنجاه و دو ضلع باشند مداخلش هفت کرور و هفتاد و پنج لک
و برای مصارف خاص پادشاه یک کرور و بیست لک باقی برای حفاظت ملک و اجرای قواعد سلطنت
ضلعهای جنوبی انگلنڈ بسیار زرخیز است در انگلنڈ بارش تمام سال میشود و هر روز دو سه گهری
میبارد لهذا هوا خرم و زمین سبز میماند و در زمستان برف می افتد و اسپ قوی هیکل پیدا
می شود در انگلنڈ هر جا که شهر است سه شهر متصل یکدیگر است و با وجود پیدایش گاوان قلیل را
از اسپان نماید نام دار السلطنت انگلنڈ لنڈن است که جنوب انگلنڈ بر ساحل دریای ٹامس
در ضلع مڈلسکز واقع عرض دریای مذکور برابر گنگ است ابیات شهر دیگر نام دار شاهی است

که بلدان جهان از وی مباهی است + یکی باشد دوم شکرانی تجار + که مرکز هست دولت را اداره
سوم خوانی بره روزی ده خاک + کز و بره خورد ذره بر افلاک + بهر سه نام لنڈن برگمارند +

فزون از نسبت وجاهت دور دیدند انهار مشهوره انگلند یکی تامس دوم سورن سوم هامبر چهارم مرسی ششم ترنت و چند جزایر متصله گرد ونیت برطانیه که باشندگانش کم از یک لک هستند در عمل پادشاه انگلند است و بعضی ملکها از شش حصه های عالم در حکومت اوست در ایشیه مثل هندوستان و ملاکه و جزیره سیلان و دیگر جزایر بحر هند و در افریقه کیپ گدن هُب و لک سیرالیون و جزیره سنت هلنه ... ماسکر و قلعه گینی در امریکه شمالی کاناده و لبراذر و نوبرنسوک و نواسکوشیه و نوفونیدلند و جزیره ... هند الغرب و در یوروپ قلعه جبل طارق که بر کنار اسپین واقع و جزیره مالطه که در بحیره روم ... و جزیره هِلِیگولند در اسطرلاشیه جزیره نو هالند و نیوزیلند و دیگر جزایر که تفصیل هر یکی در محل خود ها خواهد آمد باشندگان انگلند متین و معتمد و شکیبا هموار اکل و شرب میباشند و یک کرور و سیزده لک هستند و باشندگان اسکات بست لک و آیرلند شصت و هشت لک مردم جزایر متصله انگلند یک لک و مردم لشکر پادشاهی و جهازات جنگ و تجارت سه لک پس همگی مردم برطانیه دو کرور و پنج لک هستند **ذکر نرخ اشیای ضروری انگلند** اجناسیکه ارزانی آن بر ذمه وزرا لازم است در حال اعتدال بدین منوال است نان خمیری دو سیری بیک روپیه و ده گوشت بیک روپیه و سیر شراب جو که مستعمل بجای آب است نیم سیر به دو آنه در انگلند بسیار قحط میباشد و غذای دهاقین و غربا موقوف بر آلو است که قسمی از ترکاری است لهذا در سالی که آلو تلف میشود دهاقین و غربا بسیار تکلیف میکشند اکثر کشتکار انگلند گندم و جو و ... است **بیان هات هوس** هات بمعنی میوه هوس بمعنی خانه یعنی میوه خانه که میوه و جمله سبزیها خاصه گرم سیر دران پیدا میکنند و میوه سرد سیر نیز دران بهتر و بیشتر از وقت حاصل میشود خانه چون کهپریل یک رخه سازند که طرف پشت آن دیوار پخته و سه طرف دیوار چوب و شیشه دارد و سقف نیز از شیشه و چوب بند است و زیر زمین آن سردابه است که از گلخن و دود کش معبر تپش است آن آتش زمین را گرم کند و تاب آفتاب هم باعانت شیشها دو چند افتد و چون برف و ژاله و هوا بسیار سرد نیست دریچهای آنرا واکرده هوا بقدر ضرور دران گذارند و الا بند دارند بنابران آنخانه از کثرت برد محفوظ ماند و هوای گرم سیر پیدا کند و میوه گرم سیر که دران کاشته اند بار آید **ذکر فضائل و رذائل انگلش** که طالب اصفهانی در سیر طالبی بالتفصیل نوشته است بعضی از ان

با جهال نقل کرده میشود ذکر فضایل یکی از آن کثرت آبرو و عزت نفس است بخلاف اهل چین که با وجود
کثرت ... اطفال بمجرد طعن بحیرمستی بی تامل از سر جان بر میخیزند دوم صفت قدرشناسی کمالی
اندک که باعث آبرو و اعتبار قوم گشته بخلاف دیگران که با وجود اثبات کمال بخیال باطل اینکه مثل
این دیگران نیز هستند تعظیمش نمی سازند لهذا بی قدری اهل هنر گشته قلت آمدی قوم پیدا می شود
سوم خوف ایشان از شکستن قانون و استاده ماندن ... تا این خصلت در قومی
باشد هرگز از مرتبه خود نازل نشوند چهارم رغبت عقلای ایشان ... اید عام و تنفر از مضرت عام
که باعث آبادی ملک است پنجم میل ایشان باستخراج آلات که موجب سهولیت کارها باشد در زمان
توقف من شخصی از گرانی زغال اختراع دیگدانی کرد که اگر پارچه کاغذی در جوف آن سوزانند گرمی
آنقدر ماند که گوشت دیگ پخته شود ششم متانت مزاج و مغزداری ایشان هفتم کثرت دعوت و
نپسندیدن تنها خوری **بیت** خورده همان به که به تنها خورند ٭ خاک بران خورده که تنها خورند ٭
هشتم کثرت اقبال ایشان طرز جدید را بر کهنه که باعث انتفاع اهل حرفه باشد **بیان رذایل**
انگلش یکی عدم اعتقاد ملت و معاد و میل ایشان بطرف فلسفه دوم غرور ایشان از ملاحظه قوت
و موافقت بخت از یکصد سال سوم کثرت آرام طلبی در روز و شب ایشان منقسم است بدو قسم یکی وقت
کار و کسب معاش دوم وقت فراغ و صحبت زنان در وقت اول سائل زخجالت اینکه اگر وقت شغل
او را از شغل خود صرف کند قلت در معاش او خواهد شد و در ثانی از شرم اینکه وقت بازی و اختلاط اهل صحبت
است اظهار مدعا نمی تواند اگر منفعل نشده اظهار نماید اطناب نتواند کرد اگر مطلقا منفعل نشود او را از
انسانیت دور دانسته مرتبه دیگر در خانه راه نخواهند داد چهارم زودرنجی و نازکی طبع و عدم برداشت
سخن مخالف مزاج حکیم الهند گوید البته این صفت بسیار زشت است زیرا که در موافقت نیز بعضی اوقات
نوبت سخنهای گران میرسد و هر کسی که این صفت دارد او را با دوستان نیز دشمنی شود و دیگر دشمن
او باشند پنجم خودغرضی و قابوگری برای اندک نفع خود اگرچه ضرر بسیار بدیگری رسد **حکایت**
گویند که چون لارد هیستنگز گورنر شد راسخ ... خواست که در جزویات ملک دخل نماید وزرای پارلیمنت لارد ...
گورنر بنگاله اجازت خواسته اطلاع کرد عهده نوشت که اگرچه موافق مصلحت وقت است لیکن مخالف
عهد کمپنی است لارد هیستنگز در جواب نوشت که اگر در خودغرضی کمپنی خفائی باشد سخن شما بر صواب است

و هرگاه که بر خلاف نظر ... است که گفتن از قابوی وقت خطاست شستلم گریختن دختران ایشان با یاران
و جفت شدن زنان با شوهران قبل از مزاوجت نزد حکیم الهند است که این طریق را طالب اصفهانی از راه
تعصب زشت ثابت کرده و الا مقتضای عقل همین است که میان هر مرد و زن که الفت نهایت شود
نکاح باید کرد چنانکه در فرنگ است بخلاف دیگر ولایات که نکاح بی موافقت مرد و زن می‌نمایند هفتم
رسوم خود را بی عیب ... اگرچه خلاف آن بوده باشد **حکایت** شخصی از رفقای
جهاز بازار خوابیدن مرا برهنه ... مرد و فراغ برهنه خوابیدن خود بمن خاطرنشان می‌نمود گفتم آرام
بنابر عادت در هر دو یکسانست لیکن فراغ در طریق من است نه در شما زیرا که دامن از جهت ... فارغ
می‌باشد و دل شما از تشویش تقصیر کندن و پوشیدن علاوه بر آن اگر ضرورت فرار شود من توانم گریخت و شما
چگونه توانید گریخت گفت برهنه خواهم گریخت گفتم شرم است برهنه گریختن گفت اگر حسب اتفاق
کشف پرده من شود چرا موجب شرم و تشویش من باشد این سخن او محض برای رد جواب من بود و قاعده
کلیه انگلش است که از نطق باز نمی‌آیند اگرچه خلاف حق باشد هشتم کثرت صرف اوقات ایشان بر رخت
پوشیدن و موی آراستن و حجامت و غیرها شاعری گوید ترک باطل گیر بیدل ورنه اسباب معاش
آنچه ما درکار داریم اکثرش درکار نیست **بیان زنان انگلش** زنان انگلش در چسپانی لباس
و راستی قامت و صفای رنگ و شیرینی کلام و حسن شکل و خوبی چشم و لب و سادگی مزاج و شوخی طبع
و نازکی ادا و شیرینی حرکات و لطافت موی سر و باریکی کمر سرآمد حسینان جهان و یکتای خوبان زمان
هستند طالب اصفهانی که در لندن رفته بود اکثر اوقات با زنان حسین گرامی خاندان عالی مرتبه صحبت
داشته غزلهای شعر حسن ایشان در کتاب خود نوشته هر کسی را که اتفاق مطالعه کتاب طالب اصفهانی
خواهد افتاد البته از غزلها و دیگر واقعات که دران کتاب مرقوم است بسیار محظوظ خواهد شد **ذکر**
نوعی از تصویر که گرگیتور خوانند در انگلند تصاویر مضحک بر معانی که بزبان انگلش گرگیتور
معنی آنش نماینده افعال هر کس باشد بسیار می‌کشند و در دکانها و راهها برای فروختن و تماشا می‌زنند
این کار برای اظهار عیوب و تخویف وزرای پادشاهی موضوع است از انجمله سه قطعه تصویر دیدم
که کلیات افعال و ترقی و آخر کار هر سه فرقه انگلش و اسکات و آیرش واضح کند و در هر یکی ازان
سه قطعه اگرچه بست تصویر است لیکن صورت یک شخص باشد که از تبدیل جاها و حالات بر اوضاع

دیگر گفته اند از انجمله مرد اسکات وقتیکه ملک خود را گذاشته برای ترقی اراده لندن میکند بسیار خوار و
خراب حالا است چون در اسکات لندن سرش بسیار است لهذا در راه بستونهای امیال یافته درخت انگیه
برسد پشت خود را میخارد و برای دوست وصول خطوط مرسوم از یک قریه بدیگر قریه می برد بعد چند ترقی
دیگر در لندن رسیده خانسامان کسی میشود و از غایت خدمتکاری و رضاجوئی محل اعتماد گشته زری
حاصل کند پس بیمان نزد صاحب خود را قرض سود دهی داده متمول میشود بعد از ان چند درجه دیگر ترقی
کرده نزد میوه زنی مالدار از انگلش رسیده آنقدر خوش آمد او کند که او را بنکاح آورده نام و نشان
پیدا کند پس برای ادبوانه وری مستوفیان و اهل دفاتر افتاده در دل ایشان جا کند و بسبب قابلیتی که
خاصه اسکات است مهارت کامل در امور ملک بهم رسانیده بعد طی چند مدارج دیگر بر کرسی وزارت
پادشاه انگلند نشیند و وزیر مستقل آن ملک شود دیگر آنکه بعد چند ترقی در سپاه پادشاه انگلند
چاکر شده از شجاعت و تهور خود طی چند مراتب سرداری نموده بمرتبه جنرلی رسد و در مجلس شراب
تیز و تلخ بکسی گفته قرار بجنگ پستول که نوعی از جنگ است دهد و آخر کار بگوله پستول کشته شود
و صورت فرقه انگلش را گاو نر می گفتند و جان بول خوانند یعنی چنانکه گاو نر بسیار میخورد و زواید و فضول
می اندازد ایشان نیز همت بر اکل و شرب مصروف میدارند و فضول بسیار سازند و هر کسیکه منع از اکل
کند او را شاخ میزنند و رفتار ایشان مثل گاو نر درشت بی خم و چم است دو طریق دیگر نیز برای
اظهار عیوب نیز رواج است یکی اخبار که احوال هر کسی طبع نموده مشهور سازند دوم نقلی که در ادای نای
بازی و تماشا نقل افعال هر شخص مینمایند و کسی قدرت منع ازین طریق خواه راست باشد خواه دروغ
نمیدارد **ذکر طریق پادشاهی برطانیه** پادشاهی انگریز تعلق به سه جزو دارد تا هر سه جزو
برامری متفق نمیشوند آن امر جاری نمیشود **جزو اول** پادشاه است که اختیار در جمله امور دارد
حتی که گنهکار کشتنی را از قتل باز تواند داشت زیرا که وزیر عدالت فتوای قتل در نظر پادشاه میگذراند
اگر پادشاه خواهد معاف کند والا نه ان امضای حکم قصاصات که اکثر نیست مینماید **جزو دوم** مجلس
امیر است که دیوان خاص گویند از انجمله ۹ وزیر معظم هستند **نخستین** وزیر خزانه که تحصیل مال از افراد
پارلمنت که مجلس رعایا است و بیانش می آید و خرج آن بمصارف متعلقه بعهده اوست دوم در پارلمنت
بوکالت پادشاه می نشیند و کسی را بلقب خدمت و کسی را بلقب خطاب و کسی را بلقب منصب

بکسی العطای خدمت و کسی را العطای مال شریک رای خود میکنند چون اجرای امور در پارلمنت
مشروط بر کثرت قائلان بر ما نعانست بدین حیله خود را از شر مدعیان خود یعنی وزیران امیدوار
منصب از افراد پارلمنت که متوسل بوزیر امیدوار منصب اند محافظت مینماید چون پادشاه و امرا
بغیر فتوای پارلمنت اقدام کاری نمی سازند بر احکام پادشاهی نیز که مخالف رای او باشد از بهانه
عدم رضای پارلمنت غلبه نماید و عزل و نصب امرا نیز بدین بهانه تواند حکیم الهند در حقیقت پادشاه
مستقل وزیر پارلمنت است **دوم** وزیر که سوال جواب ایلچیان و امور خارج انگلند از ملکهای فرنگ
باو تعلق دارد درجه این وزیر کمتر از وزیر خزانه و بزرگتر از دیگرانست و پنج وزیر دیگر هر روز بخدمت
پادشاه حاضر شده عرض امور متعلقه خود مینمایند و احکام بدستخط رسانیده نقشه کارها که آینده
بمشورت پادشاه درست کرده بوزیر خزانه میدهند که در مجلس پارلمنت برده بعد مطارحه رخصت
حاصل نماید و دیگر وزیر عدالت و وزیر شریعت اگرچه در ظاهر مرتبه زیاده از دیگر وزرا امیدوارند لیکن
در امور ملکی دخل نمیدهند **طریق استرضای دیوان خاص** وقتیکه کار عمده و کلان
در پیش آید همه امیران در دربار خود جمع شوند و درباب نیکی و بدی کار مذکور بایکدیگر مباحثه می کنند
و هرچه در دل هر کس می آید میگوید و یک امیر برای این کار مقرر است که با هر یک امیر می پرسد
که تو ازین کار راضی هستی یا نه اگر راضی است میگوید که راضی هستم و اگر راضی نیست میگوید که
راضی نیستم و امیر پرسنده نام هر یک امیر جدا جدا در کتابی با جواب می نویسد و چون از پرسیدن
و نوشتن فارغ شد آن کتاب را می بیند اگر نامهای امیران راضی شده زیاده از امرای ناراضی شده
در کتاب می یابد انکار در آن مجلس حکم اجرا دارد پس پنج امیر معظم برای این کار مقرر اند که
بحضور پادشاه رفته عرض میدارند که برای اجرای فلان کار مجلس امیران راضی گشت **جزو**
سوم که اختیار کلی در امور پادشاهی میدارد پارلمنت است که بفارسی عمدة الرعایا و مجلس
رعایا گویند **مجلس عمدة الرعایا** که انگلش پارلمنت گویند عبارت است از ششصد
و پنجاه و هشت وکلای متین عقل صاحب تدبیر که رعایای هر پرگنه و شهر برطانیه یکبار در هر هفت سال
از طرف خود برای نشستن درین مجلس و نگاهداشتن آبروی سلطنت تجویز میکنند بدین تفصیل از انگلند
چهار صد و هفتاد و نه وکیل و از ویلز بیست و چهار و از اسکاتلند چهل و پنج و از آیرلند یکصد وکیل

وطریق صلاح پرسیدن و رضا گرفتن در مجلس عمدة الرعایا بر همان نهج است که در مجلس امیران معظم
مذکور شد بالجمله وکلای مذکور هفت ماه در پارلمنت هوس که مکانی وسیع الفضا است مجتمع شده
نقشهٔ خرج سال که بواسطهٔ وزرا درست شده می بینند اگر پسند عقل است بر همان وضع والا بعد
اصلاح مساوی بهر گردن رعایا می اندازند صلح و جنگ و جمله کارهای جدید موقوف بر پسند و صلاح
همین فرقه است هرچه در خاطر پادشاه و امرا و سائر عقلای انگلش طریق آبادی ملک و نکوئی کار باشند
رسد از پارلمنت ظاهر نمایند اگر پارلمنت پسند کرد زر اخراجات آن بر ذمهٔ خود میگیرد بعد ازان اختیار
پادشاه و امرا دران کار است و بواسطهٔ ایشان تمام شود در خرج اگر فضولی باشد در سال واجب آینده
مجرا کنند وقتیکه کارهای عمده در پیش نیست در ارزانی ترجیح اشیا و قانونهای جزوی که موجب
فواید عام است سخن گویند جمله قوانین ریاست ملک و لشکر و تجارت و عدالت ساختهٔ پارلمنت
است حتی که حدود گناهکاران نیز ساختهٔ پارلمنت است و تعلق بشریعت ندارد و مجلس
پارلمنت با وزیری تعلق دارد که او را وزیر اعظم و وزیر خزانه گویند و ذکرش گذشت **ذکر**
دایرکتران کمپنی کمپنی جماعتی کثیر از تجار ساکنان انگلند هستند که در آغاز کار هر یکی قدری
زر خود در اختیار چند کس از قوم خود برای تجارت هند داده از پادشاه انگریز فرمان گرفتند که سوای
ما دیگر انگریز تجارت هندوستان نکند و برای حصول همین فرمان چند لک روپیه سالانه پادشاه
انگریز را میدهند و نیز اجازت یافتند که در هندوستان هر جا که توانند قلعجات سازند و سپاه برای
حفاظت نگاه دارند و هر قدر که ملک هند از جنگ و صلح بدست آید موافق آن خراج بخزانهٔ پادشاهی
رسانند پس در غنائم فتوحات و محاصل ملک هند نیز که باتفاق رو داده همه شریک شدند چون
بعضی از شرکا حصهٔ خود بدیگری میفروشند و برخی بی گذاشتن وارث می میرند و از سائر
تصاریف زمان تغیر و تبدیل راه ضیاع کمپنی اگر رو میدهد و جماعت نو بروی کار می آید اما
در حال آن چند کس مختار کار که ڈرکتران عبارت از ایشان و عدد آنها بست و چهار است آنقدر
تغیر یکبارگی رو میدهد و از بست و چهار عدد کم نمی شود و مدت عمر آن کار بر ڈرکتری پایدار ماند و بی
وقوع
واتیبات قصوری عظیم عزل نگردد بعد مرگ و تنحی شخصی از جماعت کمپنی بشورای دیگران قرار می یابد
بنابرین کمپنی یعنی جماعت را بجز یافتن حصهٔ منفعت که بعض وقت قبل سالیانه پیشکش

پادشاه بعذر کثرت اخراجات هند موقوف میشود و مشورت تعین ڈایرکٹر مدخلی در کار نیست بلکه اکثری
از انها آنقدر فرومایه اند که بملاقات نواب خویش یعنی ڈایرکٹران رسیدن نمی یابند از جمله این بست
و چهار یکی را چیرمین یعنی کرسی نشین گویند این چیرمین مدت یکسال رئیس بست و سه دیگر و
مدار کارها تا آخر کار سال بذمه اوست دیگران را بجز مشورت دادن دخلی نه آغاز سال دوم منصب
چیرمینی بمشورت بست و چهار بر دیگری قرار می یابد بیشتری ازین بست و چهار بسبب عدم
قابلیت تمام عمر تا آن منصب نرسیده اند و بعضی بسبب کثرت لیاقت شش هفت دفعه بر آن
کار پرداخته و یکدو کس چنان هستند که تا چهار پنج سال متواتر آن کار بر ایشان قرار یافته با مجلس
حاضرین بست و چهار هر روز غیر یکشنبه در انڈیه هوس که عمارتی عالیشانانه مخصوص اجلاس
ڈایرکٹران و دفاتر ایشان و محافظت اموال تجارت در شهر لندن ساخته شده و دایره دیوار بیرونی
آن بقدر یک میل است جمع آیند و در سر انجام حوائج نائبان خویش یعنی گورنران هند غور
و در کارهای ایشان رای زده امری قرار دهند و ز دیگران امر بحضور لارڈی که از طرف پادشاه
بر ایشان حاکم است ظاهر کرده اجازت اجرای آن خواهند اگر او مصفا کرد آن امر جاری می شود
والا موقوف ماند چون ڈایرکٹران همه از جنس تجار و رعایای انگلنڈ اند وقع و عظمت ایشان
در نظر آن لارڈ که از امرای پادشاهی است نیست بنابرین مدار کارهای هند همه بر دست اوست
و این امر بعد چند سال بعد وضوح مفاسد نائبان کمپنی در هند بغرض نفسانی و خوف بدنام
کردن ایشان قوم انگلش را در ولایات اطراف بتجویز دیوان عام و حکم پادشاه معین شده
معهذا نائبان کمپنی بقوت اهل کاری و بهانه عدم فرصت در طلب رخصت بر کارهای مخالف
پسند پارلمنٹ اقدام می نمایند چون خبر در لندن میرسد انکار بلیغ می کنند و شوری در آن امر
کرده گاهی رد میکنند

باب چهارم در بیان افریقه متضمن هشت فصل

فصل اول در بیان افریقه افریقه از کلان حصه های عالم است شمالی افریقه
یوروپ و شرقی ایشیه غربی اقیانوس و جنوبی بحر هند و افریقه از شرق تا غرب دو هزار
و یکصد کروه است و از جنوب تا شمال دو هزار و پنجاه کروه و اکثر مواضع افریقه قریب با زیر
استوا است از نجهت آنقدر گرمی باشد که برداشت نتوان کرد زمین سواحل و اطراف نهرها

سیه حاصل زرخیز است و میوه های آنجا بهتر است خوب لذیذ پیدا میشود با نباتات عجیب و غریب
و در افریقه چند صحراهای کلانست که آب مطلق ندارد و در ریگستان با فراط است اگر هوای تند وزد قافلها
در ریگ پنهان شوند از انجمله طول یک صحرا دو هزار و چهار صد و پنجاه میل است و عرض چهار صد میل
باشندگان افریقه حبشی و بت پرست اند و با مردمان متصل بحیرهٔ روم و بحیرهٔ قلزم اصلا مناسبتی
ندارند اغلب باشندگان هر دو بحیره مردم عرب فارس و شام هستند که در انجا آمده آباد شده اند بزمان
دریاهای افریقه یکی نیل است که در شمال افریقه واقع و از جبال قمر بر آمده و تا دو هزار میل در نوبه و مصر
جاری شده در بحیرهٔ روم پیوسته است و از سیلانی و طغیانی نیل در اراضی نشیب کشتکاری خوب
میشود دیگر نیگر که در وسط افریقه جاری است و باقی دریا های افریقه سنگال و آرنج و گامبیه
و زئیر و اعظم جبال اطلس و جبل اقیانوس است که آنرا حامل الارض میگویند سلسلهٔ این کوه محاذی
بحیرهٔ روم واقع است دیگر جبل قمر که سلسلهٔ آن از بحر اقیانوس تا خلیج عرب موازی است و در نهایت
مغرب افریقه کیپ ورد یعنی سر سبز واقع و جنوب کیپ گد هوپ یعنی خوب امید و شرقش کیپ گاردافل
و این هر سه کیپ در افریقه بسیار اشتهار دارند و اجناس افریقه قابل تجارت طلا و صمغ و فیل دندان
و چرمها و غلام و کنیز جانب شمال افریقه بربر که متصل بحیرهٔ قلزم است و مصر و نوبه و ابسنیه و جنوب
آن کیپ امید و مغربش ساحل گینیه و در وسط و شرق و غرب مسکن حبشیان است که فرقهای
ایشان جدا جدا هستند از انجمله بعضی مثل حیوان مطلق اند از تادیب و تعلیم اصلا بهره ندارند و بعضی کم
و بیش طریق حکومت و پیشها میدانند و از نبودن خلیج و دریا که قابل آمد و رفت و باعث آشنائی
منفرد شده حال وسط افریقه دریافت نشد بعض مسافران زحمت کش برای انکشاف حال در افریقه
رفته بودند مگر از مخالفت آب و هوای گرم انجا و یا از دست مردم وحشی صفت آنملک زنده برنگشتند
لهذا از ایشان حال آنجا معلوم نشدی و جانب شرقی و غربی و جنوبی از سواحل افریقه در عمل بادشاه
انگلند و پرتگیز است و جابجا کوتهیهای تجارت میدارند کما یوضح فی النقشة الافریقیه

فصل دوم در بیان یمن

ولایتی است در غایت نزاهت در جنوب عرب واقع بلقیس زنی از بادشاهان
یمن بود که از نهایت حسن و جمال او را حضرت سلیمان ع بادشاه سیستان در نکاح خود آوردند و کلانترین
شهرهای یمن صنعا است که بسبب لطافت آب و هوا و کثرت آبادی و نزاهت کوه و صحرا مستثنی

از جمیع شهرهای یمن است زیر خط استوا واقع شده لهذا در سالی آنجا دو ربیع و دو خریف و دو زمستان
و دو تابستان میشود و اشجار و نباتات در سالی دو بار میوه و گل میدهد مخابند رسیت . یمن که ازان
خوب تر پادشاهی بندری نیست همادران نام زلابتی است از زمین زرخیز و آباد ازان عقیق و زراج و تیغ یمن
بسیار مشهور است هجر بلده است از مضافات یمن در میان عمان و عدن دران ناحیه نسناس
بسیار است و آن جانوریست مثل نصف بدن انسان در طول که یکدست و یک پا و یک چشم دارد
و دست او بر سینه بود و بزبان تازی تکلم کند او را صید کرده میخورند از شخصی نقل است که گفت غلام من
از صحرای هجر نسناسی زنده آورد چون مرا دید گریست و گفت بخدا که مار الغریاد رس بغلام گفتم که او را
بگذار غلام گفت بکلام او فریفته شو قبول نکردم او را رها کردم آن یک پا از پیش من چون باد گریخت

فصل سوم در بیان ملک بربر

بربر ملکی است وسیع شمال افریقه بر جنوب بحیره روم
واقع و سوای ملک مصر تمام حاشیه غربی شمالی افریقه در بربر داخل است و ملک مصر محیط حاشیه شرقی
شمالی افریقه است و در زمانه قدیم بربر دار الحکومه سلطنت مستقل بعد ازان بربر یکی صوبجات تابع روم
شده بعد مغلوب شدن فرقه واندال وحشی صفت که دید اکنون در حکومت مسلمان است و بربر شش
صوبه کلان دارد اول **مراکو** طولش دو صد و پنجاه کروه عرضش دو صد و چهل کروه نام دار السلطنتش
نیز مراکو است پادشاه و مردم آنجا مسلمان هستند دوم **فاس** طولش دو صد کروه عرضش یکصد
و پنجاه کروه بنام دار السلطنت خود مشهور پادشاه و مردم آنجا نیز مسلمان هستند سوم **تونس**
طولش یکصد و ده کروه عرضش هشتاد و پنج کروه دار السلطنتش نیز تونس نام دارد پادشاه و مردم
آنجا مسلمان چهارم **تریپولی** که در فارسی طرابلس گویند طولش سه صد و پنجاه کروه عرضش یکصد
و بست کروه بنام دار السلطنت مشهور پادشاه و مردم آنجا مسلمان پنجم **بارکه** طولش دو صد کروه
عرضش یکصد و پنجاه کروه دار السلطنتش تولی میتا شهریست بزرگ پادشاه و مردم آنجا مسلمان ششم
الجزیرس طولش دو صد و چهل کروه عرضش یکصد و پنجاه کروه پایه تخت نیز الجزیرس نام دارد
پادشاه و مردم آنجا مسلمان باشند هر شش صوبه بربر مشترک الحدود و باهم متصل هستند لیکن
پادشاه هر صوبه جدا است و حکومت پادشاهان صوبجات بربر بر یک طریق است یعنی پادشاه تسلط
کلی دارد و حکمش بمنزله قانون است و اهل بربر بنهایت غضبناک و قوی هیکل و در انتها بالا و جاهل

جری باعتماد دستگیرها می‌باشند علی الخصوص باشندگان الجزیرس بسیار ظالم‌اند و کشتیها طیار ساخته
بر جهازات عیسویان تاخت برده مردان فرنگ را گرفتار می‌سازند بعضی را خواجه سرا کرده بداخل
محلات شاهی نمایند و از بعضی محرمها تاقه گیرند و تا موتشان بیچاره‌ها را میگذارند بارها سلاطین فرنگ
از چنین حرکات ناشایسته آزرده آمده پادشاه الجزیرس را فهمانیده‌اند تا باشندگان الجزیرس
از این تعدی باز آیند لیکن مردم الجزیرس تا یکی دو سال از این حرکت باز مانده باز بهمین شیوه قدیم را
اختیار کردند اجناس بربر قابل تجارت صمغ و بادام و صابر و نمک است اهل بربر مذهب محمدی
میدارند و یک کرور و نود لک هستند **فصل چهارم در بیان ملک مصر** طولش سیصد
کروه عرضش یکصد و بیست و پنج کروه شمال و جنوب دریای نیل آبادان و گرد دشت جبال واقع
و ملک مصر این مشهور است که در زمان پیشین آنرا مبدای علوم و هنرها میدانستند شهر قدیم و عمارات
و تصویر و پیکرهای مصر که تا حال باقی است بیننده از مشاهده صفای و اندازه آنها متحیر می‌شود و مصر
منقسم است در سه حصه کلان یکی را مصر علیا دوم را مصر سفلی سوم را مصر اوسط گویند مصر علیا بطرف
جنوب واقع و مصر سفلی بطرف شمال و اوسط در میان هر دو کلان شهرهای مصر قاهره اسکندریه و رشید
و دمیاط هوای مصر بسیار گرم است و ناگوار و زمینش بسیار زرخیز زیرا که طغیانی نیل هر سال
باعث سیرابی و سبزی آن ملک میگردد و باران در مصر نمی‌بارد و اگر در سالی بارد قحط افتد زیرا که
حبوبات از تری زمین که از طغیانی نیل میشود رطوبت حاصل کرده و اگر باران بر وافتد رطوبت
دو چند شود و حبوب فاسد گردد و اجناس مصر قابل تجارت برنج و قهوه و غلام و کنیز در کتب قدماست
که درخت بلسان فقط در موضعی از مصر میشود و اکنون ناپید است و از ثقات مسموع شد که در جای‌گاه
از مضافات بنگاله مردم کوهی روغن بلسان در نی کرده برای فروخت می‌آرند و گویند که روغن
بلسان است شاید آن درخت در آن نواح پیدا میشود و در مصر اکثر مسلمان هستند و بعضی عیسوی
مذهب که پیشه تجارت میدارند و از طرف پادشاه روم حاکمی در مصر میماند آنرا پاشا گویند و
[illegible] اکثر کاهل و جاهل و چرکین و کاذب و از تمام صفات انسانی دور هستند و زنان مصر در
خوش اندامی و راستی قامت و خوبی چشم و ابرو و حسن شکل سرآمد نسوان روزگار می‌باشند
و دنیای مصر اول عهد فراعنه دوم تسلط بخت نصر سوم غلبه فارسیان چهارم شیوع حکمت

یونانیان پنجم دست برد ... میان ششم فتح مسلمانان

فصل پنجم در بیان ملک نوبه و حبشه

وگینیه که حبش عبارت از آنهاست نوبه ... مصر و ... حبشه واقع
هوایش در غایت گرمی است آنجا طلا بسیار از خاک حاصل میشود ... دارالملکش ... بود و اکنون
سنار است اهل نوبه چند فرقه اند و دین عیسوی دارند میان ایشان جنگ می باشد ملک
بسیار بد و خراب است و باشندگان سنگدل و دغاباز مثل حیوانات هستند

بیان ملک حبشیه

حبشیه ملکی است کلان و قدیم متصل بحیره قلزم جنوب ملک نوبه واقع نام دارالسلطنتش گندر است
باشندگان آنجا دین عیسوی را قبول کرده بودند مگر بالفعل از احکام انجیل دور افتاده اند و اهل حبشیه
جاهل و ... و وحشی هستند در میان ایشان دستور مکرر شده است که بروز دعوت با یکدیگر گوشت
خام میخورند و در سفر بوقت شدت جوع گوشت جانور زنده میخورند بر زخم مرهم نهاده جانور مجروح
را میدوانند و میان ایشان در شکار مصروف می باشند زیرا که درندها در آن ملک بسیار عجیب و غریب است
و زبان اهل حبشیه مخلوط بعربی است بادشاهی آنجا شخصی است مگر از اختلاف شریعت سرکش بسیار

بیان ملک گینیه

گینیه ملکی است غربی افریقه ساحل بحر اوقیانوس جاییکه بحر مذکور طرف
غربی میل کرده واقع است طولش هفتصد کروه عرضش یکصد و سی کروه و مردم آنجا بت پرست اند
این ملک از برده فروشی بسیار مشهور است برای باز داشتن باشندگان این ملک را ازین کسب حرام
و نیز برای تعلیم و تربیت ایشان انگریزان و اهل امریکه در گینیه دو شهر آباد کرده اند نام شهر انگریزی
سیرالیون و نام شهر امریکه لیبیریه است

فصل ششم در بیان ملک گفاریه

گفاریه ملکی است
بهارش بی انتهاست طولش سه صد و نود کروه عرضش سه صد و سی کروه آنجا ملوک الطوایف است
حکام و مردم آنجا بت پرست هستند سابق در تصرف هلند نیز بود و اکنون در عمل انگریز است و در آبادی
و زراعت و لطافت آب و هوا بر تمام ملکهای افریقه ترجیح میدارند دارالحکومت گفاریه کیپ امید است
که راس المبارک نیز گویند و کیپ در ملکها بسیار اند و کیپ امید در انتهای جنوب افریقه واقع است
آنرا قوم ... که باشندگان پرتگال اند آباد کرده بودند اکنون در عمل شاه انگلند است در تاریخ
مرقوم است که این کیپ را ازین جهت کیپ امید گویند که سابق بادشاه پرتگال جهازی جانب افریقه
بجهت شغلهای بسیار هر گاه که جهاز نزد کیپ رسید آب و هوای آنجا وافر بود لهذا امید و مان ...

عرصه عجب بسیار پریشان بودند از طغیانی آب و شدت هوا دیده جهاز برگردانیدند هر گاه که جهاز دور تر
از آنجا حرکت کند [illegible] در جائی که آب با فر بود بنظر آمد کپتان جهاز هر چند خواست که روی جهاز برگردانیده
جانب کیپ [illegible] و لیکن مردمان همراهی او قبول نکردند ناچار ناامید شده جانب پرتگال روان شد
و نام آن کیپ ناامید نهاده [illegible] پادشاه پرتگال رسید حال پریشانیها و بنظر آمدن کیپ مفصل
بیان کرد پادشاه [illegible] کپتان مردمان [illegible] خیریت و بدست آمدن راه کیپ خوش گشته نام
این کیپ را کیپ امید نهاد تا حال بهمین نام اشتهار دارد و عمده کلان شهر کیپ امید کیپ تون است شنیده شد
آن بیست هزار اند [illegible] روز انگریزان در شمال کیپ تون شهری جدید آباد کرده اند آب و هوای
آن بسیار موافق است مگر زمینش از نبودن دریا و نهر زرخیز نیست [illegible] آنجا [illegible] میشود و نباتات
عجیب و غریب بسیار طالب [illegible] که در سنه یکهزار و دو صد و سیزده هجری در کیپ [illegible] بود
حال آنجا در [illegible] طالبی می نویسد بیان خوبی بهار کیپ بوته گلاب بسیار [illegible] میشود [illegible] موزون
میشود [illegible] بسیار بزرگ [illegible] نرگس چند [illegible] بنظر در آمد یکی قسم مشهور که [illegible] گویند دوم بجای
زرد هم سفید سوم بجای سفید هم زرد چهارم [illegible] سرخ عنابی پنجم کاسه اش بنفش که [illegible] شد
بوته نرگس و هر گلی آنقدر بالیده میشود که در بعضی صد شاخ و بیشتر بر آید و بر هر شاخ گل [illegible]
میباشد نوعی از گل در آنجا دیده که اصل آن چون نرگس پیاز است و برگ شبیه برگ آن و از ساق
گل بر آرد و ساده و هزاره و چند رنگ می باشد لیکن در بو و لطافت و حسن و جمال بسیار عمده تر و بهتر
از نرگس و بغایت مطبوع و دلپذیر است انگلش آنرا [illegible] خوانند در همه فرنگ عزت و قیمت دارد
نوعی از گل که ایشان مرادف لاله خوانند ساده و هزاره و چند رنگ دیگر سرخ و بنفش و گلابی
و زرد و سفید و نیم رنگ و سبز رنگ و بعضی بالوان [illegible] دیگر گلی بسیار نازک شبیه [illegible]
بسیار ملائم تر از آن دیده شد که قابل تعریف است و حال آنکه گیاهی است که در صحاری آن ملک
خودرو و بوفور پیدا میشود و بنفشه نیز بسیار خوب [illegible] درختی موزون در جنگل آن ملک بنظر رسید
که بسبب [illegible] قامت و غرابت خلقت در بستانها نشانند برگ آن شبیه برگ [illegible] تیره
[illegible] هر دو طرف برگ چون اطلس سفید و مخمل است و وقتیکه پرتو آفتاب بر آن افتد
تمام [illegible] با شاخ و برگ [illegible] نوع از شبنم و نقره ناب معلوم میشود و از عجایب اهل فرنگ [illegible]

مسلو بشری یعنی درخت البقره گویند بالجمله شرح قوت نباتی این سرزمین زیاده از حوصلهٔ این مختصر
است نه گرماش گرم و نه سرماش سرد بهر گوشه اش توده ریحان و ورد در بهار چشمه ها که از درز شکافهای
کوه آب آن تراوش کند جاریست در عمر خود بهتر از آن آب بخوردن نیامده گویند در تابستان سرد و هم
از زمستان میشود گوشت آن ملک از گاو و گوسفند دنبه دار بسیار لطیف [illegible] گوسفند دیده شد که از گرانی
غلاوه زیر دنبه داشتند اکثر شصت سیر گوشت دارد از غایت چربی در [illegible] گوشت آنجا روغن کم اندازند
و انواع ماهی بسیار خوش مزه میشود از اقسام میوه امرود کلابی بسیار بالیده و به و سیب و کشمش [illegible]
و انار آبدار بمزه و شیرینی کوتله سلهت و بادام و گردوی تازه و انگور که از [illegible] نگاه داشته بودند
بخوردن آمد میگفتند که در تابستان خربزه و تربوز و هر میوه گرم سیر و سردسیر میشود انگور قسم اعلی
آنقدر وفور دارد که [illegible] از زراعت در مزرعه یا کارند و شراب آن را بتمام فرنگ برند چند فرسخی [illegible]
موضعی است موسوم به کسطنطیه انگور آنجا بسیار شیرین و شراب آن قوی تر و شیرین تر از شرابها
میباشد در تمام فرنگ نامدار و قیمتی است سبزیها چند قسم کلم و زردک و شلغم بسیار بالیده و [illegible]
آن برغبت خورده شود بخوردن آمده لیکن گندم و برنج خوب نیست و مسکه تازه باشکال تمام بدست بزرگان
می آید و نرخ اشیا بسیار گرانست چنانچه تخم مرغ هشت عدد بیکروپیه و نان یک سیری بیک روپیه چهار عدد
و گوشت فی روپیه دو نیم سیر و شتر مرغ درین نواح بسیار دیده شد **فصل هشتم در بیان**
ملکهای غیر مشهور افریقه بلاد الجرید طولش یکهزار و دو صد و پنجاه کروه و عرضش یکصد
و بست و پنج کروه پای تخت آن ملک شهر داراست و پادشاه و مردم آنملک همه بت پرست هستند
ملک زاره طولش یکهزار و دو صد کروه و عرضش سه صد و سی کروه پای تختش تگسی است
پادشاه و مردم آنجا بت پرست اند **ملک نیگر** که ملک سودان گویند جنوب زاره واقع طولش
یکهزار و یکصد کروه عرضش چهار صد و بست کروه پای تختش دنگه نام دارد پادشاه و مردم آنجا
بت پرستند **زنگبار** طولش هفتصد کروه عرضش یکصد و هفتاد کروه نام پای تختش [illegible] است
پادشاه و مردم آنجا بت پرست اند **ملک منوماتیا** شمال و مشرق کفاریه واقع است طولش
و هشتاد کروه عرضش سه صد و سی کروه و نام پای تختش نیز منوماتیا است پادشاه و مردم [illegible]
اند و مردم آنجا [illegible] خوشان [illegible] که پادشاه نیز [illegible] **ملک منومگی** طولش

وپنجاه کروه عرضش سه صد و سی کروه پادشاه و مردم آنجا بت پرست اند ملک سفله طولش دو صد
و پنجاه کروه و عرضش یک صد و پنجاه کروه بت بنام پایه تخت خود مشهور پادشاه و مردم آنجا بت پرستند
ملک طرابلس طولش سه صد کروه عرضش یکصد و هفتاد کروه اکثر جا ریگستان است
و کمتر آباد پادشاه و مردم آنجا بت پرست اند دیگر اسمای کلان ملکهای افریقه اینست سنگال فزان
آناگا تمبکتو زنگبار انگولا ناطال ابن بنگوله سابیه موزمبیق ڈہومی ادل اجان دارفور
یعنی نماند که از نبودن دریای قابل سفر و مخالفت آب و هوا و حائل شدن ریگستان های
طویل و عریض و بی آب حال اکثر جای افریقه چنان که باید دریافت نشد **فصل هفتم**
در بیان جزائر افریقه کلان جزائر افریقه مدگاسکر و ماریشس و بوربون که در
بحر هند واقع است و مدیره و کَری یعنی جزائر خالدات و ازورس و سینٹ هلینه مدگاسکر
بسیار کلان و زرخیز است شرقی افریقه واقع و از گرمی هوا باشندگان آنجا سیاه فام
باشند در سابق جاهل مطلق بودند مگر بانهماک ترغیب و تعلیم پادریان انگریز پادشاه آنجا در
تربیت و تعلیم رعایا بسیار سعی مینماید و پادشاه آنجا دین محمدی دارد **جزیره ماریشس**
و بوربون بسیار زرخیز و آبادان و کلان تجارت گاه اند جزیره موریشس در عمل انگریز است
و بوربون در حکومت فرانس **جزیره کَری** هفت جزائر است آنرا جزائر خالدات میگویند
در بحر اوقیانوس غربی واقع در عمل پادشاه اسپین دران جزائر غله و شراب و میوه جات
بافراط پیدا میشود و قسمی از بلبل اینجاست که بسیار مشهور و بنهایت خوش آواز است و در جزیره
شریف از جمله هفت جزائر کوهی آتش فشان آنقدر بلند است که از فاصله هشتاد کروه بنظر
می آید **جزائر ازورس** در شمار نه هستند و در عمل پرتگیز زمین آنها بسیار حاصل خیز و هوا
خوشگوار و جزیره **مدیره** در عمل پرتگیز است و هوا خوشگوار دارد و شراب آنجا نامدار است
باطراف عالم میبرند **سینٹ هلینه** اگرچه خرد است و دورش فقط بست و پنج کروه لیکن بسیار
... جهازات کلکته و لندن بوقت آمد و رفت درهمین جزیره لنگر میکنند و بوناپارت
شاهی فرانس و روس و جرمن و اکثر ملکهای فرنگ گرفته بود انگریزان او را شکستها داده
بدین جزیره محبوس کرده بودند میوه ها دران جزیره خوب پیدا میشود و دیگر ماکولات از شهر فرنگ

می آرند باب چهارم در بیان اسطرالیشیه متضمن بر دو فصل **فصل اول**
در احوال اسطرالیشیه اسطرالیشیه عبارتست از یازده جزائر کلان که در اراضی جنوب و مشرق
اشیه واقع اند از انجمله **نیو هالند** است که از همه جزائر یازده کلانتر بلکه جمیع جزائر دنیا وسیع و کلانتر
است لهذا آنرا اهل جغرافیا بر سوم نیز گفته اند و جزیره **نیو گینی** بجانب **شمال** و **نیو زیلند**
طرف غرب نیو هالند واقع اند واین دو جزائر نیز بسیار کلان هستند باشندگان جزائر اسطرالیشیه وحشی صفت
و [illegible] مردم خوار اند واز وحشی مزاجی حال ایشان دریافت نشده زیرا که مثل وحشیان از مردم بیگانه
گریزان میباشند ناخدایانی که قریب بمساکن و اماکن ایشان لنگر کرده بودند بعد تحقیق و تلاش ظاهر
شد که این مردم زیاده از بست هزار نیستند و حال انتظام و سیاست ایشان تا حال معلوم نشده
انگریزان در نیو هالند چند شهرها آباد کرده اند و محبوسان جرم سنگین را دران شهرها میفرستند و از
ایشان مشقتهای صفائی صحرا و آبادی زراعت میگیرند در نیو هالند از ترقی آبادی و [illegible] ایشان محاصل
اکثر اهل حرفه و تجارت انگلیسیه نیز در انجا رفته آباد می شوند زمین اسطرالیا بسیار زرخیز است و آب و هوا معتدل
و خوشگوار و با آب و هوای انگلند مشابهت میدارد واز اشیاء انسان و مواشی مثل انگلند پیدا میشوند
وکیفیت خاص اسطرالیشیه آنست که در آنجا جانوران درنده و موذی پیدا نمی شود و اقسام جانور
که در اقالیم دیگر نیستند در آنجا هست از انجمله جانوریست که اهل اسطرالیشیه نامش کنگرو گویند
صورت مثل گلهری دارد و قدش از قد آدمی زیاده و بالای شکمش انبانی از پوست میباشد که بچهایش
وقت خوف گریخته در میان انبان پنهان می شوند و جانوری دیگر است که چهار پا دارد و دهنش مثل
روی بط می باشد حکیم الهند گوید که در کتب قدما نوشته است که در بحر هند بعض جزائر اند که باشندگان
انجا شکل اسپ دارند واز مردم میگریزند احتمال که عبارت از جانور قسم اول است و نیز مرقوم است که در
بعض جزائر قومی اند که چهار پا و پر میدارند گاهی بدریا میروند گاهی بچهار پا و گاهی می پرند شاید که عبارت
از جانور قسم دوم است حکیم الهند تقریبا حیوانات و اشتهای غریب الخلقت را که در کتب عجائب المخلوقات
مذکور [illegible] بسیار اشتهار و نزد علمای اسلامی هند و فارس نهایت اعتبار دارد می نویسد ببعضی
ظاهری بر قدرت صانع مطلق اطلاعی حاصل نمایند و نزد حکمای الهی تمام جهان جامع اکثر صنائع بدیع
حقیقی است واز جمله مخلوقات کلامی برتر است واگرچه نسبت ذوات [illegible] بغرو ترین درجه اتحاد اهل

راهی دارد که متصل ذات خالق شود **فصل دوم در بیان امم عجیبه** **منها امة** در نهایت
شمال و مشرق که آنرا یاجوج و ماجوج گویند شمار ایشان از حد بیرونست بالای ایشان برابر نصف
قامت مردان بود و انیاب دارند و شکل با سباع مانند سابق در ملکهای مردمان آمدی و ظلم و خرابی بسیار
کردی اسکندر ذو القرنین سدی بنا کرد و ایشان را از آمدن باز داشت **منها امة** در نهایت مشرق
و ایشان را گوش چون پیل باشد یک گوش را فرش سازند و بران بخسپند و دیگری را لحاف سازند
چنانکه نظامی بیان این گروه در اسکندرنامه کرده است **منها امة** نزد سد اسکندر و مسکن ایشان
در کوه است قد هر یکی از ایشان پنج شبر بود و روی ایشان عریض بود و جلد ایشان سیاه و بران سیاهی
نقط سفید و زرد و خوی ایشان بسباع ماند و از مردم متوحش باشند و در انجا درخت بسیار بود و بر درخت
روند تا از عدو ایمن باشند حکیم الهند گوید اغلب که باشند کان لیاقط هستند که ذکرش در فرهنگ سکندر نشست
منها امة در جزیره زانج که در بحر چین اقصای بلاد هند است و نهایت زرخیز و لقب ملک آنجا
مهراج میباشد و باشندگان آنجا بشکل انسان هستند و کلام ایشان از نهایت سرعت فهم نتوان کرد
و ماکول و مشروب ایشان مثل ماکول و مشروب آدمی است و لون ایشان سپید و سیاه و سبز بود و
ایشان را اجناح بود و بدان می پرند و گاهی بدو پا میروند و گاهی بچهار پا و آنجا نوعی است از طوطی که سبز
و سرخ و سفید و زرد میباشد و هر چه میشنود باز گرداند و مرغی دیگر است که آنرا حواری گویند زرد منقار
و سیاه بال و سفید شکم و سرخ پا و فصیح تر از طوطی است و درخت کافور آنجا بسیار باشد حکیم الهند گوید
که جزیره زانج در کتب قدما بسیار نام دارد و اکثر احوالش نوشته است لهذا در حقیقت کدام جزیره باشد
منها امة در جزیره قصر که در بحر هند است درین جزیره قصری است سپید که از دور ظاهر می شود
اصحاب الکهف چون آنرا ببینند شاد شوند زیرا که دلیل سلامت بود در اخبار ذو القرنین است
که درین جزیره رسید آنجا قومی دید تن ایشان همچو تن آدمی و سر ایشان همچو سر سگان و قصری
دید چون نور ساطع از بلور صاف تر آن قوم از انجا بیرون می آمدند درین جزیره درختهای بسیار باشد
میوه خورند اگر حیوانی یابند آنرا نیز خورند و ایشان را سنگسار میگویند **منها امة** است
ت ادمی باشند و صورت ایشان در غایت خوبی باشد در بدن ایشان استخوان نبود و چون
بر زمین میروند و ایشان را دوال پای گویند اگر کسی را ببینند پیش او آمده بر گردنش نشینند و تا

برگردن او جهند و پایهای برگردن او نهند و اگر کسی خواهد که از گردن خود مینداز د روی او را مسخر شوند
و فخر با یکدیگر کنند چنانکه آدمی با دابه منها امة سرهای ایشان سر مردم است و ابدان ایشان ابدان
حیات منها امة در جزیرهٔ جاوه که در بحر هند است بالون اشقر و ابدان ایشان را اسر نبود و روی
و دهن و چشم ایشان بر سینه بود حکیم الهند گوید که در بحر هند است در عمل انکریزست این قوم آنجا هستند
و انکریزان جابه را جاوه گویند چنانکه بالدیب را مالدیو و جزیرهٔ جاوه بسیار کلان است و اجناس گرم
آنجا بسیار پیدا شود خصوصاً فلفل سیاه و کبابه و اکثر حالش در ابتدای وصاف که در بیان حال
قبلاقان که بر چین دست یافت نوشته است منها امة اخری روی ایشان چون روی انسان نشست
و بدن ایشان چون بدن کشف و سری دراز دارند منها امة که ایشان را نسناس می گویند
مثل آدمی بود که او را از فرق تا نشستگاه بدو پاره کنند یک نیمه سر دارد و یک نیمه روی و یک چشم
و یک دست و یک پای جهند جستنی شدید و آنرا در بعض جزایر چین و اطراف یمن بیابند و ناطق
باشد و در حدایق الاقالیم است که تکلم بزبان تازی هستند چنانکه در بیان یمن در باب ... رقیه گذشت
حکایت او گویند که یکی را در یمن گرفتند و کشتند تا بخورند یکی از صیادان گفت که این نسناس
فربه است نسناس دیگر بر درختی بود گفت که او پیوسته چیزی میخورد او را نیز از درخت زیر آوردند
و بگرفتند صیادی گفت که اگر این سخن نگفتی گرفتار نشدی نسناسی دیگر بر درخت بود گفت که من
باری سخنی نمی گویم تا گرفتار نشوم او را نیز گرفتند **فصل سوم در بیان حیوانات عجیبه**
منها دابه در بحر چین آنرا دابهٔ مشک گویند از آب بیرون آید هر سال وقتی معلوم بر شکل آهو
باشد و دو ناب دارد مثل ناب فیل و خوک مردم آنرا صید کنند و سرهٔ او مشک باشد منها سمکة
در بحر چین رویش مثال روی خنزیر باشد و بر روی فلسی نبود و تنش یک طبقه از لحم و یک طبقه
از شحم بود و فرجش مثال فرج زنان منها سمکة در بحر چین بمقدار یک گز چون از آب بیرون
آید سنگ سخت شود از ان کحل سازند منها دابه در جزیرهٔ تنتین از جزایر بحر هند اصفر اللون
بر شکل دب بود بر سر او قرنی سیاه و نامش معراج است هر سباع که آنرا بیند از
منها سمکة در بحر هند رویش مثل روی آدمی باشد و بران نقطه های سیاه باقی تن آن مثل
تن ماهی منها سمکة طیارة این ماهی سیاه رنگ باشد و بشب از دریا بیرون می

می پرد مثل مرغ و گیاه میخورد و هنگام طلوع آفتاب بدریا رود حکیم الهند از مردمان جهازیکه از کلکته به فرنگ
آمد و رفت میدارند و سیر ایشان بر دریاهای هند می باشد حال ماهی پرنده پرسید گفتند که جنوب خط
استوا در بحرهای هند این ماهی بافراط است و لحمش نهایت لذیذ می باشد و از پرهای خود تا چهار چهار
صد گز بالا می پرد **منها سمکة** در بحرهای هند از آب بیرون می آید و گیاه خورد و آتش از بینی و دهانش
بر می آید و جائیکه گیاه خورد گرداگردش سوخته باشد مردمان دانند که آن جای مرتع آن ماهی است **منها**
سمکة در بحر قلزم چون آنرا صید کرده بگذارند تا خشک شود مثل پنبه باشد و ریشه ازان جامه‌ها بافند
و جامه‌هاکه ازان ماهی حاصل شود عزیز و گران بها باشد و آنها را سمکی گویند **منها سمکة** در بحر
زنجی آنرا بال گویند در بلندی و جسامت مثل کوه باشد و در طول چهار صد و پانصد گز کلان تر ازو جانور
در بحر نباشد حکیم الهند گوید انگریزان بال خرد را صید کرده ازو روغن حاصل می کنند و در جزیره
انگریزان همین روغن در چراغ می سوزد **منها حیوان عجیب** در بحر روم زرد رنگ
می باشد و سری دارد مثل سر خرگوش و پنج عضو مثل پا که بغیر کفچه و دنباله با سر متصل یک
بقدر سه گز و بغایت نرم بود و کارد بر او کارگر نمی شود و پوست آن از پوست اصل تنگ تر و لحم آن
چون لحم دنبه است حکیم الهند گوید که از قدرت صانع کل بعید نیست که چنین حیوانات آفریده باشد
سابق حکیم الهند که بعضی سخنها خلاف قیاس می شنید باور نمی کرد لیکن از وقتیکه بران سخنها یقین
کلی شد هرچه خلاف قیاس می شنود ظن میکند از قدرت صانع باشد **از انجمله** در افسانها می شنید
که شخصی سفر کرد بجائی رسید که آنجا یکروز برابر شش ماه و یک شب نیز برابر شش ماه می شود و مردم
آنجا از قبیل دیو باشند با خود گفت که محض افسانه باشد و قابل اعتبار نیست لیکن هرگاه کتب ریاضی
مطالعه کرد یقین شد که زیر قطب شمالی و جنوبی که اقصای زمین است آنجا در تمام سال یک روز
و شب می باشد و مردمان آنجا وحشی صفت هستند چنانکه در خاتمه ضمن تقسیم ارض باعتبار ظل
مرقوم است **و از انجمله** در روایات می شنید که تحت زمین نیز مردمان آباد ان هستند و یقین نمیکرد
لیکن درین ایام سه صد سال میگذرد که بر جهاز سوار گشته جائی رسیدند که مغرب مشرق و مشرق
مغرب گردید و آنجا ملکها و آبادی بسیار یافتند چنانکه بیان ملکهای سطح تحتانی زمین که معروف بدنیای
نو است در مقاله دوم خواهد شد **از انجمله** از هنود ان می شنید که در قمر و مشتری و در جمله ستاره

مردمان هستند سخن قصه پنداشته اعتبار نمیکرد لیکن فرنگیان از دوربین ساخته خود کوه و دریا و بر
و آبادی ستاره با خصوص قمر و عطارد و زهره دریافته‌اند انشاء الله تعالی حکیم الهند احوال سیارات و
ثوابت در کتابی که درین فن تالیف خواهد کرد بتوضیح و تفصیل تمام خواهد نوشت از انجمله در بعض
کتب افسانه مطالعه کرد که سیاحی در مشرق روانه شده چه می بیند که دیواری در عرض دوازده دست
و در ارتفاع نه دست و در طول بی نهایت قائم است و اگر کسی بالای دیوار برآمده آنطرف نگاه میکرد
باغات و عمارات و انهار و مردمان خوبصورت و دیگر اسباب عیش دیده خود را از بر زمین می اندازد
حکیم الهند از قبیل افسانه می پنداشت لیکن دریافت شد که چینیان دیواری در عرض دوازده دست
و در ارتفاع شانزده دست و در طول شش صد کروه میان چین که ولایت نهایت آبادی و باغات
و عمارات میدارد و تاتار که صحراست و مردم آنجا وحشی صفت هستند بنا کرده اند تا مردمان تاتار چین
را ویران نسازند و علی هذه القیاس و غیرها

مقالهٔ دوم در بیان معمورات نصف آخر سطح زمین که دنیای نو عبارت از انست نامش امریکه گویند

مشتمل بر دو باب مخفی نماند که دنیای نو عبارت است از ملکهای نصف دیگر سطح زمین که نسبت
ما سطح تحتانی باشند و اطرافش بحر اعظم احاطه دارد شمال دنیای نو بحر شمالی و جنوبش بحر هند و شرقش
اقیانوس یا بحر غربی و غربیش پاسفک که بحر الکاهل گویند جوناتهان باشندهٔ اسکاٹ از تواریخ
فرنگ ترجمه کرده در کتاب خود می نویسد پیش ازین قریب سه صد سال فرنگیان از راه آمد و شد
هندوستان براه دریای عمان که اکنون مسلوک است واقف نبودند لیکن فرنگیان سوداگر از راه
خشکی مابین اسکندریه و مصر بر دریای احمر رسیده و از تحائف فرنگ همراه آورده بتجاران عرب
که در انوقت سوداگری هندوستان بدست ایشان بود خرید و فروخت میکردند چنانچه هر سال
بماهی معین اجتماع سوداگران فرنگ با تجاران عرب بنابر آوردن اشیا که طرفین را مطلوب است
میشد و از طرف فرنگیان ساکنان دو شهر یکی وینس دیگر جنوه از شهرهای اطالیه کار
تجارت در دست خود میداشتند و دیگر گروه فرنگیان را دخل در امر تجارت خصوص هندوستان
نمی دادند و فیما بین قول قرار مینمودند فرنگیان مذکور مال و اشیای هندوستان که می آوردند
بهر قیمت که میخواستند میفروختند و منفعت سه چندان و زیاده بران میگرفتند در انوقت یک

ابریشم خام هموزن زر می فروختند سالهای دراز برین منوال گذشت از آنجهت ایشان بسیار متمول
و مالدار شدند و فرنگیان دیگر بر ترقی احوال ایشان حسد می بردند و حسرت میخوردند تا وقتیکه حسب
الاتفاق در سنه یکهزار و چهار صد و هشتاد و سه عیسوی کُلمبس بضم کاف تازی و فتح لام و سکون
میم و فتح بای موحده و سین مهمله در آخر باشند جینوه مضاف ایطالیه که عالم و فاضل بود از علم
نجوم و هیئت و هندسه و احوال دنیا و فنون تمام داشت او اول کسی است که بر خواص سنگ مقناطیس
واقف گشت و قطب نما ساخت و حق آنست که قطب نما شخصی دیگر ساخته و کلمبس چکیده از آن مستفید
شده و در دریا جهات چارگانه را در روز و در شب ابر و تاریکی شناسا شد و راه رفتن جهازات
دانست قیاس کرده که البته راهی باشد که از طرف مغرب بسواری جهاز جنوب شده در هندوستان
می توان رفت لهذا منصوبات خود را با دلائل قوی بر اثبات دعوی خود بر کاغذی نوشت و بنظر
سرداران جینوه گذرانیده و درخواست چند جهاز و مدد خرج برای رفتن خود بهندوستان نمود
سرداران بی وقوف نافهمیده که از ان امر کاهی قیاس نکرده بودند تصدیق نکرده درخواست او را
بیکبارگی رد ساختند کلمبس بر نادانی قوم تاسف خورده نزد دیگر سلاطین فرنگ رفت بعضی
تصدیق نکرده و بعضی از بخل درخواست کلمبس پذیرا نکردند آخر کلمبس از سفرهای بسیار و خرج [illegible]
و تنگ از آمد و رفت نزد سلاطین فرنگ بی زر و پریشان حال گشته نزد پادشاه اسپین رفته
هشت سال در خدمتش ماند زنش که عاقله بود دلائل کلمبس فهمیده از شوهر اجازت گرفته
جواهر خود را فروخته چند جهاز و سپاه بکلمبس داد **روان شدن کلمبس بتلاش**
هندوستان کلمبس با جهازها در پی مقصود روان شد بعد چند روز مردمان همراهی او
که گاهی کناره را از نظر نگذاشته بودند ناگاه خود را در میان سمندر که زیرش بجز آب و بالایش
سوای آسمان ندیدند و ساحل و زمین از ایشان ناپدید گشت و از جهات خبر نداشتند که بکدام
سمت میروند بیم و طوفان باد و تلاطم امواج هویدا می شد بدل و هراسان گشته با کلمبس گفتند
که ما را باز در ملک ما برسانی و الا ترا بدریا خواهیم انداخت کلمبس گفت که از مرگ نمی ترسم اگر چنین
کنید کیست که شما را بوطن شما رساند باید که روزی چند صبر کنید آخر مردمان همراهی اندیشیده
طوعاً و کرهاً قبول کردند کلمبس روانه پیشتر شد اول جزیره بهامه یافت مردم آنجا سیاه خام

لو عریان بودند کلمبس حیران شد و گفت که این جزیره با هندوستان برای آن مخفی گشته ام
نسبتی ندارد و بعد ازان در جزیره هسپانیوله از جزائر غرب الهند که بیانش می آید رسید اکثرا
بسیار آباد و کان زرخیز یافت و شاد گشت دانست که عنقریب بهندوستان خواهم رسید
و تحائف بجا گرفته در خدمت پادشاه اسپین آمد و احترام یافت بار دیگر با هفده جهاز دیگر و پانصد
مردم روان شد اول در جزیره اسپانیوله رسید و سه صد مردم آنجا گذاشت و چند قلعه برای استقامت
و حفاظت مردم بنا کرد پس ازان بطرف جنوب شده بجزیرهٔ کوبه رسید آن جزیره بسیار آباد و
معدن زر آنجا دید باشندگان آنجا بغیر جنگ مطیع او شدند و چند کسان خود را آنجا گذاشته باز
باسپانیوله رفت درین حال دشمنانش او را بخودرائی و خودسری متهم ساختند پادشاه
جاسوسان نزدش فرستاد کلمبس خبر یافته مزاج پادشاه مطمئن ساخت و حسب الحکم پادشاه
باسپانیوله رفت و دیگر سال بر جهاز سوار شده هفده شبانروز سمت مغرب رفته دو سه جزیره
یافته آخر کنار امریکه رسید مردمان آنجا سفید پوست مائل بسرخی و خوبصورت بودند و حلقهٔ زر
با مروارید در هر دو گوش میداشتند و زنان آنجا حلقهٔ زر در بینی نیز میداشتند و بادب و تواضع بودند زر
و مروارید پیش کلمبس آوردند کلمبس نیز تحائف فرنگ بایشان داد کلمبس بعد چند ماه باسپانیوله برگشت
درین اثنا پادشاهان دیگر احوال کلمبس شنیده جهازهای خود بتلاش جزائر دنیای نو فرستادند چنانچه
مردمان پرتگال ملک برازیل و انگریزان امریکه شمالی و امریکس نام شخصی سوداگر ملکهای امریکه جنوبی
پیدا کرد و کلمبس که باینقدر محنت اول ملکهای نو پیدا کرد مخالفان او باز بحضرت پادشاه از جهت
باز برگشته رفتن کلمبس در جزیرهٔ اسپانیوله بهوس ریاست و خودسری متهم گردید پادشاه او را طلبیده
بزندان فرستاد کلمبس در سنه یکهزار و پانصد و شش عیسوی در حبس مرد از تدبیر صائب آن همه
جزائر بی قتل و جنگ در تصرف پادشاه اسپین آورده بود و بعد ازو حاکمان دست ظلم بطمع زر در
حکومت بر سکنهٔ اسپانیوله دراز کردند و در چهار پنج سال شش لک مردم آنجا را کشتند و از جانوران
و سگان شکاری باشندگان اسپانیوله را شکار کردند تا آنکه ویران شد **بیان تسخیر دنیای نو**
بعد ازان از طرف پادشاه اسپین شخصی فرمانده کار نام شش صد پیاده و هیژده سوار و چند ضرب
توپ بدان سمت نامزد شده در امریکه برای تسخیر ملک میکسکو که از کلانترین و خوب ترین ملکهای آنجا بسبب

رسید و از جهاز فرود آمد ملکی دید بسیار کلان و بنهایت آبادان و در حاق وسط شهر عمارت پادشاه در غایت
متانت و آراستگی تعمیر یافته و ستونهایش همه از سنگ یشم گوناگون ساخته و گنبدهای و منارهای
آن کاخ از ملمع کاری طلا و نقشهای نگارنگ و تصاویر عجیب و غریب بانهایت زینت آراسته
و پادشاه آنملک پادشاهی بود آفتاب پرست با نهایت حشمت و شوکت صد هزار پیاده هر وقت
بپاسداری حراست و قیام داشتندی و هنگام سواری بر تخت مرصع کاری سوار می‌شد و امیران
عالیقدر بر دوش خود می‌بردند و با غلبت افتخار می‌دانستند و آن پادشاه بعلو همت و سخاوت
و عدالت و انصاف داشت و در شجاعت گوی از پادشاهان عصر خویش برده و اکثر ملکهای اطراف را
از دور و نزدیک تسخیر کرده خلائق در ظل عاطفت آن پادشاه باسودگی و رفاه بسر میبردند و اسلحه
افواج آنملک تیر و کمان که پیکان تیر از سنگ یا خارهای ساخته در تیر تعبیه میکردند دیگر نیزه حربه که
برچهی باشد از نی و چوب که سر آنرا باریک نموده هنگام رزم آنرا بر مخالف می انداختند و از آهن
شمشیر و دیگر اسلحه ساختن نمی‌دانستند و از باروت و گلوله شرب و توپ و تفنگ مطلق خبر نداشتند
و اسپ در آن ملک نبوده و کاهی بنظر آن قوم نیامده القصه فرماندار کار با فوج قلیل که از حربه
توپ و تفنگ و علم قواعد جنگ یک مردم فرنگی زیاده از صد مردم آن ملک بود در توابع تکسکو
رسید اول چند کس از باشندگان آنجا بتواضع و خلق پیش آمدند و اسباب ضروریات از مأکول
و ملبوس و غیره حاضر آوردند رئیس فرنگی نیز با اینها تواضع و مدارا کرد و چندی آنجا سکونت ورزیده
با جماعت اختلاط پیدا کرد چندانکه بزبان ایشان آشنا گشت و احوال ملک تکسکو پرسید مردمان
آنجا کیفیت ملک تکسکو و شهر آنرا از کثرت آبادی و زرخیزی و لطافت آب و هوا و فور اشیاء بیان
کردند از استماع آن فرماندار کار را خواهش تسخیر آنملک در دل زنگی صد شد و مردمان آنجا از آن
مردمان نو سفید پوست بهتر پوش در دل خود جانوران مهیب الشکل قیاس میکردند و نیز الطاف
و اخلاق فرنگیان که مشاهده میکردند با پادشاه خود گفته فرستادند که آنچه ما سینه بسینه از سلف
شنیده می‌آییم که این ملک بر دست کسانیکه پسران آفتاب خواهند بود مسخر خواهد گشت همانا که
این مردم پسران آفتاب اند که باین شکل و صورت با خلاق پسندیده متصف اند و چون مردمان آنملک
گاهی جهاز و صورت چنین مردمان ندیده بودند بلباس خویش می‌گفتند که جهاز جانور بیست عظیم

زنده ببر روی آب وان آن گروه از شکم آن جانور بابن صورت بهیبت ... راه اند وقت سر دادن
توپ که هنگام صبح وشام موافق ضابطه سر میدادند بزعم خویش میگفتند که این جانور عجیب است
که در هر چهار پاش شعله آتش با صداهای مهیب از شکم خود بیرون بری آرد و دیگر پای اسپ که او هنوز بنظر القوم
نرسیده بود لهذا هر گاه سوار بر اسپ میدیدند حیران شده میگفتند که این مردم عجیب است که مثل دیو
چهار پا و دیگر اعضا میدارد چه آنجماعه سوار و اسپ را یکی میدانستند وهمچنین از دیگر حرکات فرنگیان بسیار
متعجب ... درینهمه تهنیت بپادشاه نوشت رسانیدند القصه فیرماندکار در دو سه ماه در توابع مکسکو ماند
پیش پادشاه آنجا که پای تخت او بود شتافت و با آن پادشاه که مونی رومیه نام داشت ملاقات کرده در
ظاهر دوستی و اتحاد مستحکم نموده آخر برای تسخیر ملک مکسکو پادشاه را بدغا قید کرد ساکنان آنملک از دغا
او و حبس پادشاه خبر یافته بجنگ پیش آمدند و برای خلاصی پادشاه سعی بسیار کردند لیکن بدست آن
مظلومان حربه بجز تیر و سنگ نبود و پس از گله توپ صدها مردان و از تفنگ و سنگین هزارها کشته
و خسته گشتن آغاز شد درین گیر و دار پادشاه آن قوم که بر بام زندانخانه مقام داشت و بعض بام
استاده تماشای رزم مینمود ناگاه سنگی بر سرش رسید و از آن کشته شد و بسیاری از آن قوم بقتل
رسیدند و بقیة السیف منهزم گشتند فرماندکار ظفر یافت و خویشان و فرزندان مونی رومیه از
پادشاهی بی دخل کرده تمام ملک مکسکو بتصرف خویش آورد و باندیشه آنکه ساکنان آنملک سرکشی نمایند
قتل عام نمود و بعضی مردم خبر قتل شنیده در جنگلها گریختند و تا حال در جنگلها یافته میشوند و هر گاه فرماندکار
و دیگر سرداران اسپینین ملک را از ساکنان اصلی صاف کردند رعایا و اهل حرفه از اسپین طلبیده شهرها
و آبادیها بطور خود ساخته آنجا مقیم گشتند **بیان احوال ملک مکسکو و باشندگان
آنجا** مکسکو در طول یکهزار گروه و عرضش سه صد گروه ملکی بهت خوش آب و هوا زراعت و میوهای فرنگ
و هند در آنجا بخوبی پیدا میشود و اقسام انار و ترنج و لیمو و خوبانی و سیب و نارنج آنجا نامدار است و نیشکر
در آنجا بسیار کلان و کنده و پرشیره و بغایت نرم و شیرین میباشد و معدنهای نقره و سیم در آنجا بسیار
است و وقتیکه مردمان اسپینین بآن زمین رسیدند در ملک مکسکو و بسیاری از دیگر ملکهای امریکا آبادی بسیار یافتند
و پادشاه هر دو ملک علیحده بود و بارونق و شوکت بسیار و همه ایشان آفتاب پرست بودند و بعضی مردم شهری
و دشتی نیز بتهای عجیب و غریب می پرستیدند و در میان ایشان خط و کتابت نبود لیکن کتب تصاویر

میداشتند و هر گاه نوشتن احوالی میخواستند تصویر تمام احوال از صنع بر تخته می کشیدند و بر پای تک تک
بزه کرده بران می انداختند و اکثر باشندگان هر دو ملک گندم رنگ مایل بسرخی و بانهایت اخلاق
تواضع [illegible] ند و لباس ایشان از پارچه های پنبه و چرمهای نفیسه و از پرهای خوشرنگ که بازو جواهر مثل
بار چوب زرد در میساختند و غذای ایشان اکثر از گوشت جانوران شکاری بود و باشندگان اطراف
نکسکو مثل مردمان عرب و تاتار یکجا نمانده خانه بدوش بودند و رنگ ایشان سیاه تر و علم دین ایشان مطلق
نبود و مالک بدی که فارسیان آهرمن گویند می پرستیدند و میگفتند که مالک نیکی پرستش نمیخواهد لیکن
از مالک شر بیشتر میترسیم و در پرستش میکنیم تا مارا آزار نرساند لباس ایشان از پوست جانوران شکاری
که گوشت او را میخوردند و کشتکاری گندم نیز میکردند و خانه های ایشان از چوب و نی بوده و میان
امریکه شمالی و جنوبی خاک نای یعنی زمین کم عرض و دراز که موسوم بپانامه است واقع شده و یکی را با
دیگری متصل کرده طول امریکه از جنوب تا شمال سه هزار و شش صد کروه و عرضش از شرق تا
غرب و هزار و شش صد کروه **باب اول در بیان امریکه شمالی** متضمن بر چهار فصل
فصل اول در احوال امریکه شمالی شمال امریکه شمالی گرین لند که در عمل ڈنمارک است و سوای کوه و
یخ جانوری آنجا نیست مردم گرین لند پست بدشکل لیکن رحیم و قانع هستند و غذای ایشان ماهی و دیگر
جانوران بحر است و دیگر صوبجاتیکه در عمل انگریز است شمال امریکه شمالی واقع و در وسط امریکه شمالی +
صوبجات متحده و جنوب نکسکو و کلفورنیه و گواتمله و غربی امریکه شمالی که مسکن باشندگان اصلی است
باروس اتصال میدارد و نام کلان دریاهای امریکه شمالی سنت لارنس و هڈسن و ڈلاوار و مسیسیپی است
و خلیجهایش برین نهج است شمال امریکه خلیج بفن و هڈسن و سنت لارنس و جنوبش خلیج نکسکو و کلفورنیه
و خلیج صوبجات متحده و کاناڈا در وسطش چند غدیر است که در وسعت و عمق بی مثل اند **فصل
دوم در بیان صوبجات انگریزی** در امریکه شمالی کاناڈا و نوبرنسوک و نواسکوشیه
و جزیره نوفنڈلنڈ و میدان خلیج هڈسن ڈلاوار در عمل انگریز است کاناڈا در شمال صوبجات متحده هر دو
طرف دریای سنت لارنس واقع طولش شرقا غربا چهار صد میل و عرضش از جنوب تا شمال یکصد و پنجاه
میل منقسم بدو قسمت شمال را کاناڈا بالا و جنوبی را کاناڈا فرو گویند و در ملک در زمستان سرما
بسیار میشود و برف می افتد باشندگان آنجا درراه ها تخته های آهنی بجای غلطک نصب می کنند از آن

جهت عرابه بر برف بسرعت تمام میرود در تابستان گرمی بافراط بود خلیج یا و غدیر در کاناڈا بسیار
است تختهای چوب برای جهاز و تسخار و پوستین آنجا قابل تجارت است و کلان شهرهای کاناڈا کوبک و
است و در کاناڈا نشیب ناک که بر بود و استطلار نشین واقع سابق ملک کاناڈا عمال فرانس و فرانس
آباد کرده بودند اکنون در حکومت انگریز است و حاکمی از طرف پادشاه انگلنڈ در کاناڈا میماند و بوضع
انگلنڈ در انجا دیوان عام و خاص مقرر است و در مقدمات فوجداری قوانین انگلنڈ و در معاملات دیوانی
آئین فرانس جاریست و در **نوبرنسوک و نو اسکوشیه و نوفینڈلنڈ** سرما بسیار
و کوهستان محض است و زراعت بسیار کم و از شور دریا که اطراف این ملکهاست قسمی از ماهی که
بافراط میشود شکار کرده نمکسود ساخته ذخیره میدارند و سالها میخورند زمین اطراف خلیج هدسن و
لبرادر بسیار وسیع است آنجا سرما زیاده از ملکهای مذکور میباشد و پوستین آنجا بسیار نفیس یافته میشوند
لهذا چند کوهیهای تاجران آنجا هستند و سوای چند قبیله اصلی دیگر آنجا سکونت نمی کنند **فصل
سوم در بیان صوبجات متحده** صوبجات متحده در ابتدای حال زیر حکومت پادشاه
انگلنڈ بود هرگاه توالد و تناسل ایشان کثیر شد از حکومت انگلنڈ ناخوش گشته در سنه یکهزار
و هفتصد و هفتاد و دو عیسوی با نائبان شاه انگلنڈ جنگی عظیم کرده غالب شدند و با وجود جنگها هیچ اثر
یا از محکوم و مغلوب نگشتند شمال صوبجات متحده کاناڈا و شرقی بحر اتلانتیک و جنوبی خلیج مکسیکو و مغربی
رود میسیسپی و در وقت عمل انگلنڈ صوبجات متحده سیزده بودند اکنون بست و چهار شدند زیرا که هرگاه
جنگل قطع شده آباد میشود صوبه نو قرار یافته شامل صوبجات متحده میگردد و بدین وضع شمار
صوبجات متحده زیاده خواهد شد و حکومت صوبجات متحده اجتماعی است باشندگان آنجا شخصی
عاقل و مدبر را از میان خود برای انتظام تا چهار سال مقرر میکنند و بعد گذشتن میعاد دیگری را
تجویز مینمایند و دو دیوان یکی اعلی دوم ادنی مقرر کرده اند طریق آن هر دو دیوان با دیوان عام
و خاص انگلنڈ مشابهت میدارد و مردم هر صوبه حکومت حسب رای خود میکنند یعنی یک حاکم
و دو دیوان در هر صوبه برین شرط مقرر میسازند که مخالف شروط حریت ملک و ملت ایشان
نباشد و خود متفق شده آئین و قوانین ملکداری که موجب رفاه کل باشد تجویز کرده می نمایند
و هر یک منافع و مفاسد ملک را از نقیر و قطمیر نگاه میدارد و از جمعیت بسیار خوش و مرفه الحال هستند

و در کثرت نسل و مال و دست آسیه ترقی دارند حکیم الهند گوید که در طریق پادشاهی صوبجات متحده زبردست
و زیردست نمانده لهذا ظلم و انظلام موقوف شده باعث عدل و آبادی ملک گشت بخلاف پادشاهی چین
و روم و دیگر ملکها که اکثر محکومی آنجاست لهذا از بردستان بر زیردستان انواع ظلم و بدعت میسازند
و ملکها ویران میشوند و باشندگان صوبجات متحده مسیحی مذهب در دینداری مستعد و در تعلیم و تربیت
اولاد مصروف و آزاد و متکبر و خدمت کش عذر دوست بر تجارت و مسافرت بسیار مائل و در ساختن اقسام
کلها و منجنیق نامدار هستند چنانکه از قبیل منجنیق توپی استخراج کرده اند که بغیر آتش و بارود گوله اش تا
مسافت دراز کار کرمیشود و شکل آن برین نهج است که بر غلطکی نالی نهاده اند و از یکطرف در نال گوله
می اندازند و غلطک را میگردانند پس از حرکت غلطک گز ندیر گوله میرسد و گوله از نال برآمده کار
میشود و از همین قبیل شخصی باشنده آنکره از ملکهای هندوستان تفنگی ایجاد کرده که بغیر آتش و بارود
از اندک حرکتی گوله از دهان نال بیرون می آید و بهر که میرسد زخمی کند آب و هوای صوبجات متحده مشابه
آب و هوای انگلند است لیکن هوای جنوبش مائل حرارت است و زمینش زرخیز غله و میوه و تنباکو و غیره
و پسر چوب و دواب بافراط پیدا میشود و کلان نهرهایش هدسن و پوتکمک و مسیتو و شعبه ششیپی و دیگر
نهرهای بسیار در آنها پیوسته و نیز چند نالهای عمیق برای آمد و رفت سوداگران کنده اند و خلیجها
و غدیرهای نیز بسیار است نام دار الحکومت صوبجات متحده واشنگتن است اگرچه در آنجا محلها و نشانها
و عمارات بلند نیست مگر برای سکونت مردم خاص و عام مکانات صفا و منقش بسیار اند و شاهراه وسیع
و راست ساخته اند **بیان ملک لوسیانه** لوسیانه ملکی است کلان مغربی و مسیسپی شمالی
تکسکو واقع اول در عمل اسپین بود بعد از آن در عمل فرانس آمد و از سنه یکهزار و هشتاد و سی عیسوی
با استرضای اهل اسپین و فرانس در صوبجات متحده داخل است و نام کلان شهرش نیو ارلینس است

فصل چهارم در بیان تکسکو و کلیفورنیه و گواتمله

تکسکو سابق در عمل اسپین بود
الکن تکسکو و کلیفورنیه در حکومت پادشاه مستقل است و گواتمله نیز حاکم علیحده میدارد ملک کلیفورنیه
یک جزیره نماست در بحر الکاهل مغربش خلیج تکسکو و شرقش بحر الکاهل است و گواتمله نیز جزیره نماست
غرب کلیفورنیه و جنوب خلیج تکسکو واقع شده لهذا برای ارباب تجارت بسیار مناسب است آب و هوای
هر سه ملک اکثر جا خوشگوار است و زمین بسیار حاصل اقسام غله و انواع اثمار و ترکاری بافراط پیدا میشود

مخصوصاً بو ار کلان آلو و مصری در ملک مکسکو شیم بافراط است سیم که در فرنگ صرف میشود از مکسکو
می آید و نام پای تختش نیز مکسکو است و یکی از کلان شهرهای آن ورا کروز است که بر خلیج مکسکو
واقع و کلان تجارت گاه است

باب دوم در بیان امریکه جنوبی مشتمل بر [illegible]

فصل اول در احوال امریکه جنوبی

جانب شرقی امریکه جنوبی ملک برازیل و بونوس
و غربش چلی و پیرو و شمالش کولمبیه و گوینه و جنوبش پاطاگونیه واقع سوای برازیل که در عمل پرتگیز
و گوینه که در عمل چند حکام فرنگستان بوده باقی همه ممالک وسیع زیر حکومت اسپین بودند و اکنون
از عرصه قلیل باشندگان آنجا خود را از حکومت غیر آزاد کرده مستقل شدند و محکوم دیگری نیستند و بر
چهار قسم اند اهل فرنگ و اولاد ایشان و باشندگان اصلی و دوگله در ابتدای ظهور امریکه جنوبی را
از باشندگان قدیم معمور یافته بودند و آنها از نوشت و خواند بهره نداشتند لیکن از هنر و صنعت و تمدن و
لوازم عیش واقف بودند از ظلم اهل اسپین و پرتگال که بغرض زبردستی آن همه ملک را گرفته باشندگان
را قتل کردند آن قوم خوار و کم گشتند اول باشندگان قدیم امریکه جنوبی بت پرست بودند لیکن اهل
اسپین و پرتگیز که مذهب عیسوی بر طریق کاتلک و می داشتند بمشقت بسیار مذهب خود را
چنان رواج دادند که در عرصه قلیل اکثر مردم آنجا قبول کردند و امریکه جنوبی از این جهت شهرت میدارد
که نهرهایش چنان عریض و طویل و عمیق هستند که برابر آن نهری بر تمام کره ارض نباشد و جبال
نیز بسیار بلند و زمینش بسیار حاصل و کان طلا و نقره و جواهرات بسیار دارد و از کلان رودهایش
یکی امازن است که از تحت خط استوا رفته در بحر اقیانوس ملحق شده دیگر پلاطه و کلان جبال امریکه جنوبی
کوه اندیس که از جنوب تا شمال محاذی بحر الکاهل است و بر سطح زمین سوای همالا کوهی دیگر از آن بلند
نیست چنانکه طول نهار و بلندی جبال از این دو لوح دریافت میشود

فصل دوم در بیان برازیل

برازیل سابق در حکومت پرتگال بود بعد از آن یک شهزاده از خاندان پرتگال بنا برفته استقلال
کرد و در عمل خود آورد و ملکیست وسیع بر ساحل اقیانوس واقع طولش یکهزار و دوصد و پنجاه کروه و عرضش
سیصد و پنجاه کروه شرقیش اقیانوس غربی و شمالی آن بحر شمالی و جنوبش دریای امازن و غربش
ملک پلاطه کانهای الماس و طلا و دیگر فلزات بسیار میدارد و از داشتن کانهای جواهر و فلزات
بسیار مشهور است سیم و طلا و الماس و دیگر جواهرات بسیار از اینجا بر می آید و زمینش بسیار حاصل و زرخیز است

و انجا بسیار اقسام چوب پیدا میشود و باشندگان برازیل بر چهار قسم هستند پرتگیز و نسل ایشان و حبشیان
که از افریقیه برای کندن معادن آورده آباد کرده اند و باشندگان اصلی که از کاهلی و سستی و یا بقصور
اینکه مع یافتن الماس و طلا یکبار کی متمول خواهیم شد بر دشت کشتکاری نمی سازند لهذا مفلس و
پریشان حال میباشند نام دار السلطنت برازیل ساتواڈ رست **فصل سوم در بیان ملک**
لپلاطه که بونیوس ایرس گویند ملکیست وسیع جنوب غرب برازیل واقع طولش از شرق تا غرب
یکهزار و پانصد میل و عرضش از شمال تا جنوب هشتصد میل سابق در عمل اسپین بود و اکنون حاکم باستقلال
آنجا هست میدانش مسطح و در زمین مزروعش اقسام غله و تنباکو و نیشکر بسیار میشود و زمین غیر مزروع
چراگاه خوب هست برای اسپان و گاوان که اهل اسپین از فرنگ آورده بودند و حالا آنقدر افراط جانوران
مذکور شده که فقط برای چرم از بندوق میزنند و بعض میدان آن شوره زار و بعض نمک زار و مرغ بیا
بسیار واقع که اطرافش اقسام درندگان و انواع پرندگان میباشند و در بونیوس ایرس قسمی از درخت
است که برگش را از چای خطای بهتر میفهمند و سیم بافراط از معادن آنجا بر می آید و معدنی که بسیار نفع
است سابق داخل پیرو بود و اکنون در بونیوس ایرس شمرده میشود و نام کلان رود هایش لپلاطه است
و سوای آن رود های دیگر اند که بارود مذکور پیوسته اند و نام دار السلطنتش نیز بونیوس ایرس که
بسیار مشهور است و بر رود لپلاطه واقع **فصل چهارم در بیان چلی** چلی ملکی است که
در میان بحر الکاهل و کوه اندیشش واقع طولش یکهزار و دو صد میل عرضش بعض جا سه صد میل و بعض جا
یکصد میل شمالش پیرو و جنوب بونیوس ایرس واقع و زمینش بسیار سیر حاصل و هوایش معتدل
و خوشگوار است و در چلی طلا و سیماب بافراط و سیم و مس و آهن و سرب نیز بر می آید و سابق در عمل اسپین
بود و از عرصه قلیل باشندگان آنجا مستقل شده اند و نام دار الحکومتش جاکوست و باشندگان آنجا
اسپین و نسل ایشان و باشندگان اصلی و قوم حبشی هستند که اهل اسپین برای کندانیدن معادن
و نسل آورده بودند **فصل پنجم در بیان ملک پیرو** ملک پیرو شمال چلی متصل بحر الکاهل
واقع طولش یکهزار و هشتصد کروه و عرضش دو صد و پنجاه کروه و نام دار السلطنتش لیمه است پیرو یک قطعه زمین
بر لب دریا که آنجا بارش کاهی نمی شود و از شبنم زمینش سیراب میماند و آنجا قسمی از مرغ آبی است که از
ثفلش زمین قابل زراعت و سیر حاصل میشود و در کشتهای آنجا نیشکر و اناس و موز و قهوه پیدا میشود

و انواع انگار بالیده و لذیذ و خوش مزه حاصل میشود و در سلسله کوهستان کوه … اندیس سیم بسیار یافته میشود
و جانب شرقیش اقسام نباتات میروید لیکن از گرمی و بخارات زمین آب و هوای آنجا ناموافق است اکثر
در ملک پیرو زلزله می آید چنانچه در سنه ۱۷۴۳ یکهزار و هفتصد و سی و هفت عیسوی شهر لیمه که پایه تختش بود از صدمه
زلزله منقلب گردید پیرو سابق زیر عمل اسپین بود اکنون از چند سال مستقل گشته **فصل ششم**
در بیان نوگرانادا معروف بکولمبیه شمال کولمبیه خلیج مکسکو واقع و شرقش ملک گوینه
و جنوبش رود آمازن و غربی بحر اتلانتک و اشتهار کولمبیه ازین است که معادن هر ملک آنجا بافراط میشود
و در میدانهایش اقسام ترکاری و انواع میوه های گرم سیر و در زمین بلندش اثمار سرد سیر حاصل میشود
و صمغ موسوم بتولو که قسمی از ترکاریست همین ملک است و کوکو آنجا از جمیع ملکهای امریکه بهتر میشود و اقسام
ادویه مثل تاقه سفید و نافع آنجا میروید و در کولمبیه قسمی از دانه بهم رسد که تنها عرقش را بجای سیاهی
استعمال میکنند بسیار سیاه و خوب دوان میباشد و دیگر حیوانات هر ملک از اقسام درندگان و پرندگان
بسیار است و اسپان و ملیشیان و خوک که از فرنگستان آورده بودند اکنون در ملک کولمبیه انقدر
بافراط شده که غول در غول در میدانها میچرند و کسی نمی پرسد سیم و طلا و سیماب نیز حاصل میشود
نام دارالحکومتش سانتافی است و دیگر شهرهای آباد بسیار میدارد **فصل هفتم در بیان طرافه ما**
و دیگر ملکها طرافه ما ملکیست وسیع طولش هفتصد کروه عرضش سه صد و پنجاه کروه نام دار السلطنتش
پانامه است آب و هوا خوشگوار و کانهای سیم و طلا بسیار میدارد و دستکاران آنجا خوبی میشود **گوینه** ملکی است
وسیع شمالی امریکه جنوبی بر کناره بحر اقیانوس واقع منقسم در ملک است یکی را نام دیگر کین آبادی
کم دارد در عمل پرتگیزه و انگریز و دچ و فرانسیس و اسپین است زمینش بسیر حاصل مگر آب و هوا ناگوار
نیشکر و مرچ و پنبه در کوکه قسمی دانه هست از آن رنگ سرخ حاصل میکنند بسیار پیدا میشود **پاطاگونیه**
ملکیست در انتهای جنوب امریکای جنوبی و بسیار بارد هست و آنجا همیشه باد تند و طوفان می وزد و بجز
باشندگان اصلی دیگر آنجا سکونت اختیار نمی کنند و نام کلان شهرش چلیان است **فصل هشتم**
در بیان جزائر امریکه بیان غرب الهند غرب الهند عبارتست از جزائر بسیار که در میان
امریکه شمالی و جنوبی در خلیج مکسکو واقع و کلان تر از انها پنج جزیره اند کوبه و هسپانیوله و دمنگو و جمیکه
و پورتوریکو و باقی جزائر خورد هستند مثل جزیره مارتنیک و جزیره باربادوز و آنها را غرب الهند از انجهت

گویند که کلمبس چنان خیال کرده بود که از طرف مغرب گرد کره زمین گشته بهندوستان می توان رسید چنانچه بسمت مغرب در دریا روانه شد و رسیده بآن جزائر افتاد و فهمید که طرف غربی هندوستان یافتم لهذا نام آن جزائر غرب الهند نهاد بعد وفاتش دیگران تمیز نمودند که کلمبس حکیم نهاده بود بحال داشته آن جزائر را بغرب الهند مشهور ساختند و شهرت آن جزائر از آنست که بسیار سیر حاصل اند و نیشکر و قهوه و پنبه و مصالح گرم در انجا بافراط میشوند و چیزهای مذکور که در فرنگستان صرف میشوند از آنجاست جزائر مذکور هوای آن جزائر بسیار گرم است اهل فرنگستان را برداشت آن نیست لهذا از زمان در آن جزائر کاریگری می شود برای نیشکر کاری گروه گروه حبشیان را گرفتار کرده می برند و از ایشان کار سخت میگیرند لیکن از عرصه قلیل از منع پادشاه انگلنڈ مردمان فرنگ مردم فروشی را حرام دانسته از خرید و فروخت حبشیان مجتنب شدند بر کسانیکه از پیشتر در غلامی گرفتار آمده بسیار ظلم است صدمات بر آنها میرسید

دران جزائر بسیار واقع میشوند جزیره کوبه و پارتوریکو در عمل اسپین اند و جمیکا سابق در تحت فرنس بود دیگر از سنه یکهزار و هشتصد عیسوی قوم حبشیان در کشاکش کشتی و جنگ کرده عمل و دخل خود با استقلال کردند جمیکا و دیگر جزائر در عمل انگریز است قوم ڈچ و کلمبس و اهل ڈنمارک نیز در آنها شرکت میدارند جزیره کوبه طولش سه صد و پنجاه کروه عرضش سی و پنج کروه بوفور آبادی معروف است فلفل گرد و دراز و نیشکر و تنباکو آنجا بسیار است و فراوان پیدا میشود جزیره اسپانیوله طولش دو صد و بست و پنج کروه و عرضش هفتاد و پنج کروه شهرهایش بسیار آباد آب و هوایش نهایت سازگار است نیشکر و پنبه و نیل و تنباکو خوب پیدا میشود جزیره پارتوریکو طولش پنجاه کروه عرضش بیست کروه اگرچه خرد است لیکن بسیار آباد است جزیره جمیکا طولش هفتاد کروه عرضش شصت کروه ساکنان آنجا از فروخت نیشکر مردمان فرنگ متمول هستند جزیره مارکانٹیه طولش بیست کروه عرضش یازده کروه ساکنان آنجا از دریای شور صدف مروارید بسیار می یابند و میفروشند جزیره بارباڈوز طولش بست و یک کروه و عرضش چهارده کروه مردمان آنجا از تجارت نیشکر و زنجبیل و پنبه بسیار دولتمند هستند

بیان جزائر پولنشیه عبارتست از جزائر بسیار که در بحر الکاهل جابجا متفرق هستند اگرچه فاصله درمیان آن جزائر بسیار است لیکن باشندگان آنها در صورت و زبان و مذهب و عادات چنان متفق اند که از یک فرقه معلوم میشوند از آنها پیلیو و کارلائینس و سانڈوچ و لادرون که شمال خط

استواست و بطرف جنوب فرینڈلی یعنی جزائر دوستی و سوسائٹی یعنی جزائر تمدنی و نیوگنرڈ تا ر کوئی
مشهورترین جزائر پولینشیه هستند و از سلاطین عربی کسی درین جزائر دخل نکرده و بجز واعظان انجیل
کسی در انجا نرفته زیرا که چیزی قابل تجارت انجا نمی شود مگر جهازات برای آوردن آب شیرین و میوه ها
میروند و عوض میوه ها میدهند کالای انجا را انگلیسها شراب و بندوق و گولی و بارود میدهند مردمان آنجا ذهین
متفحص شیر آر هستند [illegible] سنگدل و آدم خوارند و اطفال خود را بعد ولادت می کشتند
و واعظان انجیل در جزائر سیشمی در جزائر [illegible] مشقت بسیار کشیده انجا ماندن آنجا آمدنی دراز عمل بربند
و وعظ با دریان نساختند آخر از چند سال طریق پادریان حسیات بر ظلم حروف تعلیم هستند و ارزو حال
برای چهاپه کتب میدارند و پادریان را برای یقین دیگران نیز میکنند حق تعالی هر کسی را بمذهب حق
[illegible] طریق حکمت عطا کرده انا د **خاتمه در تقسیم ارض و بعض احوال استخراجات**
حکیمه الف بسیط ارض باعتبار اختلاف اوضاع افلاک بر سه قسم منقسم میشود یکی بلاد ذوات ظلین
و آن از خط استواست بهر دو جانب تا جائیکه عرضش از میل کلی که بیست و سه درجه است کمتر باشد هرگاه
آفتاب در درجه از منطقة البروج رسد که مقابل بلد باشد ظل منتفی میشود و الا ظل جانب شمال افتد اگر
آفتاب ازان درجه تجاوز کرده جنوبی شود یا در جنوب اگر آفتاب ازان درجه تجاوز کرده شمالی شود **دوم**
بلاد ذوات ظل واحد و آن از میل کلی است تا تمام میل کلی چه بلادی که در میل کلی هستند یعنی از
خط استوا فاصله بیست و سه درجه میدارند لهذا هرگاه آفتاب در راس سرطان یا راس جدی آید ظل
منتفی نشود الا در جانب مخالف آفتاب افتد و بلاد دیگه عرض زیاده از بیست و سه درجه اگر جانب شمال میدارند
ظل همیشه در شمال افتد و اگر جانب جنوب دارند ظل همیشه در جنوب افتد سوم بلاد ذوات ظل دائر و آن بلاد
که عرض آنها برابر تمام میل کلی باشد یا زیاده ازان چه در بلاد دیگه بر تمام میل کلی هستند هرگاه آفتاب
در راس سرطان یا راس جدی آید مثل رحی گردد و در تمام دوره غروب نکند لهذا از حرکت ظل دائره
حاصل شود و هر قدر که عرض بلد زیاده از میل کلی باشد دوائر ابدی الظهور زیاده پیدا شوند و چون آفتاب
دران دوائر رسد غروب نکند و مثل رحی گردش کند و مقابل دوائر ابدی الظهور دوائر ابدی الخفا
پیدا می شوند هرگاه آفتاب در دوائر ابدی الخفا رسد طلوع نکند و در موضع عرض تسعین در تمام سال یک روز
برابر هفت ماه و یک شب برابر پنج ماه میشود و افزونی یک ماه در مدت روز باعتبار زبان خلق متفق است

تقسیم بسیط ارض باعتبار قلت وکثرت وحرارت بسیط ارض باعتبار قلت وکثرت
حرارت بر پنج منطقه منقسم میشود یکی را محترقه و دو را معتدله و دو دیگر را مبرده گویند منطقه محترقه قطعه زمین
مشرف بالبحر [illegible] است از خط سرطان تا خط جدی که خط استوا در وسط آن واقع شده گاهی آفتاب بر سر های
ساکنان اینجا دور تر نمیرود و منطقه معتدله آن قطعه [illegible] معتدله [illegible] برودت است [illegible] از خط سرطان
یا خط جدی تا دائره تمام میل [illegible] شمالی یا جنوبی بود [illegible] در میان خط سرطان و دائره تمام میل کلی
شمالی است آن را منطقه معتدله [illegible] و آنچه در میان خط جدی و دائره تمام میل کلی جنوبی است آن منطقه
معتدله جنوبیه نامند و منطقه مبرده [illegible] زمین است از دائره تمام میل کلی شمالی یا جنوبی تا قطب شمالی یا جنوبی
لهذا شمالی را منطقه مبرده شمالیه و جنوبی را منطقه مبرده جنوبیه گویند پس عرض منطقه محترقه بیست
سه درجه بیست هفت دقیقه از هر دو [illegible] خط استوا است که چهل و شش درجه و پنجاه و چهار دقیقه
و عرض هر یکی از منطقه معتدله چهل و سه درجه و شش دقیقه باشد و عرض هر یکی از منطقه مبرده بیست و سه
درجه و هفت دقیقه که جمله یکصد و هشتاد درجه باشد بر سطح فوقانی زمین همچنین تقسیم بر سطح تحتانی
زمین است که جمله سه صد و شصت درجه باشد امید از ناظرین این رساله است که حکیم الهند اگر چه تا چهار
پنج ماه اقتباس مسائل ضروری از کتب مطوله انگریزی و بعض کتب قدما نموده لیکن از انجا که انتشارات گونه
لاحق حال مید است لهذا اگر سهوی وقوع شده باشد از پریشانی خاطر فاتر خیال سازند و از روی
انصاف تامل نمایند که حکیم الهند حال جهانی در کتابی بنهایت مختصر مرقوم ساخت اگر چه تصنیفات قدما و
تالیفات متاخرین درین فن بسیار هستند لیکن در فوائد کمتر ازین مختصر برای طبع همین رساله مطبعی
جاری کرده شده بود لیکن از عدم جمع اسباب و دغای مردمان موقوف ماند **بیان استخراجات**
حکیم الهند حکیم الهند خطی بر وضع نو استخراج کرده که حروفش در غایت حسن و لطافت است
و الفاظش با وصف نهایت اختصار مطلق التباس نمیدارند از انجا که خط موصوف از تصور شکل
آفتاب بر آورده لهذا نامش در زبان هندی رب و در فارسی آفتاب و در عربی شمس و در انگریزی سن
[illegible] هر چهار لفظ بمعنی خورشید است نهاد و نیز رساله در بیان قواعد و اتصالات اجزای حروف خط موصوف
تصنیف نمود و نیز حکیم الهند در احکام نجوم تکمیلی دارد و کتابی در احکام نجوم گفته که حکمش غلط نمی شود
و آن کتاب احکام را از کتب سنسکرت ترجمه کرده است حال حکیم الهند برین نهج بوده که در مکانی خالی تنها

بود باشش میکرد و روز و شب در تحصیل اقسام علوم حکمت مصروف می بود و در مطالعهٔ کتب روز را شب
و شب را روز میکرد در عربی تا کتاب شفا که انتهای فضیلت است مطالعه کرده و در علوم حکمیه مثل هندسه
و حساب و جبر و موسیقی و مساحت و طب و احکام نجوم و فراست و دیگر علوم که بیانش طول [illegible]
نیز در علوم ادبیه مثل عروض [illegible] و حساب و خط نستعلیق فراوانی حاصل نمود و از مجالست
مردمان و دیگر اشغال [illegible] میکرد چنانکه [illegible] بسیار مشهور گشته [illegible] منوال تا بیست و چهار سال
و از تنهائی و کثرت افکار در علوم دقیق و سوداوی [illegible] طبیعه لاحق [illegible] مطالعه شرح اسباب که در علم
طب بسیار معتبر است میکرد در بعد کتاب ضمن امراض [illegible] بود که حکمای قدما را از وحدت
و کثرت افکار در عدم و ترک مشاغل و ملاهی [illegible] شده باعث بربادی ایشان
شده و تفصیل ابتدای حکمای قدما در کتاب مذکور [illegible] نوشته بود غرض که فی الجمله
علامات آن مرض بخود یافته و نیز بخیال اینکه از ترک لهو لعب بوی حرص خواهد ماند و اختیار این امور
باعث تنفر طبیعت ازین امور خواهد شد لهذا باین دو سبب تنها نشینی ترک نموده گاهی نشست در
مجلسی که رقص و سیر در باغی که بهاری دارد اختیار کرد اکنون اگر ان محض اشتیاق و تنها نشینی از خیال میکند
حیرت عظیم میرسد زیراکه همه از طاقت بشری دور بوده لیکن بعد مدت قلیل طبیعت ازین امور متنفر
کلی خواهد کرد زیراکه طبیعت بالذات راجع به تنهائی و مطالعه کتب است و در زمان تنها نشینی از کثرت
مطالعه کتب تواریخ که احوال پادشاهان میدارد و اراده ملک گیری نموده بود و سلاح جنگ استخراج کرده
که مطلبی که ازان سلاح بر می آید از صد صد هزار مردم حاصل نتواند شد حالا چون آن سلاح باعث
قتل خلق الله است لهذا اخفا کرد و نیز کتابی در طریق عدالت که نهایت پسند عقل هر خاص و عام
و خالی از لغویات است تصنیف کرده بود امید بدرگاه خالق میدارد که آن طریق عدالت در تمام جهان
و خلق الله مستعمل شود روزی حکیم الهند با یکی از دوستان خود گفت که تا پادشاه بکدام نهج آن
رسید فرمود که پادشاه را توجه بموسیقی است لهذا سازی وضع کرد که از گردش پیچی آواز هفت
ساز ازان ظاهر میشود و لیکن تا حال ساز مذکور را از عدم توجه کارگزاران شاهی بنظر پادشاه نگذشت
و نیز این کتاب که مسمی بکشاف مختصر است تا حال بنظر پادشاه زمان نرسید لهذا این امور آفتاب فضل و
کمال را انخسافی روز بروز میرسید و در عمل کمپنی انگریز علما مثل عوام مبتذل [illegible]

بایدکه برای انتظام شغلهای حسبی را معین سازند که قواعد حاذق نگاهدارد دوازده تدبیرات کامله دفع مضرات
کلی نماید پادشاهان سابق اگرچه [illegible] بودند لیکن اختیار امور به عقل فاضلان و حکیمان نهاده اشتند
وقت [illegible] بودند ظاهر است که خواجه نصیر الدین طوسی و شیخ بوعلی سینا که در جماعت مسلمان
پیشوای علوم حکمت شده اند مدام مختار کل از طرف [illegible] شان [illegible] بوده اند و حکیم هند که با حسین
فضل و کمال دارد خصوص در قوت استخراج هر چیز [illegible] دولت [illegible] امور ملکی مثل طرق
عدالت و تدبیرات جدال [illegible] و دفع [illegible] مهارتی دارد و کتابها درین امر تصنیف کرده
لیکن با این همه پیش جهال [illegible] مبتذل میباشد و میخواهد که کتابی که در امور ملکی تصنیف کرده
نزد پارلمنٹ فرستد پارلمنٹ وکیل رعایای ولایت انگریز اند که مجلس میباشند و بکسر [illegible]
یا پارلمنٹ ظاهر کند اگر پسند عقلا [illegible] احکام [illegible] جاری نمایند از اینجا که [illegible] شکایت [illegible] کمال
عداوتی از قدیم دارد باعث طول است لهذا باز بر مطلب می آید و نیز حکیم الهند گل استخراج کرده که
تخم از یکبار جنبانیدن آن گل از پوست جدا می شود و چیزی که از استخراجش فایده عظیم بخلق الله تا
ابد خواهد رسید آنست که ترازوی آب وضع کرده که از حرکت چوب آن ترازو آب ده من دکن که از
کشیدن پنج هفت مردم نه برآید برمی آید و این ترازوی آب را در موضع سونهره که از لکهنو بفاصله
[illegible] کروه در جنوب غرب واقع وقت تحریر اینحال برای نصب فرستاده است یقین است که وقت ظاهر
شدن این ترازوی آب و مستفیض شدن بعض خلق الله هزارها این قسم ترازوی آب در تمام خلق الله
ساخته خواهند شد خصوص در ملکهای که آب رسانیدن زراعت از چاه است زیرا که اگر ده دوازده مردم تمام
روز آب کشند یک کشت سیراب نمیشود و از آن ترازو بغیر محنت کسی [illegible] چهار پنج کشت سیراب خواهد شد
و از علوم ریاضی و طبعی و دیگر چیزهای عجیب استخراج کرده که عقل مبصران در حیرت آید و بر استخراج
هر چیز قادر است الحال قصد تصنیف پنج کتاب میدارد **کتاب اول** دربیان نفس انسانی و
[illegible]ت خالق که اقصی غایات حکمای الهیست حکیم الهند بر نهجی بیانش خواهد کرد که مناقشات و اعتراضات
[illegible]ما و متاخرین و لغویات متفلسفین رفع شده مذهب واقعی و یقینی و پسند عقل ظاهر خواهد شد +
کتاب دوم دربیان کیفیات شمس و قمر و عطارد و مشتری و جمله سیارات بر طریق حکمای فرنگ
و قدمای یونان **کتاب سوم** دربیان اسباب و علل اکثر کائنات زمین و آب و هوا مثل زلزله و مشعله

زمین وعد و چند زمین و بلدان و برق و شهاب مشتمل کائنات از انحصار افزون است **باب چهارم**

در علم جر انقال که از دریافت آن علم چیزهای عجیب استخراج توان کرد ... آب خود بخود بالا ... بی

بغیر حرکت روان شود **کتاب پنجم** در علم حساب که از آن علم زبان بر استخراج مجهول ... قادر می شود

و ... استخراج ... **باب** ... الظفر ... زبان است بطریق تمثیل نوشته میشود **طریق** ...

خاتم که در کدام ... معلوم کنی که ... کدام انگشت است بگو که از ابهام

و تا انگشتی که ... ازان تا ... شمار و بعد ازان ... و از مجموع نه نه بیندازد اگر یکی

ماند در ابهام اگر دو در سبابه اگر سه در وسطی اگر چهار در بنصر اگر پنج ... **طریق دریافتن** عددی که

در ضمیر بود چون خواهی که عددی را که در ضمیر بود معلوم کنی ... تا نیمه آن عدد بروی افزاید و اگر کسر

... بازاگر کسر دارد تمام کند و از برای

کسر دوم دو را نگاه دارد ... طرح کند و از برای ... و با عدد کسرات اگر ... داشته

باشی ضم کن حاصل عدد مخفی باشد **طریق دریافتن چیزی را از قطاری که شخصی گرفته باشد**

از مستخرجات حکیم الهند اگر خواهی که از قطار آن چیز را که شخصی گرفته باشد معلوم کنی بگو که از ابتدای

قطار تا انجیر شمار دو در پنج ضرب کرده مجموعه را در ده ضرب نماید و بست و پنج و بست و پنج از حاصل طرح کند و ...

او بست و پنج طرح کند یکی را گیرد و مجموعات یکی را تنصیف کنی و اعداد نصف از ابتدای قطار شمار هر چیزی که

انتها شود آنچیز گرفته است حکیم الهند در تکمیل علوم حکمت و چهار زبان که بیانش طویل است مهارتی دارد

لهذا خواست که کتابی بس طویل متضمن تکمیل علوم تالیف نماید لیکن از انجاکه رغبت مردمان درین کتاب

ضخیم طویل ندیده لهذا از تالیف کتاب مذکور در گذشته قصید پنج کتاب مسطور سابق مید ارد حق تعالی

خاتمة الطبع	از توفیق خود بانجام رساند	حامداً و مصلیاً که درین زمان میمنت

اقتران کتاب وافی نصاب علم هیأت زمین و جبال و انهار و اقالیم و ربع مسکون حسب استخراج و استنباط آرای هنگ آرای نامیان فرنگ ارباب

دانش و فرهنگ سیمای کشاف عالم ... هر فرد بنی آدم تالیف لطیف افلاطون دوران ارسطوی زمان واقف رموز ...

عمده ... جالینوس عصر بطلیموس دهر مقدام حکمای نامدار ... کملای الاتبار مصدر اعاجیب نامتناهی حکیم الهند او دهی

در بیت السلطنت لکهنو مطبع نظامی بتصحیح مؤلف موصوف بتاریخ بست و نهم ماه جمادی الثانی سنه ۱۲۶۵ هجری ...

انطباع شده هر خاص و عام را افادهٔ عجایب غرایب بلاد و امصار و جزائر و نوادر داد منه المبدء و الیه المعاد